

هدی
فرجه المصروف

مهم ترین حقیقت تاریخ

(نقدی بر کتاب عجیب ترین دروغ تاریخ)

مجتبی گودرزی



فهرست

۹	دیباچه
۱۱	مقدمه
۱۳	نگاهی به سرگذشت حدیث
۱۴	تاریخچه حدیث
۱۹	۱. علم رجال
۱۹	۲. علم درایه
۱۹	۳. فقه الحدیث
۲۱	فصل اول: مهدویت و روایات شیعه
۲۹	فصل دوم: مهدویت و عالمان شیعه
۳۷	فصل سوم: دلایل عقلی و نقلی بر ضرورت وجود حجت
۳۸	دلیل عقلی بر لزوم وجود حجت
۴۵	دلایل نقلی بر لزوم وجود حجت
۴۷	اشکال
۵۱	فصل چهارم: نام حضرت
۵۲	نام اصلی حضرت
۵۴	حکم بیان نام حضرت

- آیا شیعیان درباره اسم آن حضرت اختلاف دارند؟ ۵۵
- فصل پنجم: نسب حضرت ۵۹
- مهدی علیه السلام از فرزندان عبدالمطلب ۶۰
- مهدی علیه السلام فرزند فاطمه زهرا علیها السلام ۶۰
- مهدی فرزند امام حسین علیه السلام ۶۱
- پدر مهدی علیه السلام ۶۲
- مادر آن حضرت ۶۴
- فصل ششم: ولادت حضرت مهدی علیه السلام ۷۷
۱. تولد حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اهل سنت ۷۷
۲. تاریخ تولد حضرت مهدی علیه السلام ۷۹
- فصل هفتم: شاهد ولادت آن حضرت ۸۹
- حکیمه خاتون کیست؟ ۹۰
۱. روایات درباره مادر امام زمان علیه السلام ۹۵
۲. روایات تولد حضرت مهدی علیه السلام ۹۷
۳. روایات درباره امامت آن حضرت ۱۰۲
- فصل هشتم: غیبت آن حضرت ۱۰۷
- مفهوم غیبت ۱۰۸
- انواع غیبت ۱۱۱
۱. غیبت صغری ۱۱۲
- ویژگی‌های غیبت صغری ۱۱۳
۲. غیبت کبری ۱۱۶
- ویژگی‌های غیبت کبری ۱۱۶
- امکان دیدار با حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت ۱۱۷
- امکان بهره‌برداری از امام زمان علیه السلام در مسائل دینی ۱۲۰

فصل نهم: فلسفه غیبت.....	۱۲۳
فصل دهم: دلیل ظهور نکردن حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۱۳۵
حکمت الهی و لزوم غیبت.....	۱۳۶
رہایی مهدی موعود از بیعت‌ها.....	۱۴۲
نبودن زمینه ظهور.....	۱۴۶
فصل یازدهم: مکان و چگونگی زندگی حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۱۵۱
مکان زندگی حضرت.....	۱۵۲
شرح زندگی آن حضرت.....	۱۵۶
فصل دوازدهم: حوادث پس از ظهور.....	۱۵۹
۱. امام مهدی و قرآن جدید.....	۱۶۲
۲. امام زمان <small>علیه السلام</small> و تخریب برخی مساجد.....	۱۶۵
۳. امام زمان <small>علیه السلام</small> و قتل و خون‌ریزی.....	۱۶۷
۴. امام زمان <small>علیه السلام</small> و رجعت.....	۱۷۰
فصل سیزدهم: مدت حکومت و قلمرو حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۱۷۳
۱. مدت حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> بر پایه مقتضای قاعده عمومی.....	۱۷۵
۲. مدت حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۱۷۷
دلایل اختلاف در روایات چیست؟.....	۱۷۹
راه‌حل جمع بین روایت‌های متعارض.....	۱۸۱
۱. ترجیح روایات حکومت کوتاه‌مدت.....	۱۸۱
۲. ترجیح روایات طولانی‌مدت.....	۱۸۱
۳. توجیه روایات و جمع بین آنها.....	۱۸۳
قلمرو حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۱۸۴
کتابنامه.....	۱۸۷

دیاچه

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما
المهدى المنتظر الذى يَمَلأ الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا.
آینده روشن جهان با ظهور منجی، از جمله باورهای است که همه
ادیان الهی و برخی ادیان غیر الهی به آن عقیده دارند. این منجی در
اسلام به مهدی موعود، معروف و از نسل پیامبر اکرم ﷺ و از فرزندان
حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است. اعتقاد به وجود منجی بین همه
مسلمانان مشترک است و اختلاف در تولد یا متولد نشدن منجی است.
شیعه به تولد منجی اعتقاد دارد، ولی اهل سنت در این باره اختلاف دارند.
برخی دانشمندان اهل سنت مانند شیعه معتقدند منجی متولد شده و
عده‌ای تولدش را رد می‌کنند. در این میان برخی فرقه‌های منحرف
می‌کوشند عقیده به مهدویت را به شیعه منحصر بدانند و با ایجاد شبهه،
اصل اعتقاد به مهدویت را نیز زیر سؤال برند. آنچه در این نوشتار
می‌خوانید، پاسخ به شبهه‌هایی است که در یکی از کتاب‌های فرقه
وهابیت درباره اعتقاد به منجی نوشته شده است.

جناب آقای گودرزی در این نوشتار کوشیده با استفاده از کتاب‌های معتبر شیعه و اهل سنت، شبهات مهم این کتاب را پاسخ گوید. با تقدیر و سپاس از ایشان، از خدا می‌خواهیم به ایشان پاداشی شایسته عطا کند و این اثر را برای جست‌وجوگران حقیقت، مفید قرار دهد.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

مهدویت و اعتقاد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و ضرورت تشکیل حکومت جهانی و عدالت‌گستر ایشان، از باورهای مشترک میان شیعه و سنی است و هر دو مذهب به بسیاری از روایت‌های مهدویت باور دارند. با این حال، اختلاف‌هایی نیز در این‌باره وجود دارد که در جای خود، به تفصیل به آن پرداخته شده که اساسی‌ترین آن، درباره وجود حضرت مهدی علیه السلام است. بیشتر اهل سنت معتقدند که آن حضرت هنوز به دنیا نیامده است و در آینده متولد خواهد شد. در مقابل، شیعیان با توجه به روایت‌ها و اسناد تاریخی، معتقدند ایشان در سال ۲۵۵هـ ق متولد شده و هم‌اکنون زنده است و تا زمان ظهور در غیبت کبری به سر می‌برند.

امروزه با وجود باورهای مشترک بسیار میان دو مذهب و ضرورت وحدت مسلمانان، فرقه‌ای ساختگی به نام وهابیت، می‌کوشد تا با ایجاد اتهام‌های واهی و مخدوش کردن چهره شیعه اثناعشری اختلاف میان شیعه و سنی را عمیق‌تر کند. از این‌رو، این فرقه در سال‌های اخیر، کتاب‌های بسیاری درباره مسائل اختلافی با رویکرد تهمت و افترا و طرح

مسائل ضعیف و مطرود از دیدگاه شیعه، به چاپ رسانده است. یکی از آنها کتاب «متی یشرق نورک ایها المتظر» تألیف «عثمان بن محمد الخمیس» است که ترجمه فارسی آن با نام «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» چاپ شده است. وی با هدف قرار دادن این اختلاف، کوشیده است باور به وجود منجی را در روایت‌ها و کتاب‌های شیعیان مخدوش سازد. وی اعتقاد به مهدویت را امری موهوم و خیالی جلوه می‌دهد و با گزینش برخی روایت‌ها، تصویری کاریکاتوری از این اعتقاد برای مخاطب به نمایش می‌گذارد. عثمان بن محمد الخمیس، بخشی از یک روایت را بیان می‌کند و بخش دیگر آن را که با خواست و نیت او در تضاد است، نادیده می‌گیرد.

همچنین، وی به روایت‌هایی استناد می‌کند که راویانی مجهول دارد و در مذهب شیعه کمتر به این‌گونه راویان توجه می‌شود. نویسنده این کتاب حتی در برخی موارد، رویدادهای تاریخی را با انتخاب و تفسیر خود، به‌گونه‌ای غیر واقعی جلوه داده است تا بتواند باور خود را به مخاطبان منتقل کند. آنچه بیش از همه در اثر او به چشم می‌خورد، استفاده بسیار از مطالبی است که درک و فهم آن خارج از فهم عامه مردم است و به تخصص در علوم خاص نیازمند است؛ برای مثال، وی در قسمتی از کتاب خود، گفتار زراره را هنگام احتضار، دلیل حیرت شیعیان در شناخت امام تفسیر و از بیان کل ماجرا خودداری می‌کند. عثمان الخمیس، با وجود روایت‌های فراوان و اجماع علمای شیعی بر

تحریر نشدن قرآن، شیعیان را قائل به تحریر قرآن می‌داند.^۱ چنین نویسندگانی باید همواره به خاطر داشته باشند که در یک بحث علمی باید به اصل وجدان و انکار نکردن حقیقت و بررسی نکردن متعصبانه عقاید دیگران پایبند باشند.

در این نوشتار مسئله مهدویت بررسی، و به شبهات آن، بدون تعصب و با رعایت انصاف، پاسخ داده می‌شود. نویسندگان در این اثر کوشیده است در پاسخ به شبهات مطرح شده، موضوع مهدویت را از دیدگاه روایت‌های صحیح و مورد وثوق بررسی و شبهات مرتبطی را که در کل کتاب پراکنده بود، جمع‌آوری کند و به صورت خلاصه در چندین فصل پاسخ دهد.

نگاهی به سرگذشت حدیث

از آنجا که در کتاب‌های مختلف اعتقادی، برای انکار یا اثبات مطلبی، از حدیث و روایت استفاده می‌شود، گاه به دلیل آشنا نبودن عموم مردم با این روایات، برخی نویسندگان با استفاده از همین نقطه ضعف، در مسائل فقهی، اخلاقی به‌ویژه اعتقادی ایجاد شبهه می‌کنند. از این رو، لازم است تاریخچه علم حدیث و برخی مسائل مربوط به آن به اختصار بیان شود تا خوانندگان گرامی با بینش صحیحی در این باره، در رویارویی با افکار انحرافی در این زمینه، به برداشتی درست و آگاهانه دست یابند.

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۶۰.

تاریخچه حدیث

ایجاد حدیث، بیان و گسترش آن، ارتباطی تنگاتنگ با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. بنابراین می‌توان پیدایش حدیث را با آغاز رسالت ایشان همزمان بدانیم. در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حفظ، نقل و کتابت احادیث نبوی رایج بود و صحابه ایشان، احادیث بسیاری را از پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته و به نوشته‌های خود می‌بالیدند. تشویق‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهتمام ایشان به نقل و کتابت حدیث، خود شاهد این مدعاست که در عصر پیامبر بازار حدیث بسیار گرم بود و آن حضرت نیز می‌فرمود: «اُكْتُبُوا هَذَا الْعِلْمَ»؛ «علم را به کتابت در آورید». یا در جای دیگر فرمود: «فَيَدُّوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»؛ «علم را با نوشتن، به بند کنید».

با توجه به احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه کتابت حدیث، می‌توان دریافت که ایشان می‌دانستند آنچه شفاهی بیان می‌شود و فقط در ذهن‌ها می‌ماند، ممکن است بر اثر مرور زمان، اغراض سیاسی، فراموشی یا اختلاف در نقل‌ها، دچار تغییرات یا به‌طور کلی نابود شود. از این‌رو ایشان پیروان خود را چه در مورد احادیث و چه در مورد کلام وحی به نوشتن سفارش می‌کردند. براین اساس، کاتبانی همیشه کلام وحی را می‌نگاشتند. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: «آنچه بر تو املا می‌کنم، بنویس!» علی رضی الله عنه عرض کرد:

۱. تقیید العلم، ص ۷۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۶. «علم را با نوشتن

به بند کنید (حفظ کنید)».

«آیا از فراموشی من بیم دارید؟» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من از فراموشی تو هراسی ندارم؛ چرا که از خداوند درخواست کردم که به تو حافظه‌ای قوی عطا کند. برای شریکان خود بنویس!» علی ؑ پرسید: «شریکان من کیستند ای رسول خدا؟» حضرت فرمود: «فرزندان امامت».^۱

پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ اتفاقاتی عجیب در دنیای اسلام رخ داد که یکی از آنها به خلافت رسیدن ابوبکر، عمر و عثمان و دستور منع نقل حدیث از پیامبر اکرم ﷺ جمع‌آوری کرده بود، تمامی آن احادیث را در آتش سوزاند^۲ و دستور داد از پیامبر ﷺ حدیث نقل نکنند و به قرآن مشغول باشند.^۳ عمر نیز در دوران حکومتش، سیاست منع نقل حدیث را به شدت دنبال کرد. در زمان عثمان نیز مبارزه دستگاه خلافت با نقل حدیث شدیدتر شد. عثمان برای جلوگیری از بازگویی سخنان و سیره پیامبر ﷺ یاران بزرگ ایشان را شکنجه و تبعید کرد.^۴

در دوران ۲۵ ساله حکومت سه خلیفه، یاران پیامبر و تابعین، در چنین اوضاعی به سر بردند تا سرانجام خلافت به صاحب اصلی‌اش رسید. ولی حضرت علی ؑ زمانی به خلافت رسید که سیره پیامبر اکرم ﷺ دچار تحریف و ضعف شده بود.^۵ در مقابل اصلاحات

۱. امالی، صدوق، ص ۳۲۷؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۱۴۷.

۲. تذکرة الحفاظ، شمس الدین ذهبی، ج ۱، ص ۵.

۳. همان، صص ۷ و ۸.

۴. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۴۹.

۵. روضه کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۸، صص ۶۱ - ۶۳.

حضرت علی علیه السلام معاویه همه نیروی خود را برای نابودی نام و نشان پیامبر و خاندانش به کار گرفت.^۱ وی برای رسیدن به هدف خویش، دستگاه‌های گوناگون جعل حدیث را به راه انداخت، به گونه‌ای که «ابوهریره» بیش از ۵۳۰۰ حدیث و «عبدالله بن عمر» بیشتر از دو هزار حدیث و «عایشه» و «انس بن مالک» هر یک، بیش از ۲۳۰۰ حدیث به دروغ به پیامبر نسبت دادند.^۲

منع از روایتگری حدیث، تا روی کار آمدن عمر بن عبد العزیز ادامه یافت. پس از به حکومت رسیدن عمر بن عبد العزیز، دستور رسمی کتابت حدیث صادر شد و در نتیجه ده‌ها کتاب در سیره پیامبر و صحابه گردآوری شد. با توجه به این سیر تاریخی، باید گفت تاریخ حدیث شیعه از عصر رسالت و امامت تا به امروز، پیوسته بوده و هیچ حلقه‌ای از آن نیفتاده است. درحالی‌که حدیث در اهل سنت این‌گونه نبوده؛ زیرا گردآورندگان اولیه حدیث در اهل سنت احادیث را براساس سنت شفاهی فراهم آوردند. در حقیقت، بخاری و مسلم با توجه به شنیده‌های روایی که از استادانشان به آنان منتقل شد، به تدوین صحیحین پرداختند. ولی گردآورندگان جوامع اولیه حدیثی شیعه، با احادیث و سنت مکتوب روبه رو بودند که ما آن را به عنوان اصول «اربع‌مأة» می‌شناسیم و از آن با عنوان شکل‌گیری میراث روایی شیعه در قالب اصول اربع‌مأة و دوره دوم از ادوار تاریخ حدیث شیعه یاد می‌کنیم که این دوره از

۱. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۴۵۴.

۲. احادیث ام المؤمنین عایشه، مرتضی عسکری، ص ۲۸۹.

اختصاصات تاریخ شیعه است.

با توجه به این ویژگی و نیز مکتوب بودن احادیث شیعی و نظارت اهل بیت علیهم‌السلام بر مکتوبات حدیثی، پدیده وضع و جعل در احادیث شیعه، در مقایسه با حدیث اهل سنت محدودتر است. بنابراین، پیراستن منابع روایی شیعه از احادیث جعلی، در مقایسه با منابع روایی اهل سنت، ضرورت کمتری دارد.

با توجه به آنچه گفته شد، نخستین نگاه‌ها به حدیثی شیعه در دوران رسالت و امامت ائمه علیهم‌السلام تا زمان امام سجاد علیه‌السلام (م ۹۵) فراهم آمده است. از این رو، می‌توان آنها را متعلق به سده نخست دانست؛ یعنی دورانی که خلفا با نقل، کتابت و تدوین حدیث مبارزه و مخالفت شدید می‌کردند. پس از این دوران، میراث روایی شیعه در قالب اصول اربعه‌مأه شکل گرفت. اصول اربعه‌مأه یا اصول چهارصدگانه، به مجموعه‌ای از مکتوبات حدیثی گفته می‌شود که در دوران ائمه به‌ویژه در عصر صادقین علیهم‌السلام با کوشش یاران ائمه علیهم‌السلام نگاشته شد. البته برخی از بزرگان بر این باورند که اصول اربعه‌مأه از زمان حضرت علی علیه‌السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام فراهم آمده و در بر دارنده گفتار همه ائمه علیهم‌السلام است؛ هر چند بیشترین روایت‌های اصول اربعه‌مأه از صادقین علیهم‌السلام است. این اصول تا دوران مؤلفان جوامع اولیه شیعه، یعنی کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی وجود داشته است و آنان نیز از این اصول استفاده کرده‌اند و نیز شماری از آنها تا زمان محمد بن ادریس حلی (م ۵۹۸ هـ.ق)، سید بن طاوس (م ۶۳۷ هـ.ق)، شهید ثانی (م ۹۶۶ هـ.ق)، کفعمی (م ۹۰۵ هـ.ق) و نیز شمار کمتری از آنها تا دوران

علامه مجلسی (م ۱۱۱۱.ق)، شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴.ق) و میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰.ق) باقی مانده و استفاده شده است. امروزه از میان این اصول، فقط شانزده اصل به دست ما رسیده است.

دو عامل اساسی در از بین رفتن اصول اربعه مائة نقش مؤثر داشته است که عبارت‌اند از:

۱. پس از تدوین جوامع اولیه حدیثی، میل علما برای استفاده از اصول اربعه مائة کم شد؛ زیرا وجود این روایات در چهل کتاب از یکسو و نداشتن نظم و تثبیت از دیگر سو، مراجعه مستقیم به این اصول را دشوار کرده بود.

۲. در آتش‌سوزی کتابخانه شیخ طوسی در سال ۴۴۸.ق به دست متعصبان، شماری از این اصول سوخت و از بین رفت.^۱

پس از دوره تدوین جوامع اولیه حدیثی شیعه، دوران تکمیل و تنظیم جوامع حدیثی شیعه آغاز می‌شود. از مهم‌ترین آثار این دوره به «بحارالانوار علامه مجلسی»، «تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعة حر عاملی»؛ «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل میرزا حسین نوری»، «وافی از ملا محسن فیض کاشانی» و نیز «جامع احادیث الشیعه آیت الله بروجردی» می‌توان اشاره کرد.

از دیگر پرسش‌هایی که باید به آن پاسخ داده شود، این است که آیا تمام احادیث موجود در منابع روایی، صحیح است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: با توجه به آنچه در تاریخچه پر فراز و نشیب حدیث

۱. به نقل از: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، شیخ آغا بزرگ تهرانی، ص ۱۹۵.

گفته شد، پاسخ این پرسش منفی است. اگرچه بزرگان و علمای «اخباری» و «اصولی» در میزان صحت روایات کتب اربعه با هم اختلاف داشته‌اند، ولی همه علما و بزرگان اتفاق نظر دارند که تمام احادیث صحیح نیستند. بلکه احادیث ضعیف نیز بین آنها وجود دارد. بنابراین، برای شناخت سره از ناسره، علوم حدیث را به چند علم تقسیم کرده‌اند که به کمک آنها می‌توان به میزان صحت حدیثی پی‌برد. این علوم عبارت‌اند از:

۱. علم رجال

رجال، دانشی است که به معرفی راویان و صفاتی می‌پردازد که در پذیرش یا رد کردن راویان نقش دارد؛ مانند ایمان، عدالت و مانند آن. همچنین، در این دانش از چگونگی جرح و توثیق راویان و راه‌های رفع تعارض میان جرح و تعدیل، سخن به میان می‌آید.

۲. علم درایه

دانشی است که در آن از متن حدیث، سند و طرق آن از نظر صحت، ضعف، علت و تمام آنچه برای شناخت حدیث مقبول از مردود لازم است، بحث می‌شود.

۳. فقه الحدیث

فقه به معنای فهم یا فهم از روی تأمل و دقت^۱ است و فقه الحدیث

۱. ر.ک: الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴۳؛ النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۴۶۵؛ الفروق اللغویة، ص ۴۱۲.

به معنای فهم حدیث است. به عبارت کامل تر، فقه الحدیث، مبانی و ضوابطی است که در فهم متون و مدالیل روایات مورد استفاده قرار می گیرد و تفسیر و تبیینی است که براساس این مبانی از احادیث بیان می شود. از این رو، شخصی که می خواهد وارد علوم حدیث شود، باید به این علوم مجهز باشد.



فصل اول: مهدویت و روایات شیعه

در بررسی یک دین یا عقاید یک مذهب، دو موضوع اهمیت ویژه دارد: یکی منابع اعتقادی و آموزه‌های آن دین و مذهب و دیگری هماهنگی و نگرش کلی به این عقاید است. بسیاری از مذاهب و ادیان، حداقل در یکی از این دو موضوع مشکل اساسی دارند و به تناقض می‌رسند. شیعه معتقد است منابع اعتقادی خود را از قرآن و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام استنتاج می‌کند و به نظر و دیدگاه یک یا چند نفر مبتنی نیست. همچنین با نگرشی کلی به مجموعه عقاید شیعه، تضاد و تناقضی در آن دیده نمی‌شود.

در منابع شیعه، جنبه‌های گوناگون مسئله مهدویت مطرح شده است که با دقت و اندیشیدن در روایات، می‌توان گفت ناهماهنگی و ناسازگاری در محتوای روایات مهدویت دیده نمی‌شود. در روایاتی که ولادت و امامت ایشان را بیان کرده و غیبت و اوضاع و احوال آن دوره و ظهور آن حضرت را تشریح کرده‌اند نیز اختلافی دیده نمی‌شود. ولی

برخی مخالفان مذهب از فرق دیگر، برخلاف آموزه‌های قرآن که راه برخورد با اندیشه دیگران را دعوت به حکمت و جدال احسن می‌داند، برای اثبات حقانیت خود، از هر راهکاری حتی دروغ و افتراء استفاده می‌کنند تا عقیده طرف مقابل را دارای تضاد و باور نکردنی نشان دهند.

نویسنده کتاب «عجیب ترین دروغ تاریخ» نیز از جمله کسانی است که از این شیوه استفاده کرده است. با آنکه مسئله امام زمان و غیبت او نزد اهل بیت پیامبر ﷺ، از باورهای مسلم است و به فرموده امامان شیعه دوازدهمین نفرشان مهدی موعود است، ولی نویسنده این کتاب به دروغ مدعی می‌شود که «محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه» مشهورترین کسی بوده که به مهدی شهرت داشته و جعفر صادق، به موسی و عبدالله (پسرانش) اجازه داده که به شورش محمد بن عبدالله (نفس زکیه) بپیوندند؛ چون وی همانم پیامبر ﷺ و پدرش همانم پدر پیامبر ﷺ بود و از نوادگان حسن بود و او اقدام به شورش کرد و همگی معتقد بودند که او مهدی منتظر است. بنابراین جعفر صادق و موسی، امام پس از جعفر و عبدالله، هر دو با او بیعت کردند و کارها به وسیله او مستقر شد تا وقتی که کشته شد.^۱

چنین باوری به یقین دروغ است؛ زیرا ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می‌گوید:

هنگامی که عبدالله بن حسن خواست برای فرزندش محمد به عنوان مهدی بیعت بگیرد، تنها کسی که مخالفت کرد و گفت او مهدی

۱. عجیب ترین دروغ تاریخ، ص ۱۱۹.

موعود نیست و سرانجام کشته خواهد شد، جعفرین محمد علیه السلام بود

که سخن او موجب متفرق شدن آن جمع گردید.^۱

حال چگونه می‌توان در مقابل این نص صریح، بدون دلیل و مدرک مدعی شد که امام صادق علیه السلام، نفس زکیه را مهدی موعود می‌دانسته است.

عثمان محمد الخمیس برای آنکه در عقیده به مهدی موعود خدشه وارد کند، به دو روایت تمسک می‌کند و می‌گوید: شیعیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که به علی گفت: «ای علی! پس از من دوازده امام می‌آید که دوازده مهدی است». بنابراین، مهدویت خاص محمد بن حسن عسکری نیست. همچنین شیعیان از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که گفت: «من و دوازده فرزندم و تو ای علی، پایه و میخ زمین هستیم. پس چند نفر می‌شوند؟ سیزده امام!»^۲

نویسنده کتاب عجیب‌ترین دروغ تاریخ، در فهم حدیث جاهل بوده یا آنکه خود را به جهالت زده است؛ زیرا در نخستین روایتی که به آن استناد کرده، معنای لغوی مهدی (هدایت یافته از سوی خدا) مد نظر است. بنابر عقیده شیعه، همه امامان و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مهدی‌اند و در روایت‌های اهل بیت علیهم السلام به این موضوع اشاره شده است و همه آنان نیز همواره یادآور شده‌اند که آنان مهدی موعود نیستند. بنابراین، این روایت با روایات مربوط به مهدی موعود تناقضی ندارد. بلکه هر کدام به

۱. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۸۶.

۲. عجیب‌ترین دروغ، ص ۱۲۴.

موضوع خاص خویش اشاره دارد.^۱ بر این اساس، روایت بعدی نیز که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، با عقیده امامیه درباره امامت و عقیده به مهدی موعود تعارضی ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ای علی! من و دوازده فرزندم و تو استوانه‌های زمینیم» که در این روایت، تعداد این مهدیون چهارده نفر بیان شده که در شیعه به چهارده معصوم مشهورند؛ یعنی علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوازده فرزندش که مراد از دوازده فرزند، فاطمه علیها السلام و یازده امام از فرزندان فاطمه علیها السلام است؛ همان کسانی که خداوند آنان را از پلیدی و زشتی دور کرده است.

نویسنده در بخش دیگری از کلامش مدعی می‌شود که تمام این فرقه‌ها و تمام این شیعیان نگفته‌اند که محمد بن حسن عسکری همان مهدی و امام دوازدهم است و امامت به او منتهی می‌شود. بلکه بر این امر دلالت می‌کند که نظریه مهدویت قدیمی است. ولی منحصر کردن آن به شخص معینی که محمد بن حسن باشد، متأخر است که پس از وفات حسن عسکری بوده است.^۲

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم: برخلاف ادعای عثمان الخمیس، روایاتی که در طول بیش از دویست سال درباره امام مهدی نقل شده است، همگی محتوای ثابتی دارد که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

۱. باید یادآور شد که در روایات شیعی از این‌گونه روایات که به منظور خاصی اشاره دارند، بسیار است، مانند روایتی که امام هادی علیه السلام امامت در احکام را به امام حسن عسکری علیه السلام منتهی می‌داند و در واقع همین‌گونه است؛ زیرا پس از شهادت ایشان امام مهدی علیه السلام غائب می‌شود.

۲. عجیب‌ترین دروغ، ص ۱۲۰.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

لِلْقَائِمِ مِثْلَ غَيْبَةِ، أَمْدُهَا طَوِيلٌ كَأَنَّيْ بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ. يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ إِلَّا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبَهُ لِطَوْلِ أَمْدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

برای قائم ما غیبتی بسیار طولانی است و من شیعیان را می نگرم که در غیبت او بسان گله بدون شبان، سرگردان دنبال چراگاهند و نمی یابند. آگاه باشید که هرکس از اینان بر دین خویش استوار باشد و با غیبت طولانی آن حضرت، قلبش سخت نگردد، چنین کسی با من است و در قیامت در درجه من.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ... لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يُثَبَّتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ.^۲

دوازده مهدی از ما اهل بیت است که اولین آنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخرین آنان نهمین فرزند من است. او امام و قیام کننده برای حق است... او غیبتی دارد که در آن غیبت، گروه هایی از دین خارج می شوند و گروه های دیگری بر دینشان استوار می مانند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنْ

۱. کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۳۱۷.

الأخرى»^۱؛ «قائم دو غیبت دارد که یکی از آن دو از دیگری طولانی تر است».

یونس بن عبدالرحمان می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؟ فَقَالَ: أَنَا قَائِمٌ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطْوُلُ أَمْدُهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ، يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ فِيهَا آخِرُونَ.^۲

از موسی بن جعفر پرسیدم: «ای پسر رسول خدا! آیا شما قائم هستید؟» گفت: «من قائم هستم، ولی قائمی که زمین را از دشمنان خداوند پاک می کند و آن را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. [قائم]، پنجمین فرزند من است. او غیبتی دارد که زمان آن به دلیل ترس از جانش طولانی است و در آن زمان، گروه های بسیاری از دین خارج خواهند شد و گروه هایی بر دینشان استوار می مانند».

حضرت عبدالعظیم حسنی می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمُهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: يَا أَبَالْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ، وَيُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَ حَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۶۱.

مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ فَيَمْلَأُ
الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.^۱

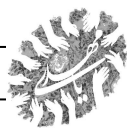
به خدمت سید و مولایم حضرت امام جواد محمد بن علی علیه السلام رسیدم و می‌خواستم درباره قائم علیه السلام پرسیم که آیا مهدی علیه السلام اوست یا غیر او. حضرت خود آغاز سخن کرد و فرمود: «ای ابوالقاسم! همانا قائم ما همان مهدی علیه السلام است که انتظار در غیبتش و اطاعت در ظهورش واجب است و او سومین فرزند من است. قسم به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و امامت را خاص ما قرار داد، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن یک روز را طولانی می‌کند تا [مهدی] خروج کند و زمین را از عدل و داد لبریز سازد، همچنان که پر از ظلم و جور شده است.

این پنج روایت از میان روایتهای بی‌شماری با همین مضمون انتخاب شده‌اند و راویان آن از راویان ثقه و مورد اطمینان شیعه هستند؛ چنان‌که این روایات را جعلی بدانند، به راحتی می‌توان دیگر روایات در ابواب فقهی، مانند نماز را نیز نه تنها در مذهب شیعی، بلکه در دیگر مذاهب جعلی شمرد.^۲ بی‌شک، عقیده به جعلی بودن اعتقاد مهدویت با توجه به این روایات، نشانه جهالت و بی‌اطلاعی یا غرض‌ورزی است. در این پنج روایت که در سال‌های امامت امام علی علیه السلام (پس از سال

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. این نکته فقط از دید روایات بررسی شده است و اگر بحث تاریخی آن که در فصل چهارم بدان پرداخته خواهد شد، ضمیمه شود، جعلی دانستن این مسئله، یک توهم و فکر کودکانه است که منشأ آن نداشتن اشراف به علوم اسلامی است.

یازدهم هجری) تا سال‌های امامت امام جواد علیه السلام (حداکثر تا سال ۲۲۰ هجری) روایت شده، موضوع غیبت و اینکه حضرت دو غیبت دارد، بیان شده است. این همان موضوعی است که شیعه پس از ۱۴۰۰ سال هنوز به آن معتقد است و تاریخ نیز آن را تأیید کرده است.



فصل دوم: مهدویت و علمان شیعه

همان‌گونه که در فصل پیش گفته شد، موضوع مهدویت از زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام مطرح بوده است و این‌گونه نبوده که عالمان شیعه، پس از غیبت و پس از دوره‌ای به نام حیرت و سرگردانی، به جعل این اعتقاد پرداخته و آن را ساخته باشند یا به عقیده عده‌ای دیگر برخی از امامان، به گمان اینکه افرادی (مانند محمد بن عبدالله بن حسن) مهدی موعود هستند، با آنها بیعت کنند. شیعه امامیه نه معتقد به مهدی موعود بودن شخصی غیر از فرزند امام عسکری علیه‌السلام است و نه در اثنای تاریخ به جعل این اعتقاد پرداخته است.

عثمان الخمیس در کتاب خود برخلاف مسلمات شیعه می‌گوید: روایات، از سرگردانی شیعیان پس از شهادت امام عسکری و نیز فقدان اعتقاد به مهدویت در آن زمان حکایت دارد. از جمله اینکه کلینی و نعمانی مجموعه بزرگی از روایات را بیان کرده‌اند که بر سرگردانی مردم پس از غیبت محمد بن حسن عسکری و اختلاف شیعیان و پراکندگی آنها در آن

زمان و اتهام دروغگو و کافر بودن بعضی‌ها بر بعضی دیگر و لعن و نفرین آنها بر یکدیگر و واژگون شدن شیعیان، مانند کشتی واژگون شده‌ای در امواج دریا و شکستشان مانند شیشه، دلالت دارند. راه‌حل برون رفت از این معضل بزرگ، بسیار ساده است و آن جعل کردن حدیث و نسبت دادن آن به یکی از ائمه و پایان دادن به این اختلاف‌هاست.^۱

ادعای وی که پیش از امام عسکری علیه السلام عقیده به مهدویت در شیعه مطرح نبوده و عالمان شیعه آن را ساخته‌اند، ادعایی باطل است؛ زیرا همچنان که در فصل پیش بیان شد، احادیث مربوط به اندیشه مهدویت و غیبت مهدی موعود، از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا عصر امام عسکری به‌طور متواتر بیان شده است. هر چند در آغاز دوره غیبت، به‌ویژه در دوره غیبت صغری، بحث‌های روایی مربوط به موضوع غیبت، کم‌رنگ بوده، ولی کم‌رنگ بودن بحث در این موضوع را نمی‌توان به دلیل فقدان مهدی و دروغ بودن این عقیده و حیرانی و سرگردانی شیعه دانست. درباره کم‌رنگ بودن این موضوع در آن دوره، می‌توان به دو دلیل اشاره کرد:

۱. یکی از دلایلی که بی‌شک در کم‌رنگ شدن بحث درباره مسئله غیبت و مهدویت در عصر غیبت صغری اثرگذار بود، امکان ارتباط با امام به واسطه وجود نواب اربعه بود. این ارتباط که در طول ۶۹ سال غیبت صغری به طول انجامید، کمتر شیعیان را به نگارش آثار علمی و مکتوب درباره اعتقاد به مهدویت حجة بن الحسن و مسئله غیبت تشویق می‌کرد. پس از سال ۳۲۹ هـ. ق که دوره غیبت صغری به پایان رسید،

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۵۵.

جنب و جوش و تکاپو برای نگارش این گونه کتاب‌ها و مقاله‌ها برای رفع شبهات و پرسش‌هایی که شیعیان با آن روبه‌رو بودند، به وجود آمد.

۲. از خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در دوره خلافت امام حسن علیه السلام، شیعیان منصب و قدرت رسمی برای بیان و تبیین عقاید خود نداشتند. این اتفاق پس از حادثه جانگداز کربلا به شدت مشهود است. ولی در دوره کوتاهی که میان بنی‌عباس و بنی‌امیه اختلاف در گرفت، مکتب فقهی و اعتقادی شیعه جان گرفت و با تلاش امام محمد باقر علیه السلام و فرزند ایشان امام جعفر صادق علیه السلام به سطح عالی علمی رسید.

با قدرت گرفتن بنی‌عباس، دوباره فشار و خفقان بر شیعیان افزایش یافت. این فشارها به قدری بود که حتی امامان از معرفی وصی و جانشین خود نیز خودداری می‌کردند؛ برای مثال، امام صادق علیه السلام در وصیت نامه خود، از پنج نفر به عنوان وصی نام برد که میان آنها منصور خلیفه عباسی، فرماندار مدینه، پسرش عبدالله و حمیده همسرش بودند تا با این کار از آسیب رسیدن به جانشین حقیقی خود، یعنی امام کاظم جلوگیری کند. این فشارها به قدری زیاد شده بود که امامان جانشین خود را به یاران و شیعیان نیز معرفی نمی‌کردند.

با وجود چنین خفقانی، اگرچه گاهی شیعیان در تشخیص امام و صاحب منصب امامت گرفتار سرگردانی می‌شدند، ولی روح حقیقت‌جویی و حق‌طلبی آنان به سرعت آنان را به مسیر اصلی و حقیقی برمی‌گرداند. اگر چه میان اصحاب، کسانی مانند «عمار سباطی» با عبدالله بن جعفر همراهی کردند. ولی یارانی نیز چون «هشام بن سالم» و «محمد بن نعمان» نیز با

پرسش و بررسی و تحقیق، امام حقیقی خود را شناختند و به آغوش مذهب حقیقت برگشتند. نقل است هشام بن سالم جوالبقی و محمد بن نعمان، دو تن از بزرگان اصحاب از اینکه امام خود را نمی‌یافتند، به گریه افتادند.^۱

۱. هشام بن سالم می‌گوید: از نزد عبدالله بن جعفر گمراه (و سرگردان) بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم به کجا برویم و کنار یکی از کوچه‌های مدینه نشسته بودیم و گریه می‌کردیم و نمی‌دانستیم چه باید بکنیم و به که رو آوریم. با خود گفتیم: «به سوی مرجئه، یا به سوی قدریه، یا به سوی معتزله، یا به سوی زیدیه برویم؟» در همین حال بودیم که دیدم مردی که او را نمی‌شناختم، با دست به من اشاره می‌کند. ترسیدم جاسوسی از جاسوسان منصور دوانیقی باشد؛ چون منصور جاسوسانی در مدینه داشت که ببیند مردم پس از جعفر بن محمد، امامت چه شخصی را خواهند پذیرفت تا او را بگیرند و گردن بزنند. من ترسیدم این پیرمرد از همان جاسوسان باشد. پس به مؤمن الطاق گفتم: «تو از من دور شو؛ زیرا من برای خود و تو نگرانم و این مرد مرا می‌خواهد نه تو را تو از من دور شو مبادا به هلاکت برسی و به دست خود در نابودی ات کمک کرده باشی. پس احوال (که همان مؤمن الطاق بود) به فاصله زیادی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد رفتم و چنین گمان می‌کردم که نمی‌توانم از دست او رها شوم و به ناچار همچنان به دنبال او رفته و تن به مرگ داده بودم تا اینکه مرا به در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برد. آن‌گاه مرا رها کرد و رفت. دیدم خادمی بر در خانه است. به من گفت: «خدایت رحمت کند داخل شو!» من داخل خانه شدم و دیدم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در آنجاست و بدون سابقه فرمود: «ته به سوی مرجئه و نه به سوی قدریه و نه به سوی معتزله و نه به سوی زیدیه، بلکه به سوی من، به سوی من.» عرض کردم: «فدایت شوم پدرت از دنیا رفت؟» فرمود: «آری.» گفتم: «پس از او امام ما کیست؟» فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را راهنمایی کند، خواهد کرد.» گفتم: «قربانت شوم همانا عبدالله برادر شما چنین پندارد که او پس از پدرش امام است؟» فرمود: «عبدالله می‌خواهد خدا را نپرستد.» گفتم: «پس بفرمایید پس از پدر شما امام کیست؟» فرمود: «اگر خدا بخواهد تو را راهنمایی کند، خواهد کرد.» عرض کردم: «قربانت شوم آن امام شما هستی؟» فرمود: «من آن را نمی‌گویم.» با خود گفتم: «من از راه مسئله درست وارد نشدم.» سپس [پرسشتم را عوض کردم و] گفتم: «برای شما امامی هست؟» [و بر شما لازم است از امامی پیروی کنی؟] فرمود: «نه.» [در این هنگام] چنان هیبت و عظمتی از آن بزرگوار در دلم افتاد که جز خدا نمی‌داند. سپس عرض کردم: «قربانت شوم، من از تو بیرسم همان‌گونه که از پدرت می‌پرسیدم؟» فرمود: «پرس تا \leftarrow

همچنین نقل است یونس بن عبدالرحمان اگر چه در دوره‌ای به فطحیه گرایش پیدا کرد، ولی در نهایت به امامت امام رضا علیه السلام معترف شد و به مسیر حقیقی مذهب بازگشت یا فردی چون زراره که می‌خواهد امام را به مردم معرفی کند، مردم می‌ماند آیا همچنان باید تقیه کند یا حضرت را معرفی کند. از این رو قرآن را جلوی دیدگانش قرار می‌دهد و می‌گوید هر که را این قرآن امام قرار داده، امام من است.^۱

﴿ پاسخ گیری، ولی فاش مکن که اگر فاش کنی، نتیجه‌اش سر بریدن است ﴾ (یعنی ما را می‌کشند). من از او پرسش‌هایی کردم و دیدم دریایی است بی‌کران. عرض کردم: «قربانت شوم، شیعیان پدرت گمراه و سرگردان شده‌اند. آیا با این پیمانی که شما بر پنهان داشتن جریان از من گرفته‌اید، اجازه می‌دهید [جریان امامت شما را به آنها برسانم و آنان را به سوی دعوت کنم؟] فرمود: «رشد و خردمندی و رازداری هر کدام را دریافتی، به او برسان و پیمان بگیر که فاش نکند و اگر فاش کند، سر بریدن در کار است و با دست اشاره به گلوی خود کرد». پس، از نزد آن حضرت بیرون رفتم و ابا جعفر احول (مؤمن الطاق) را دیدم. به من گفت: «چه خبر بود؟» گفتم: «هدایت بود و داستان را برایش گفتم». آن گاه زراره و ابوبصیر را دیدار کردیم [به آن دو نیز جریان را گفتم]. آنان خدمت آن حضرت رسیدند و سخنانش را شنیدند و پرسش‌هایی کردند یقین به امامتش پیدا کردند.

۱. محمد همدانی می‌گوید: «به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آقا! آیا زراره عارف به مقام پدرت موسی بن جعفر بود؟» فرمود: «بلی». عرض کردم: «پس چرا پسر خود را فرستاد تا جست‌وجو کند امام پس از حضرت صادق کیست؟» امام فرمود: «زراره عارف به مقام پدرم بود و می‌دانست که پدرش حضرت صادق او را امام قرار داده. ولی پسر خود را فرستاد تا از پدرم موسی بن جعفر جویا شود که آشکارا مردم را به امامت ایشان دعوت کند؟ و تقیه بر طرف شود؟ چون پسرش دیر کرد، مردم سخت گرفتند که بگویند امام کیست. نخواست قبل از اینکه دستور پدرم به او برسد، اقدام به کاری کند. به همین دلیل قرآن را برداشت و گفت: امام من کسی است که این قرآن او را تعیین کند، از میان فرزندان حضرت صادق علیه السلام». صدوق علیه السلام می‌گوید: «این خبر دلیل نیست که زراره امام خود را نمی‌شناخته است. با اینکه راوی این خبر احمد بن هلال است که علمای شیعه او را در صداقت و درستی قبول ندارند. با این بیان شبهه عثمان الخمیسی که مدعی است زراره امام خود را نمی‌شناخت، پاسخ داده می‌شود.»

با توجه به آنچه گفته شد، مسائل مربوط به اختلاف درباره امام مهدی و پنهان بودن تولد و غیبت آن حضرت و تعداد افراد محدودی که از تولد حضرت آگاه بودند، به دلیل همین فشارهاست که پس از غیبت نیز ادامه داشت. حتی سفیران و نمایان حضرت در دوره غیبت صغری نیز تقیه می‌کردند و حتی گاه برای این تقیه شکنجه می‌شدند؛ چنان‌که «حسین بن روح نوبختی» (نائب سوم امام زمان) پنج سال در زندان مقتدر عباسی به سر برد. با این شرایط خفقان‌آور، عالمان شیعه چگونه می‌توانستند آزادانه به نقل حدیث و انتشار کتاب در این باره بپردازند.

از این رو در آغاز غیبت صغری به دلیل فشار و خفقان موجود، شیعه درباره آخرین موعود، دچار اختلاف شد.

نوبختی در این باره می‌گوید:

در مسئله جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام، چهارده فرقه پدید آمد که سرسخت‌ترین آنها جعفریه، طرفداران جعفر بن علی، عموی حضرت مهدی علیه السلام بودند.^۱

با افول قدرت بنی‌عباس و به وجود آمدن حکومت شیعی آل بویه، به تدریج، عرصه برای ابراز وجود علمی و سیاسی اندیشمندان شیعه فراهم شد و دانشمندانی مانند شیخ مفید و شیخ طوسی به عرصه‌های علمی وارد شدند و به تبیین و تدوین عقاید شیعی پرداختند. با تبیین این عقاید، کار به جایی رسید که شیخ مفید می‌گوید: «در سال ۳۷۳ هـ. ق که وی

۱. فرق الشیعه، صص ۹۶ - ۱۱۲.

مشغول تألیف «الفصول المختاره» بوده، فقط فرقه امامیه وجود داشت و فعالیت می‌کرد».^۱

همچنین شیخ طوسی نیز کسی را در زمان حیاتش پیرو مذهب جعفریه (پیرو جعفر کذاب) ندانسته است.^۲

با توجه به آنچه گفته شد، با وجود اختلافی که در بحث جانشینی امام حسن عسکری به وجود آمده بود، علمای شیعه موضع خود را در دوره غیبت صغری اعلام کردند و در آغاز دوره غیبت کبری به نگارش کتاب‌ها و مقاله‌هایی در این باره پرداختند. نخستین تألیفی که در این دوره نگاشته شد، اثر محمد بن ابراهیم نعمانی است که بین سال‌های ۳۲۲ تا ۳۴۲ ه.ق کتابی مستقل در باب مسائل غیبت با نام «الغیبه» نوشت. البته پیش از وی استادش کلینی نیز در کتاب کافی بخشی را به این موضوع اختصاص داده و به آن پرداخته بود.

پس از نعمانی نیز علی بن بابویه در کتاب «الامامة والتبصرة من الحيرة» به موضوع مهدویت پرداخت و پس از او پسرش شیخ صدوق «کمال الدین و تمام النعمه» را به رشته تحریر درآورد. کتاب «خمس رسائل فی اثبات الحجّة» و «اربع رسالات فی الغیبه» از شیخ مفید نیز از جمله آثار است که پیش از نیمه قرن چهارم تألیف شد. با نگاهی به این کتب و محتوای آنها و همچنین روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام که بنیان اعتقادی شیعه است، می‌توان دریافت که اعتقاد شیعیان به موضوع

۱. الفصول المختاره، ص ۲۶۱.

۲. الغیبه، ص ۲۰۳.

مهدویت سیری ثابت و بدون تغییر داشته است و علمای قدیم و جدید نیز در کتاب‌های خود بر این نکته تأکید داشته‌اند. از این‌رو جز افراد مغرض که بدون استدلال سخن می‌گویند، کسی اعتقاد به مهدویت را ادعایی ساختگی نمی‌داند.

فصل سوم: دلایل عقلی و نقلی



بر ضرورت وجود حجت

شکی نیست که ما در این جهان هدفی داریم و برای رسیدن به آن هدف، پا به عرصه وجود نهاده‌ایم. همچنین می‌دانیم که این هدف، بزرگ، و رسیدن به آن دشوار است. از این رو خداوند حکیم برای اینکه انسان را برای رسیدن به این هدف راهنمایی و هدایت کند، راهنمایی‌هایی را برای او قرار داده است تا در مسیر دشوار زندگی، فانوس و چراغی برای رسیدن به آن هدف والا باشند. در روایت‌هایی که به دست ما رسیده است، این راهنمایان به دو بخش تقسیم شده‌اند: یکی رسول باطنی و دیگری رسول ظاهری.

رسول باطنی تعبیر و اصطلاحی است از عقل و فطرت سلیم بشری که همواره با اوست و بسیاری از امور را با آن محک می‌زنند. رسول ظاهری نیز فرستاده‌ای است که خداوند او را برای روشن کردن

کمینگاه‌ها و گریزگاه‌های عقل فرستاده است که این گریزگاه‌ها کم نبوده و نیست. با نگاهی به تاریخ می‌بینیم که انسان گاهی به سبب خواهش‌های نفسانی و پیروی از هوا و هوس، پا بر عقل و فطرت خود می‌گذارد. براساس حکمت و عدل الهی همه انسان‌ها باید از هر دو راهنما بهره‌مند شوند و این‌گونه نباشد که در برهه‌ای از زمان عده‌ای بر خوان نعمت هدایت بنشینند و در برهه‌ای دیگر افرادی از آن محروم باشند.^۱ از این‌رو یکی از عقاید مهم مشترک میان مذاهب اسلامی، اعتقاد به فرستادن پیامبران از سوی خداوند یکتا و ضرورت آن است. برای اثبات ضرورت این اصل اعتقادی، دلایل بی شماری بیان شده که یکی از آنها قاعده لطف است.^۲

دلیل عقلی بر لزوم وجود حجت

گفته شد که هدف خداوند از آفرینش انسان، رساندن او به کمال و مرتبه‌ای است که انسان شایسته آن است. از دیگر سو خداوند عقل را آفریده و به انسان دستور داده تا از آن پیروی کند. این عقل با تفکر و تدبیر درمی‌یابد که انسان به تنهایی نمی‌تواند در مسیر کمال قدم بردارد و باید آفریننده و کسی که نقشه و مسیر کمال را به انسان معرفی کرده، وی را راهنمایی و کمک کند.

۱. البته این بدان معنا نیست که لزوماً باید امام وجود ظاهری داشته باشد. بلکه غیبت او نیز به‌گونه‌ای هدایت‌گری و ولایت بر مخلوقات دارد که در عقاید تشیع به آن ولایت باطنی می‌گویند.

۲. شیعیان و اهل سنت (معتزله) بر قاعده لطف اتفاق نظر دارند.

بی‌شک، انسان نیز در این مسیر به کمک‌ها و راهنمایی‌هایی نیاز دارد؛ چرا که رسیدن به این کمال و مرتبه، بسیار والا و مهم است. از آنجا که افعال و اعمال خداوند بر مبنای حکمت است، این کمک‌ها و راهنمایی‌ها را در اختیار انسان قرار می‌دهد تا وی در این مسیر دچار خطا نشود. قاعده لطف، همین لزوم کمک‌ها و راهنمایی‌های خداوند برای انسان است که در قالب‌های مختلف به وی یاری می‌رساند؛ از آن جمله فرستادن پیامبران برای هدایت انسان و بازداشتن او از انحراف‌هاست.

بر این اساس، این بایدها تعیین تکلیف برای خداوند نیست، بلکه اطاعت از تکلیفی است که خداوند انسان را به آن امر کرده که همان تفکر و کشف واقعیت موجود (لطف) از صفت حکمت خداوند به کمک عقل و تفکر است. از این رو، منظور از آنچه در مباحث اعتقادی لطف دانسته شده، وجوب علی الله و تعیین تکلیف برای خداوند متعال نیست، بلکه در حقیقت، به معنای وجوب من الله است؛ یعنی با توجه به شناخت ما از خداوند و شناختی که از اوصاف او داریم، وی هیچ‌گاه بندگانش را بدون راهنما و پیامبر و امام رها نمی‌کند و حتماً وسایل و وسائلی را برای رسیدن به کمال برای انسان قرار می‌دهد. از این رو مؤاخذه کردن و زیر سؤال بردن بندگان، امری است عقلانی؛ چرا که خداوند با ارسال رسل براساس قاعده لطف، حجت را بر همه تمام کرده و فرموده است.

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِمَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ

الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿نساء: ۱۶۵﴾

پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند [و بر همه اتمام حجت شود] و خداوند، توانا و حکیم است.

از دیگر سو در اصول اعتقادی شیعه، اصلی بنیادی به نام امامت وجود دارد که بر اساس همین قاعده و دلیل عقلی، قابل تفسیر است؛ یعنی «ضرورتاً باید از جانب خداوند، فردی معصوم به عنوان حجت خدا برای رهبری و هدایت مسلمین برگزیده شود».^۱ شیعیان، معتقدند که این دلیل به همراه دیگر دلایل^۲، ضرورت وجود امام و رهبری معصوم را پس از پیامبر خاتم اثبات می‌کند.

گفتنی است وجود آیات مجمل و متشابه در قرآن کریم و نیز وجود بسیاری از احکام اسلام که در حیات پر برکت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به صورت کلی بیان شده بود و نیاز به تبیین داشت^۳، امکان فهم مطالب را برای مردم

۱. باید به این نکته اشاره کرد که یکی از مجراها و راه‌های لطف خداوند بر بندگان ارسال رسل است. ولی آنچه در این لطف خاص مهم است، هدایت بندگان است و وقتی راه‌های هدایت بندگان کامل شود یا راه‌های دیگری امکان‌پذیر باشد، دیگر به ارسال رسل نیازی نیست؛ همچنان‌که با ختم نبوت این هدایت به وسیله امامان معصوم انجام گرفت.

۲. از جمله این دلایل می‌توان به برهان فطرت، واسطه فیض و علت غایی اشاره کرد.

۳. حوادث تاریخی که در زمان برخی خلفای عباسی روی می‌داد، نشان‌دهنده تبیین‌نکردن برخی مسائل مهم و گاه مشهور بین مسلمانان آن دوره بود؛ برای مثال، حکم قطع دست سارق در زمان پیامبر بیان شده بود، ولی در زمان معتصم خلیفه عباسی و در جلسه‌ای که بسیاری از علما و دانشمندان آن روز در جلسه حاضر بودند، وقتی از مقدار و حد قطع دست سارق پرسیدند، کسی از آن اطلاع نداشت و امام جواد علیه السلام که در جلسه حضور داشت، به این پرسش پاسخ داد.

دشوار کرده بود، به گونه‌ای که بعدها عده‌ای تصور می‌کردند باید با توجه به شباهت‌های موضوع‌های مطرح شده در زمان پیامبر و موضوع‌های زمان خود، آنها را با هم مقایسه کنند^۱ و با قیاس احکام زمان خود را استخراج نمایند. از این رو عقیده به امامت بدان معنا نیست که دین در زمان پیامبر خاتم ناقص و ابتر بوده و با امامت ائمه اطهار به کمال رسیده است. بلکه با انتصاب حضرت علی علیه السلام به امامت در روز غدیر که خود یکی از رسالت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بود، دین اسلام به کمال رسید.^۲ به بیان دیگر، امامت، یکی از ارکان دین اسلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشت و این مجموعه^۳ اسلام نام دارد. شیعه دلیل چنین نصبی را قاعده لطف می‌داند. ولی عثمان الخمیس بدون آنکه معنا و مفهوم این قاعده را درک کند و با دلیل عقلی یا نقلی آن را رد کند، می‌گوید:

اینکه می‌گویند لطف بر خدا واجب است، این بی‌ادبی به خداوند متعال است. هیچ کس حق ندارد چیزی را بر خداوند واجب کند؛ زیرا خداوند هر آنچه را می‌خواهد، انجام می‌دهد. ادعای اینکه وجود امام لطف است، لازمه‌اش این است که در هر مکان و زمان، امام معصومی وجود داشته باشد؛ وقتی که این گونه باشد، ما به چند معصوم نیاز مندیم؟^۴

۱. ابوحنیفه به آن اعتقاد داشت و قیاس را مبنای استدلال فقهی خود قرار داده بود.

۲. مانده: ۵ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾.

۳. در روایات بی‌شماری بحث ولایت و رهبری مسلمانان مورد بحث قرار گرفته که حتی در برخی از این روایات ولایت، یکی از ارکان پنج‌گانه اسلام شمرده شده است.

۴. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۵۹.

با توجه به آنچه گفته شد، درمی یابیم که چنین اشکالی وارد نیست؛ زیرا قاعده لطف، الزام کردن خدا توسط بندگان نیست، بلکه به دلیل کشف عقل و به گفته خود خداوند در آیه ۱۶۵ سوره نساء، حکمت خدا ارسال رسل را برای اتمام حجت خدا بر بندگان اقتضا می کند. ازاین رو، شیعه اصل امامت و لزوم وجود امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را با دلیل عقلی اثبات می کند. ولی تعیین مصادیق آن را و اینکه چه کسی باید در این سمت قرار گیرد، براساس دلیل نقلی و روایی می داند.^۱

عثمان الخمیس با توجه به مبنای سلفی گری خود، هرگونه دلیل عقلی را رد می کند و فقط نقل و روایات را مبنای صحت هر عقیده ای می داند. براین اساس، وی بدون توجه به این مبنای عقلانی، درباره دلیل شیعه بر وجود امام مهدی علیه السلام می گوید:

هرگاه شیعه ای خواست در مورد امامت به یکی از آیات قرآن استدلال کند، می بینی که به ذکر آیه ای که به گمانش بر امامت دلالت می کند، اکتفا نمی کند. بلکه حدیثی را نیز به آن ضمیمه می کند یا شأن نزول نادرستی را برای آن بیان می کند یا با استدلال عقلی آن را تقویت می کند یا به آیه دیگری که ارتباطی با آن ندارد، استدلال می کند. درحالی که عامل اصلی که تمام این استدلال ها را رد می کند، این است که قرآن از آیه ای که به صراحت بر این عقیده دلالت کند، خالی است و هر کس

۱. در حقیقت، راه عملی در بررسی این مسئله این گونه و به این شیوه و طریق است و نبود دلیل عقلی برای اثبات مصادیق، آسیبی به آن وارد نمی کند.

در مورد دلایل شیعه دوازده امامی بر امامت تأمل کند، درستی این امر را درمی یابد.^۱

با آنچه گفته شد، پاسخ چنین شبهه‌ای داده می‌شود؛ زیرا شیعه بر لزوم وجود امام و حجت، به حکم عقلی قاعده لطف تمسک می‌کند، ولی در تعیین مصداق، به سراغ روایات می‌رود؛ چرا که عقل فقط حکم کلی را بیان و کبرای مسئله را ثابت می‌کند و کاری به تطبیق صغرا ندارد. از این رو، عقل حکم می‌کند که برای تطبیق صغرا و تعیین مصداق امام باید به سراغ روایات رفت تا روشن شود که رسول خدا ﷺ از جانب خدا چه کسانی را پس از خود به امامت منصوب کرده است و آنها چه ویژگی‌هایی دارند تا در تطبیق مصداق به اشتباه نیفتند.

به عقیده شیعه، منصب امامت منصبی الهی است و امامان دوازده‌گانه، به دستور خداوند تعیین می‌شوند، نه با اجماع و فرمان شخصی افراد؛ از این رو باید با جست‌وجو در وقایع صدر اسلام و سخنان رسول خدا ﷺ در زمان حیاتشان، فردی که به فرمان خداوند و از سوی پیامبر ﷺ برای رهبری و امامت جامعه اسلامی انتخاب شده است را شناخت؛ زیرا امام نیز مانند پیامبر، باید عصمت و تقوا و علم خدادادی داشته باشد که از ملزومات هدایت و سرپرستی مردم است و تنها خداوند یکتا از عصمت و علم بندگانش آگاه است.^۲

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۱.

۲. رک: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتِي مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام: ۱۲۴).

از این رو، پیامبر ﷺ را مأمور ابلاغ آن می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت به تو نازل شده است، کاملاً

[به مردم] برسان.

در بحث اثبات وجود و تعیین مصداق مهدی موعود ﷺ نیز شیعه به دلیل عقلی تمسک نمی‌کند. بلکه در تعیین مصداق، به آیات و روایات تمسک می‌کند تا دریابد رسول خدا ﷺ که به صراحت آیه ۴۴ سوره نحل^۱ مبین و مفسر قرآن است، درباره مهدی موعود چه می‌گوید و کدام آیه را بر وجود مقدس او تفسیر می‌کند. از این رو، لازم نیست آیه‌ای به صراحت، نام امام یا امامان پس از رسول خدا ﷺ را بیان کرده باشد، بلکه تفسیر رسول خدا ﷺ نیز در این باره، به دلیل وجود آیه ۴۴ سوره نحل کفایت می‌کند؛ زیرا اگر قرار بود همه جزئیاتی که جزو ضروریات دینی مسلمانان است؛ از تعداد رکعت‌های نماز و چگونگی اجزا و شرایط آن و دیگر ضروریات دین که در کتب حدیث شیعه و اهل سنت به آنها پرداخته شده، در قرآن بیاید، قرآن چند برابر وضع کنونی خود بود.

از این رو پیروان اهل بیت برای تعیین مصداق مهدی موعود ﷺ و ویژگی‌های او، به سراغ روایات اهل بیت که از رسول خدا نقل شده است،

۱. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ وَالرُّسُلُ مَا نُزِّلَ إِلَيْكَ الذِّكْرُ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ «و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی و شاید اندیشه کنند!» (نحل: ۴۴).

می‌روند؛ روایاتی که سلسله امامان دوازده‌گانه را بر شمرده‌اند که از حضرت علی علیه السلام آغاز و به امام مهدی علیه السلام ختم می‌شود.^۱ همچنین، به اعتراف تاریخ نگارانی که مستقیم یا غیر مستقیم، تولد مهدی موعود را بیان کرده‌اند، رجوع می‌کنند تا تولد و حیات آن حضرت در دوره غیبت را اثبات کنند.

اینکه عثمان الخمیس می‌گوید: «لازمه قاعده لطف آن است که در هر زمان و مکانی امامی معصوم وجود داشته باشد»، پاسخش این است که ما نیز می‌پذیریم که لازمه قاعده لطف، ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان است و دلایل نقلی چون روایات اثناعشر و حدیث ثقلین آن را تأیید می‌کند. ولی لازمه قاعده لطف، وجود امام معصوم در هر مکان نیست. بلکه وجود امام معصوم به عنوان حجت الهی در هر عصری کفایت می‌کند تا حجت خدا بر همه اتمام گردد. همچنان که وجود رسول خاتم صلوات الله علیه برای همه زمان‌ها کفایت می‌کند، و لازم نیست در همه مکان‌ها و شهر و روستا رسولی باشد، وجود امام معصوم که جانشین رسول خداست نیز برای همه زمان‌ها کفایت می‌کند و لازم نیست در هر مکانی امام مستقلی باشد.

دلایل نقلی بر لزوم وجود حجت

افزون بر دلیل عقلی، برخی دلایل نقلی نیز لزوم وجود حجت را در هر زمان ثابت می‌کند. تعداد این روایت‌ها که رسول اکرم صلوات الله علیه و ائمه

۱. از جمله منابع اهل سنت که این روایت را نقل کرده‌اند، می‌توان به قندوزی حنفی، صاحب کتاب «ینابیع المودة» که از قول جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده و همچنین جوینی شافعی در کتاب «فرائد السمطين» اشاره کرد.

معصوم علیه السلام آن را بیان کرده‌اند، زیاد است. در این نوشتار به برخی از روایاتی که مورد نظر شیعه است، اشاره می‌شود.

در چندین روایت درباره لزوم حجت آمده است: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱؛ «اگر زمین بدون حجت باشد، ساکنانش را فرو می‌برد».

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه نقل شده است:

بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا.

آری، زمین از حجت خداوند تهی نخواهد ماند؛ حجتی که یا آشکار و شناخته شده است یا در خفا و پنهان.

ابن ابی الحدید در شرح این روایت نوشته است:

تا زمان خالی نماند از فردی که به مشیت الهی بر بندگان خدا، احاطه و سیطره دارد. این مطلب تقریباً تصریح به مذهب امامیه تلقی می‌گردد؛ هر چند معتزله آن را بر ابدال حمل می‌کنند.^۲

این دسته روایات و دیگر روایت‌ها چون اثنا عشر خلیفه و حدیث تقلین که مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است، از متقن‌ترین و محکم‌ترین دلایل بر لزوم وجود حجت و امام است که مؤید حکم عقلی قاعده لطف است. افزون بر این روایات عام که بر ضرورت وجود حجت در هر زمان دلالت دارد، روایات فراوان دیگری بر مصداق این حجت در عصر

۱. علامه مجلسی ۱۱۸ حدیث به این مضمون در بحارالانوار، ج ۲۳، صص ۱-۵۶ نقل کرده است.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

غیبت دلالت دارد که در منابع حدیثی شیعه، به طور متواتر از ائمه معصوم علیهم السلام نقل شده است.

اشکال

عثمان الخمیس نویسنده کتاب عجیب ترین دروغ تاریخ، با استناد به آیه ۱۹ سوره مبارکه مائده گمان کرده که در برهه‌ای از زمان، خداوند برای بشر حجت و امامی نفرستاده و این در دوره فترت بوده است. وی می‌گوید: «از ابو عبدالله جعفر صادق روایت شده که گفت: اگر زمین بدون امام باشد، فرو می‌افتد. واقعیت، گواه بطلان آن است؛ چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِّنَ

الرُّسُلِ﴾ (مائده: ۱۹)

ای اهل کتاب! رسول ما، پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد..

این بزرگ‌ترین دلیل بطلان آن است.^۱

پاسخ: همچنان که گفته شد، وجود حجت برای انسان ضروری است. از این رو، «حافظ ابن حجر عسقلانی» از اندیشمندان برجسته اهل سنت، در شرح صحیح بخاری، پس از نقل احادیث حاکی از نزول حضرت عیسی علیه السلام به زمین به هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام و اقتدای او به آن حضرت، می‌نویسد:

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۶۲.

اینکه عیسی علیه السلام در آخر الزمان و نزدیک قیامت به مردی از این امت اقتدا می کند و پشت سر او نماز می خواند، دلیل بر نظریه صحیح در میان دانشمندان اسلامی است که زمین هرگز از وجود حجت که با دلایل و برهان های آشکار برای خدا قیام می کند، خالی نمی ماند.^۱

بر این اساس، ادعای عثمان الخمیس از روی عناد با حق است. ولی اینکه می گوید «آیه، منکر ضرورت امام و حجت است»، اگرچه این آیه در ظاهر با روایات بیان شده تناقض دارد و بیان می کند که سلسله رسولان ظاهری، منقطع شده است. ولی با دقت بیشتر در این آیه به دو نکته می رسیم:

۱. به تصریح تفاسیر، این دوره فترت، به فاصله زمانی اشاره دارد که میان رسالت الهی حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر خاتم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. در این دوره چنین نبوده که هیچ پیامبری نیامده باشد؛ زیرا چنین چیزی با کلام خداوند در تعارض آشکار است؛ آنجا که می فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾

(فاطر: ۲۴)

ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هر امتی در گذشته انذارکننده ای داشته است.

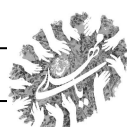
به همین دلیل، مفسران گفته اند مراد از فترت در این آیه، اندک بودن تعداد پیامبران در این عصر است در مقایسه با تعداد زیادی پیامبر که

۱. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۹۴.

مابین پیامبری حضرت موسی و عیسی علیه السلام برانگیخته شده‌اند؛ همچنان‌که بیضاوی از مفسران بنام اهل سنت می‌گوید: مراد از فترت در مقابل (تری) انبوه پیامبرانی است که مابین حضرت موسی و عیسی برانگیخته شدند؛ زیرا مابین پیامبری آن دو بیش از هزار پیامبر برانگیخته شد و حال آنکه مابین پیامبری حضرت عیسی و رسول خاتم صلوات الله علیه فقط چهار پیامبر برانگیخته شدند که سه تن از آنها از بنی‌اسرائیل بود و از عرب فقط «خالد بن سنان عیسی» به پیامبری رسید.^۱

۲. بفرض که بپذیریم پیامبری دیگر نیامده، ولی همه مسلمانان بر این نکته اتفاق نظر و اجماع دارند که حضرت عیسی زنده است و به آسمان عروج کرده است. با توجه به این دو نکته و بحثی که درباره ولایت باطنی وجود دارد، می‌توان به این نتیجه رسید که شاید مقصود آیه، ولایت ظاهری بوده و اینکه در این برهه و دوره زمانی، پیامبری ظاهری نداشته است، ولی دلیل بر فقدان حجت و امام بر انسان‌ها نیست.

۱. انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۱.



فصل چهارم: نام حضرت

از نسبت‌های دروغین به شیعه درباره مهدی موعود^ع این است که شیعیان درباره اسم آن حضرت اختلاف دارند و اسامی گوناگونی برای او بیان کرده‌اند. این اسامی دلیل بر آن است که وی وجود ندارد و این عقیده ساختگی است. عثمان الخمیس درباره نام‌های مهدی موعود^ع گفته است: «مهدی، محمد، قائم و نام‌های فراوان دیگر تا جایی که تعداد آنها به ۱۸۲ اسم می‌رسد؛ چنان‌که نوری طبرسی بیان می‌کند». همچنین از نام‌های او - نام چهل و هفتم او چنان‌که نوری می‌گوید - خسرو مجوس است. پس چطور مجوس به صاحب زمان نفوذ پیدا کرده است! خواننده این نام‌ها تعجب می‌کند و از خود می‌پرسد: «آیا مهدی، عرب و از نسل شریف هاشمی نیست؟! پس این نام‌ها چیست؟ گویی که تجسم باقی‌مانده تمام ادیان بت‌پرستی این دنیاست»^۱.

چنین برداشتی در حقیقت، بیانگر عمق کینه و دشمنی‌اش با شیعیان

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۳۳.

است؛ زیرا چنین افتراقی چنان بی حساب و کتاب است که حتی عقاید بزرگان خود را نیز مورد هجمه و نقض و اشکال قرار داده است و کوشیده با ایجاد فضای غبار آلود، انسان‌های غافل را به سوی خود جذب کند. اما غافل است از اینکه خداوند فرموده است: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛ «بگو: حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی است». (اسراء: ۸۱) در پاسخ به شبهه عثمان الخمیس باید به چند مطلب اشاره شود:

نام اصلی حضرت

نام اصلی آن حضرت، محمد و لقب مشهورش مهدی است. شیعه و اهل سنت درباره اسم آن حضرت اختلافی ندارند. دلایل متعددی بر این مدعا وجود دارد که به برخی اشاره می‌شود:

۱. بر اساس منابع شیعه و اهل سنت، آن حضرت همانم پیامبر ﷺ است. از رسول خدا ﷺ نقل شده است: خداوند مردی را از [خاندان] من برخواهد انگیخت و اسم او مانند اسم من است که جهان را از قسط و عدل پر خواهد کرد، همان گونه که از ستم و جور پر شده است...^۱
۲. کنیه معروف امام حسن عسکری علیه السلام «ابومحمد» است (یعنی پدر محمد) از این رو نام حضرت مهدی علیه السلام محمد است.
۳. روایاتی موجود است که در کنار نام امامان دوازده گانه، نام آن

۱. سلسله احادیث الصحیحه، البانی، ج ۴، ص ۳۸.

حضرت نیز به صراحت بیان شده است:

الف) جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم ﷺ درباره حضرت مهدی ﷺ پرسید. پیامبر اکرم ﷺ نام دوازده تن را بر زبان جاری کرد و هنگامی که به نام امام محمد باقر ﷺ رسید، رو به جابر کرد و فرمود: «ای جابر! تو او را ملاقات می‌کنی و هنگام ملاقات، سلام مرا به ایشان برسان». سپس نام ائمه بعدی را بیان کرد تا به امام حسن عسکری رسید و فرمود:

سپس قائم است که اسم و کنیه او مانند اسم و کنیه من است؛ یعنی محمد بن حسن بن علی، کسی که خداوند به دست او شرق و غرب زمین را فتح می‌کند...^۱

ب) پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ مردی یهودی که از تعداد اوصیای حضرت و نام آنها پرسید، فرمود:

... و پس از او فرزندش حسن که عسکری خوانده می‌شود و پس از او فرزندش محمد که مهدی، قائم و حجت خوانده می‌شود؛ پس او غایب خواهد شد و سپس ظهور می‌کند...^۲

ج) حموئی شافعی نویسنده «فرائد السمطين» از مشایخ خود (امام جمال الدین رضی، امام جلال الدین عبدالحمید و امام شمس الدین شیخ الشرف فنخار) با سند متصل، از امام صادق ﷺ نقل می‌کند:

پدرم روزی از جابر بن عبدالله انصاری خواست در زمانی مناسب و

۱. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۹۹، به نقل از: مناقب، خوارزمی.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۸۲.

خلوت، آنچه را به هنگام ولادت حسین بن علی علیه السلام در لوحی که در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام بود و او آن را دیده بود، برایش تشریح کند. جابر آنچه را دیده بود، برای پدرم نقل کرد. در آن لوح اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام با مشخصات کامل آنان و مسائل دیگری نوشته شده بود؛ از جمله اینکه: «... ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم أمه جاریة اسمها نرجس...»^۱

این گونه احادیث بسیار است که به دلیل اختصار به همین مقدار بسنده می کنیم.

حکم بیان نام حضرت

درباره حکم نام بردن اسم شریف حضرت، بیش از صد روایت وجود دارد که می توان آنها را به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. روایت هایی که به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بیان نام حضرت را نهی کرده اند.^۲
۲. روایت هایی که بیان نام شریف آن حضرت را تا زمان ظهور نهی کرده اند.^۳
۳. روایت هایی که علت نهی بیان نام شریف آن حضرت را خوف و تقیه و دلایل دیگر دانسته اند.^۴

۱. فرائد السمطين، ج ۲، صص ۱۳۶ - ۱۴۱.

۲. همان.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۴. کمال الدین، ص ۲۱۴.

۴. روایت‌هایی که در آنها امام یا راوی به اسم شریف حضرت اشاره کرده‌اند.^۱

دسته اول و دوم روایات بیانگر یک معنا بوده که برخی با استناد به این احادیث، به حرام بودن بیان نام آن حضرت تا زمان ظهور فتوا داده‌اند. دسته سوم و چهارم روایات نیز بیان نام آن حضرت را به دوران خوف و تقیه و به طور کلی دوران پیش از غیبت کبری منحصر دانسته‌اند یا به‌طور مطلق چنین قیدی را نیز ندارند.

با توجه به روایت‌هایی که نقل شد که در همه آنها اسم آن حضرت آمده است، درمی‌یابیم که اگر منعی نیز وجود داشته، به دورانی مربوط بوده که به دلیل خفقان و حکومت جور، بیان نام آن حضرت خطرهایی را برای خود ایشان و اطرافیانشان به دنبال داشته است. درحالی که در عصر کنونی چنین هراسی وجود ندارد.

آیا شیعیان درباره اسم آن حضرت اختلاف دارند؟

پرسش: چرا امام مهدی عجله الله فرجه را با نام‌های گوناگون می‌خوانند و آیا می‌توان فردی را که ذات واحدی دارد، با نام‌های متعدد و مختلف خواند؟

پاسخ: داشتن اسامی و القاب گوناگون، فقط مختص به امام دوازدهم شیعیان نیست. بلکه پیش از ایشان نیز سابقه داشته است. با اندکی تأمل درمی‌یابیم که فقط در قرآن و انجیل، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نام و القاب

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۱.

متعددی بیان شده است؛ نام‌ها و القابی چون: محمد، احمد، طه، یس، بشیر، نذیر. آن حضرت در انجیل نیز «فارقلیطا» و به زبان سریانی و یونانی «کلوطوس» خوانده شده است. همچنین قهرمان جاودانه اسلام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز نام‌ها و القاب متعددی دارد؛ از جمله: علی، حیدر، مرتضی و ایلیا به زبان سریانی... بانوی بانوان، حضرت فاطمه علیها السلام نیز نام‌ها و القاب متعددی دارد؛ مانند: زهرا، بتول، مبارکه، محدثه، طاهره و صدیقه... .

در روایت‌های بسیاری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد نیز از حضرت مهدی علیه السلام با القاب مختلف مانند: مهدی، بقیة الله، حجت، قائم، منتظر، خلف صالح و صاحب الامر... یاد شده است. مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب خود «النجم الثاقب» به ۱۸۲ لقب حضرت مهدی علیه السلام و وجه تسمیه آنها اشاره کرده است.

با توجه به آنچه گفته شد، بسیار مایه تعجب و شگفتی است که نویسندگان مغرض، مانند عثمان الخمیس، شیعیان را به مسائلی متهم می‌کنند که از نظر صحت و درستی، بدیهی و مسلم است؛ زیرا داشتن القاب متعدد، از شئون شخصیت‌های بزرگ است که به دلیل دارا بودن صفات و ویژگی‌ها و ابعاد گوناگون شخصیتی، از القاب متعددی برخوردارند. همه القابی که به حضرت مهدی علیه السلام نیز نسبت داده شده، سرچشمه قرآنی و حدیثی دارد یا در کتاب‌های دیگر ادیان بیان شده است.

بر این اساس، بدیهی است که موعود یا منجی وعده داده شده،

شخص واحدی است و تعدد القاب، سبب تعدد در ذات نمی‌شود و عالم بشریت تنها به ظهور منجی واحدی اعتقاد دارد و برای ظهورش به انتظار نشسته است و چه‌بسا این منجی در ادیان و زبان‌های گوناگون، اسامی و القاب گوناگونی داشته باشد. حال ممکن است مجوسان چنین بزرگی که جهان را از عدل و داد پر می‌کند، خسرو بنامند؛ زیرا به گفته «زبیدی»، خسرو به معنای خشرو یا کسی است که حکومتش بسیار وسیع است^۱ و براساس روایات متواتر، مهدی موعود عجل الله فرجه کسی است که حکومتش وسیع و جهان‌گیر است.

۱. تاج العروس، ج ۷، ص ۴۴۶.



فصل پنجم: نسب حضرت

یکی از مهم‌ترین مباحث مهدویت، شناخت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نسب ایشان است. از مهم‌ترین پرسش‌هایی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام درباره آن حضرت می‌شد، پرسش درباره نسب و خاندان آن حضرت بوده است. روایات معصومین علیهم السلام در این باره بسیار و به عبارتی در حد تواتر است. از آنجا که این روایات بیانگر و مشخص‌کننده مهدی موعود بوده، گاه دست‌خوش امیال نفسانی قدرت‌طلبان و سودجویان شده و تحریفاتی در آنها صورت گرفته است. البته تواتر روایات، مانند طوفان، این گرد و غبار را می‌زداید و چهره حقیقی مهدی را نشان می‌دهد.

در این بخش برخی روایات که درباره نسب آن حضرت است، بررسی می‌شود.

درباره اجداد آن حضرت روایات مختلفی در منابع شیعه و سنی موجود است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مهدی علیه السلام از فرزندان عبدالمطلب

برخی روایات، حضرت مهدی را از فرزندان عبدالمطلب معرفی می‌کنند.

قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: نَحْنُ وُلْدُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا وَحَمْزَةُ وَعَلِيٌّ وَجَعْفَرٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمَهْدِيُّ.^۱
 ام سلمه (همسر پیامبر) می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «ما فرزندان عبدالمطلب، یعنی من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی، سروران بهشتیم».

مهدی علیه السلام فرزند فاطمه زهرا علیها السلام

به اتفاق اندیشمندان شیعه و اهل سنت، حضرت مهدی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از اولاد فاطمه زهراست. هر چند در برخی احادیث در کتاب‌های اهل سنت، به صورت غیر صریح و گاهی نیز آشکارا، مهدی را از فرزندان عباس (عموی پیامبر) دانسته‌اند، ولی اندیشمندان اهل سنت این باور را رد کرده‌اند. عظیم‌آبادی در شرح سنن ابی‌داوود، پس از آوردن روایت: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِ الْعَبَّاسِ» می‌گوید: «این حدیث غریب بوده و مناوی گفته است در اسنادش، کذاب وجود دارد».^۲
 روایت‌هایی که مهدی را از نسل فاطمه علیها السلام می‌داند، متعدد و متواتر است که در اینجا به دو روایت اشاره می‌شود:

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۷.

۲. عون المعبود، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِنْ عِتْرَتِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ
قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا.^۱

خدا مردی از عترتم را بر می‌انگیزد. او زمین را همان‌گونه که از
ستم و جور پر شده است، از عدل و داد پر می‌کند.

عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عِتْرَتِي
مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ». ^۲

ام سلمه می‌گوید از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: مهدی از
خاندان من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

در میان روایت‌هایی که نسب حضرت را بیان کرده‌اند، چند روایت
در کتب روایی بیان شده است که با نظر بیشتر بزرگان تفاوت دارد که به
آن اشاره خواهد شد.

مهدی فرزند امام حسین علیه السلام

به اعتقاد شیعه، مهدی علیه السلام از نسل حسین بن علی علیه السلام است و در منابع
روایی شیعه، این مطلب به طور متواتر نقل شده و روایت اهل سنت نیز
این عقیده را تأیید می‌کند. فقط در حدیثی به نقل از امام علی علیه السلام آمده
است: «مهدی از فرزندان حسن بن علی علیه السلام ^۳ است که با توجه به دلایل
بی‌شمار باطل است» ^۴؛ زیرا:

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۳؛ عقداالدرر، صص ۴۲ - ۴۴.

۴. ر.ک: المهدی المنتظر فی الفكر الاسلامی، ثامر هاشم العمیدی، صص ۷۱ - ۷۵.

۱. این روایت در سنن ابی‌داوود آمده و نقل از وی مختلف است. جزری دمشقی در اسنی‌المناقب همین روایت را از ابوداوود نقل کرده، ولی با عنوان «من ولد الحسین».
۲. راوی این حدیث که آن را از علی علیه السلام نقل می‌کند، ابواسحاق یعنی سیعی است که در زمان شهادت علی علیه السلام بیش از هفت سال نداشت.
۳. سند این حدیث نیز مجهول است؛ زیرا ابوداوود می‌گوید: «برایم روایت شده و معلوم نیست راوی چه کسی بوده است».
۴. روایت ضعیف است؛ چنان‌که البانی در سلسله احادیث ضعیف به آن تصریح کرده است.
۵. از همه مهم‌تر، این روایت با روایاتی که مهدی را از فرزندان حسین بن علی علیه السلام شمرده‌اند، تعارض دارد. از این رو قابلیت طرح ندارد.

پدر مهدی علیه السلام

تنها اختلاف میان شیعه و اهل سنت، درباره پدر حضرت مهدی علیه السلام است. نزد پیروان اهل بیت نام پدر مهدی موعود علیه السلام حسن علیه السلام است. بنابراین، سلسله خلفای دوازده‌گانه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده، به آن حضرت ختم می‌شود. بر این اساس، شیعه معتقد است که آن حضرت متولد شده و هم اکنون در پس پرده غیبت به سر می‌برد. در این عقیده، عده‌ای از علمای اهل سنت با شیعه هم عقیده‌اند. ولی بیشتر آنان بر این باورند که آن حضرت هنوز به دنیا نیامده است. دلیل آنان در این باره، روایتی است که در آن، پدر مهدی علیه السلام را همان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته‌اند.

همه روایت‌ها با این مضمون که در کتب روایی اهل سنت و برخی کتب شیعی آمده، از چهار روایت سرچشمه می‌گیرد که سه روایت آن از ابن مسعود، صحابه معروف پیامبر است. روایت چهارم را تمامی بزرگان اهل سنت ضعیف و استنادناپذیر دانسته‌اند.^۱

از دیگر سو، بسیاری از علمای اهل سنت، از ابن مسعود و بسیاری دیگر از صحابه روایاتی را نقل کرده‌اند که فقط به شباهت نام پیامبر و مهدی دلالت دارد و صحبتی از شباهت نام‌های پدران به میان نیامده است.^۲

از این رو، پژوهشگران و متخصصان اهل سنت این قسمت از روایت را زائد و تنها بخش اول آن را قابل اعتماد می‌دانند. به تازگی نیز یکی از استادان دانشگاه الازهر تصریح کرده که احادیثِ شباهتِ نام پدر مهدی با نام پدر پیامبر، مجعول است.^۳

بی‌شک، این دسته از روایات، از جمله تحریفات در بخش مهدویت است و بسیاری آن را با معرفی محمد بن عبدالله ابوجعفر منصور عباسی، به عنوان مهدی، همسو دانسته‌اند. گفتنی است بیان این روایات در کتب شیعی فقط به قصد جمع‌آوری روایات بوده و هدف تأیید صحت و سقم آن نبوده است؛ چنان‌که برخی کتب روایی شیعه با همین هدف

۱. برای مثال دو روایت آن در کتاب الفتن، ج ۱، صص ۳۷۶ و ۳۶۸؛ ابن ابی‌شیبہ در المصنف،

ج ۱۵، ص ۱۹۸؛ تاریخ بغداد، ابن خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. مسند احمد، ج ۱، صص ۳۷۶، ۴۳۰، ۳۷۷ و ۴۴۸ این روایت را به نقل از ابن مسعود آورده‌اند.

۳. المهدیة فی الاسلام، سعد محمدحسن، ص ۶۹.

جمع‌آوری شده‌اند. در حقیقت، تعارض این روایات با اصول مسلم مهدویت و تواتر روایات، امری مسلم است و بیان توجیهاات از سوی علمای شیعه به این دلیل بوده که به فرض صحت این روایات نیز امکان اینکه حضرت مهدی مقصود روایات بوده باشد، وجود دارد. البته باید توجه داشت که این‌گونه توجیهاات فقط از سوی شیعیان نبوده است. بلکه علما و بزرگان اهل سنت نیز در جنبه‌های مختلف به توجیه این روایت پرداخته‌اند؛ برای مثال، گنجی شافعی چنین آورده است:

از آنجا که امام حسین علیه السلام کنیه‌اش اباعبدالله است و گاهی کنیه را بر اسم اطلاق می‌کنند، می‌توان گفت که نام پدر پیامبر و مهدی مانند هم است.

مادر آن حضرت

براساس نظر مشهور عالمان شیعه، نام مادر آن حضرت نرجس است که به نام‌های دیگری مانند ریحانه و سوسن نیز خوانده می‌شده است. عثمان الخمیس تعدد نام مادر مهدی موعود را با جعل چند اسم دیگر، دلیل بر نبود آن حضرت می‌داند و می‌گوید:

از جمله دلایل نبود این فرد این است که مادرش معلوم نیست؛ چنان‌که علمای شیعه می‌گویند مادرش کنیزی بوده که اسمش سوسن بوده و نیز گفته‌اند که کنیزی به نام نرگس بوده یا کنیزی به نام صیقل بوده یا گفته‌اند کنیزی به نام ملیکه بوده یا کنیزی به اسم خمط یا حکیمه یا ریحانه بوده است. همچنین گفته‌اند کنیز

سیاه‌پوستی بوده و نیز گفته‌اند زن آزاده‌ای به اسم مریم، دختر ابوزید علوی بوده است. پس چگونه ممکن است که فردی معروف باشد و این اختلافات در مورد مادرش وجود داشته باشد؟^۱

در پاسخ به این شبهه باید گفت، در میان عرب مرسوم بوده که یک نفر به دلیل کمالات، به چند نام خوانده می‌شده و چنان‌که پیش از این گفته شد، فاطمه دختر رسول خدا ﷺ به نام‌های دیگری چون بتول، مبارکه، محدثه، طاهره و صدیقه خوانده می‌شد. از این رو، از تعدد اسم مادر کسی نمی‌توان نتیجه گرفت که خود آن شخص وجود نداشته باشد. نام مشهور مادر امام زمان علیه السلام نرجس بوده و به دلیل برخورداری از کمالات، به نام‌های دیگر نیز خوانده می‌شده است. نه تنها نام مادر آن حضرت معلوم است، بلکه در روایات شیعه حتی جزئیات فراهم آمدن زمینه ازدواج آن حضرت با امام حسن عسکری علیه السلام پدر بزرگوار امام زمان نیز به تفصیل آمده که برای رفع هرگونه شبهه همه ماجرا نقل می‌شود.

بُشر بن سلیمان برده‌فروش که از فرزندزادگان ابویوب انصاری، صحابی شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از شیعیان امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بوده و در سامرا نیز همسایه حضرت امام هادی علیه السلام بوده است، می‌گوید: کافور، غلام امام هادی علیه السلام نزد من آمد و گفت: مولایمان امام هادی علیه السلام تو را می‌خواند. من نزد حضرت علیه السلام شرفیاب شدم. هنگامی که در مقابل ایشان نشستم، فرمود: ای بشر! تو از فرزندان آن گروهی

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۳۵.

هستی که پیامبر ﷺ را یاری دادند و این دوستی در شما هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت و نسل به نسل به شما به ارث می‌رسد و شما همواره مورد وثوق و اطمینان ما اهل بیت علیهم‌السلام هستید. اکنون تو را به آگاهی از رازی مفتخر می‌سازم که با دانستن آن از دیگر شیعیان و دوستان ما برتری و پیشی خواهی گرفت و آن، فرمان من به توسل که کنیزی را خریداری کنی.

آن‌گاه نامه‌ای زیبا و لطیف به خط و زبان رومی نگاشت و با انگشتر مبارک خویش مهر کرد و بسته زردرنگی را بیرون آورد که در آن ۲۲۰ سکه طلا بود. سپس فرمود: این نامه را بگیر و به بغداد برو و بامدادان هنگام طلوع آفتاب فلان روز، روی پل فرات حاضر باش! هنگامی که قایق‌های فروشندگان شراب به کنار تو رسیدند و کنیزان را در آنها دیدی، به زودی گروهی از خریداران را می‌یابی که نمایندگان اشراف بنی‌عباس هستند. میان آنها تعداد کمی از جوانان عرب نیز به چشم می‌خورد. هنگامی که آنان را دیدی، از دور شخصی به نام «عمر بن یزید» برده‌فروش را زیر نظر داشته باش. او از روز اول کنیزی را در معرض فروش می‌گذارد.

کنیز دو قطعه حریر مندرس بر تن دارد که مانع از نگاه و دست‌درازی تماشاگران به او می‌شود و وی خود را در اختیار کسی که بخواهد به او دست بزند، قرار نمی‌دهد. در این حال، صدای ناله او را که به زبان رومی است، از پس نقاب نازکی می‌شنوی که می‌گوید: به فریادم برسید! می‌خواهند حرمت‌م را بشکنند و پرده حجاب‌م را بدرند. در این

هنگام، یکی از خریداران حاضر خواهد شد تا با میل و رغبت، به دلیل عفت او، برای خریدن وی سیصد سکه طلا بپردازد. ولی آن کنیز به زبان عربی می‌گوید: اگر مقام و مُلک سلیمان بن داوود را هم داشته باشی، من رغبتی به تو ندارم. بیهوده مال خود را تلف نکن! فروشنده خواهد گفت: چاره چیست؟ من ناچارم که تو را بفروشم. آن کنیز خواهد گفت: چرا شتاب می‌کنی؟ من باید خریداری را انتخاب کنم که قلبم به او و وفا و امانت‌داری او آرام بگیرد! در آن هنگام به سوی عمر بن یزید برده‌فروش برو و به او بگو من نامه سر بسته‌ای دارم که یکی از اشراف آن را به خط و زبان رومی نوشته است و در او کرامت، وفا، شرافت و سخای خود را شرح داده است. آن را به کنیز بده تا در نامه و نویسنده آن بیندیشد. اگر به صاحب نامه تمایلی یافت و تو راضی شدی، من از سوی او وکیلیم که این کنیز را از تو بخرم.

بشر گوید: من تمام اوامر امام هادی علیه السلام را اجرا کردم. هنگامی که آن کنیز نامه را دید و خواند، به شدت گریست و گفت: «ای عمر بن یزید! تو را به جان خودت سوگند! مرا به صاحب این نامه بفروش! کنیز پس از سوگندهای سخت و بسیار گفت: اگر مرا به او نفروشی، خودم را خواهم کشت.» من با فروشنده بر سر قیمت گفت‌وگوی بسیار کردم تا او به همان مبلغی که مولایم به من داده بود، راضی شد. پول‌ها را به او دادم و کنیز را در حالی که شاد و خندان بود، تحویل گرفتم و از آنجا به همراه کنیز به خانه کوچکی که در بغداد برای سکونت اختیار کرده بودم، بازگشتم. کنیز در مسیر راه آرام و قرار نداشت. همین که به منزل

رسیدیم، نامه را از لباس خود بیرون آورد و آن را می‌بوسید و روی دیدگان و صورت خود می‌گذاشت و بر تن خود می‌کشید. به او گفتم: عجب! نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟

فرمود: ای بیچاره جاهل که مقام فرزندان پیامبران را نمی‌شناسی! گوش فرادار و دل به من بسپار! من ملیکه دختر یسوعا، پسر قیصر روم، هستم و مادرم از نوادگان شمعون، حواری و جانشین مسیح علیه السلام است. داستانی عجیب دارم که اکنون تو را از آن باخبر می‌سازم. جدم، قیصر می‌خواست مرا به ازدواج برادرزاده خود، یعنی پسرعموی پدرم درآورد. من سیزده سال بیشتر نداشتم. قیصر روم برای برگزاری این مراسم، سیصدتن از حواری‌زادگان مسیح و راهبان و بزرگان کلیسا و هفتصد نفر از اعیان و اشراف و چهارهزار نفر از فرماندهان سپاه و سران لشکر و بزرگان گروه‌های مختلف و امیران طوایف گوناگون را دعوت کرد و تختی آراسته به انواع جواهرات بر روی چهل ستون در بهترین و بالاترین قسمت قصر خویش نصب کرد و صلیب‌های بسیاری از هر طرف برپا داشتند.

هنگامی که داماد را بر تخت نشانند و کشیشان بزرگ مشغول اجرای مراسم شدند و انجیل‌ها را گشودند، ناگهان صلیب‌ها از جایگاه‌های بلند خویش بر زمین فرو ریختند و پایه‌های تخت لرزیدند و از محل استقرار خویش جدا شدند و داماد از بالای تخت بر زمین افتاد و بی‌هوش شد. رنگ از رخسار اسقف‌ها پرید و بدنشان لرزید. آن‌گاه اسقف اعظم به جدم گفت: پادشاه! ما را از این کار معاف کن که این حوادث، نشانه از

بین رفتن دین مسیح و مذهب بر حق آن پادشاه است. جدم نیز این حادثه را به فال بد گرفت. ولی به اسقف‌ها گفت: ستون‌های تخت و صلیب‌ها را دوباره در جایگاه‌های خویش نصب کنید و برادر داماد را بیاورید تا این دختر را به همسری او درآوریم؛ شاید نحوست برادر نخستین را با سعادت برادر دیگر دفع کنیم. وقتی دوباره خواستند مراسم را برگزار کنند، همان رویداد تکرار شد و مردم متفرق شدند. جدم درحالی که بسیار اندوهگین بود، برخاست و به حرمسرای خویش رفت و درها بسته و پرده‌ها افکنده شد.

من آن شب در خواب، حضرت مسیح ﷺ و شمعون و گروهی از حواریون را دیدم که در قصر جدم گرد آمده بودند. آنان در همان جایی که جدم در آن، تخت بزرگ را نصب کرده بود، منبری از نور نصب کردند که بلندای آن به آسمان می‌رسید. در این حال، پیامبر اسلام محمد مصطفی ﷺ و داماد و جانشین او علی مرتضی ﷺ و گروهی از فرزندان او وارد شدند. حضرت مسیح ﷺ به پیشواز ایشان رفت و با آنها معانقه کرد. آن‌گاه حضرت محمد ﷺ به ایشان فرمود: ای روح الله! من برای خواستگاری ملیکه از شمعون، برای این پسر آمده‌ام. آن‌گاه با دست به سوی ابا محمد حسن بن علی ﷺ، پسر صاحب این نامه اشاره کرد. حضرت مسیح ﷺ به شمعون نگاه کرد و فرمود: شرف و سعادت به تو روی آورده است. خاندان خود را به خاندان آل محمد ﷺ پیوند ده! شمعون عرض کرد: پذیرفتم.

آن‌گاه پیامبر اسلام ﷺ بر منبر رفت و مرا به عقد فرزندش درآورد و

حضرت مسیح علیه السلام و فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حواریون را شاهد گرفت. از خواب بیدار شدم. ترسیدم که این خواب را به پدر و جد خویش بازگو کنم؛ چون ممکن بود مرا بکشند. به همین دلیل، آن را پنهان کردم و به آنها بازگو نکردم.

از سوی دیگر مهر و محبت حسن بن علی علیه السلام در دلم جای گرفت و به خوردن و آشامیدن بی میل شدم؛ چنان که به شدت، ضعیف، لاغر و بیمار شدم. جدم از شهرهای روم همه پزشکان را برای مداوای من به بالینم حاضر کرد. وقتی از معالجه من ناامید شد، گفت: نور چشمم! عزیزم! آیا در این دنیا آرزویی داری تا آن را پیش از مرگت برآورم؟ گفتم: پدر جان! تمام درهای امید به روی من بسته شده، اگر کمی از رنج اسیران مسلمان که در زندان تو هستند، کم و آنها را به عنوان صدقه از بند آزاد کنی شاید مسیح علیه السلام و مادر او حضرت مریم علیه السلام مرا شفا عنایت کنند.

چون جدم خواسته مرا برآورد، به ظاهر اظهار سلامت کردم و کمی غذا خوردم. او نیز در رعایت حال اسیران بیشتر کوشید. پس از چهارده شب، دوباره خوابی دیدم. این بار سرور زنان جهان فاطمه علیه السلام همراه حضرت مریم علیه السلام و هزار فرشته به عیادت من آمدند. حضرت مریم علیه السلام به من فرمود: ایشان سرور زنان جهان و مادرشوهر تو، حسن بن علی علیه السلام هستند. من دامن مبارک ایشان را گرفتم و گریستم و از اینکه حسن بن علی علیه السلام به ملاقات من نیامده است، شکوه کردم. حضرت فاطمه علیه السلام فرمود: تا تو مشرک و در دین نصاری هستی، فرزندم به دیدار تو نخواهد

آمد. این خواهرم حضرت مریم علیها السلام است و از دین تو بی‌زاری می‌جوید. اگر می‌خواهی رضای خدا و مسیح علیه السلام و مریم علیها السلام را به دست آوری و ابامحمد حسن بن علی علیهما السلام به دیدار تو بیاید، باید بگویی: «أشهد أن لا إله إلا الله، وأنَّ أبي محمد رسول الله صلى الله عليه وآله».

هنگامی که این کلمات را به زبان جاری کردم، حضرت فاطمه علیها السلام مرا در آغوش کشید و احساس خوشی به من دست داد. آن‌گاه فرمود: اکنون منتظر دیدار حسن بن علی علیهما السلام باش، من او را نزد تو خواهم فرستاد. وقتی از خواب برخاستم، با خیال راحت منتظر دیدار حسن بن علی علیهما السلام شدم. فردای آن شب امام علیه السلام را در خواب دیدم و به او گفتم: جاننا! این چه رسم وفاداری است که مرا نخست در آتش عشق خود سوزاندی، آن‌گاه به درد فراقم دچار کردی؟! فرمود: علّت تأخیر من به دلیل شرک تو بود. اکنون که مسلمان شده‌ای، هر شب در خواب به دیدار تو خواهم آمد تا وقتی که به صورت آشکار به یکدیگر ببیوندم. از آن شب تاکنون، هر شب او را به خواب می‌دیدم.

بشر بن سلیمان گوید به آن خاتون عرض کردم: چطور شد که در میان اسیران افتادی؟! فرمود: شبی حسن بن علی علیهما السلام به من فرمود: جدت فلان روز برای نبرد با مسلمانان، سپاهی روانه خواهد کرد و در فلان روز نیز گروه دیگری را به دنبال آنها خواهد فرستاد. تو باید به شکل ناشناس، در شکل و لباس خدمه، همراه گروهی از کنیزان از فلان راه خود را به آنان برسانی؛ من نیز چنین کردم. از همان مسیر آمدیم تا به پیش‌قراولان سپاه اسلام برخوردیم و کار من به اینجا کشید و کسی از آنها نفهمید که

من دختر پادشاه روم هستم. اکنون تو تنها کسی هستی که از راز من آگاهی. سرانجام من اسیر شدم و مرا به عنوان غنیمت، به پیرمردی دادند. او نامم را پرسید. من آن را پنهان کردم و گفتم: نرجس هستم. او گفت: این اسم اغلب، اسم کنیزان است.

بشر بن سلیمان گوید دوباره عرض کردم: جای بسی شگفت است که شما رومی هستید و به زبان عربی سخن می‌گویید! فرمود: آری! جدم در تربیت من بسیار کوشید تا من آداب بزرگان بیاموزم. به همین دلیل، زنی را که چندین زبان می‌دانست، برای تعلیم من معین کرد. او هر صبح و شب نزد من می‌آمد و من از او زبان عربی می‌آموختم تا اینکه با تمرین فراوان به خوبی این زبان را آموختم.

بشر گوید او را به سامرا منتقل کردم، و به خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت فرمود: [ای ملیکه!] عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرف محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را چگونه دیدی؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه وصف کنم چیزی را که شما از من بدان داناترید؟ امام علیه السلام فرمود: من می‌خواهم شایسته مقامت با تو رفتار کنم. بین این دو یکی را انتخاب کن: دوست داری ده هزار دینار به تو دهم یا مژده شرافت ابدی را؟ عرض کرد: مژده فرزندی به من بدهید. امام علیه السلام فرمود: بشارت می‌دهم تو را به فرزندی که شرق و غرب دنیا را تسخیر کند و زمین را، آن‌گاه که از ظلم و جور انباشته شده باشد، پر از عدل و داد کند. عرض کرد: از چه کسی؟ فرمود: از همان شخصی که پیامبر اسلام، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در فلان شب و فلان ماه و فلان سال، در سرزمین روم

تو را به عقد او در آورد؛ آن شب حضرت مسیح علیه السلام و وصی او شمعون، تو را به چه کسی تزویج کرد؟ ملیکا عرض کرد: به فرزند شما ابا محمد حسن بن علی علیه السلام. امام هادی علیه السلام فرمود: آیا او را می‌شناسی؟ عرض کرد: از آن شبی که به دست سیده زنان، فاطمه زهرا علیها السلام مسلمان شدم، شبی نبوده است که او را ملاقات نکرده باشم. آن‌گاه مولایمان امام هادی علیه السلام فرمود: ای کافور! به خواهرم حکیمه بگو نزد ما بیاید. هنگامی که حکیمه خاتون خدمت امام علیه السلام مشرف شد، حضرت فرمود: این همان زنی است که گفته بودم. حکیمه خاتون او را مدتی طولانی در آغوش گرفت و از دیدار او بسیار شادمان شد. آن‌گاه حضرت فرمود: او را به خانه خود ببر و واجبات دین و آداب زندگی را به او بیاموز که او همسر ابامحمد و مادر قائم آل محمد علیهم السلام است.^۱

در این روایت افزون بر آنکه نام مادر حضرت مهدی علیه السلام به صراحت بیان شده، با بیان جزئیات و تفصیل، به چگونگی فراهم آمدن زمینه ازدواج ایشان با امام عسکری علیه السلام نیز اشاره شده است تا هرگونه شبهه از مغرضان دور گردد. کسی که چنین اطلاعات جزئی درباره‌اش وجود دارد، آیا می‌توان به دلیل برخورداری از چند اسم، وجود وی را تکذیب کرد. از دیگر سو جریان و اتفاق‌های بیان شده در این روایت، اگر چه به نظر برخی مانند عثمان الخمیس عجیب است، ولی اگر قرار بود هر آنچه برای انسان عجیب است، آن را بی‌پایه و اساس بدانند، بی‌شک، باید در بسیاری حوادث و جریانات نیز این حکم جاری شود. آیا ماجرای

۱. الغیبة، طوسی، صص ۲۱۴ - ۲۰۸.

حضرت ابراهیم و سوخته نشدن در آتش و ذبح اسماعیل و داستان یوسف پیامبر عجیب نیست؟! آیا متولد شدن حضرت عیسی بدون پدر و سخن گفتن وی در گهواره و عروجش به آسمان یا اتفاق‌هایی که هنگام تولد پیامبر رخ داد، تعجب‌برانگیز نیست؟ آیا سخن گفتن سلیمان نبی با حیوانات، شبیه داستان‌های کلیده و دمنه است؟! در صورتی که شیعیان و اهل سنت به همه این رخدادها معتقدند و اسناد تاریخی نیز درستی آنها را تأیید کرده است.

گفتنی است هر ادعا و صحبتی باید با دلیل و منطق همراه باشد و نمی‌توان کورکورانه، همه رخدادها را خرافه و دروغین خواند. این سخنان، بسیار شبیه سخنان مشرکان در آغاز رسالت پیامبر است که همه گفته‌های ایشان را شعر، دروغ و سحر می‌دانستند.

در تأیید روایت‌های موجود درباره مادر گرامی حضرت مهدی (عج) باید گفت، شواهد تاریخی نشان می‌دهد در سال‌های ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸ و ۲۵۳ ه.ق جنگ‌هایی میان قوای اسلام و روم شرقی در گرفت و در این جنگ‌ها اسیران طرفین مبادله شدند. در «تاریخ العرب و الروم» تألیف «نازیلیف رومی» آمده است:

در سال ۲۴۷ ه.ق جنگ‌هایی میان مسلمانان و رومیان در گرفت و غنایم بسیاری نصیب مسلمانان شد. در سال ۲۴۸ «بلکاجور»، سردار مسلمانان با رومیان جنگید و در این جنگ بسیاری از اشراف روم اسیر شدند.^۱

۱. تاریخ العرب و الروم، نازیلیف رومی، ص ۲۵۵.

آیا در تمام این موارد، باید نامی از اسیری برده می‌شد تا شک نویسنده کتاب «عجیب‌ترین دروغ تاریخ» به یقین تبدیل شود؟! درباره شبهه‌ای که درباره نام مادر امام زمان نیز در این کتاب بیان شده، باید گفت همان‌گونه که اشاره شد، تعدد نام برای شخص امری بعید نیست. افزون بر این، تهدیدهای حکومت وقت علیه امام نیز ایجاب می‌کرد که ایشان برای محافظت از خانواده خود، از تعدد نام‌ها برای ایشان استفاده کند تا مبادا به یک نام که بیانگر یک فرد است، توجه شود و صاحب نام را در معرض خطر قرار دهد.



فصل ششم: ولادت حضرت مهدی

نویسنده وهابی، عثمان الخمیس بر تاریخ تولد حضرت مهدی علیه السلام نیز شبهه وارد کرده و با صراحت ادعا کرده است: «مهدی موعود، به دنیا نیامده است».^۱ یکی از دلایل وی درباره این ادعا، اختلاف در تاریخ تولد آن حضرت است. وی می نویسد: «گفته اند وی (حضرت مهدی) در هشتم ذی القعدة سال ۲۵۷ یا ۲۵۸ هـ.ق یا نیمه شعبان سال ۲۵۵ یا ۲۵۲ هـ.ق یا هشتم شعبان سال ۲۵۶ هـ.ق یا نیمه رمضان، بدون اینکه سال را مشخص کنند، به دنیا آمده است...».^۲

۱. تولد حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه اهل سنت^۳

برخلاف ادعای نویسنده کتاب مذکور، افزون بر مدارک محکمی که

۱. عجیب ترین دروغ تاریخ، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. نویسنده کتاب گفتمان مهدویت، به نام بسیاری از اهل سنت که به امامت و حیات حضرت مهدی علیه السلام معتقد بوده اند، اشاره کرده که تعداد آنها بیش از ۷۰ نفر است.

شیعه درباره ولادت امام زمان علیه السلام دارد، برخی از بزرگان اهل سنت نیز به تولد آن حضرت، نام پدرشان و تاریخ ولادت ایشان اعتراف کرده‌اند که از جمله آنها می‌توان به علامه شیخ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی حنفی^۱، علامه کمال الدین محمد بن طلحه شامی شافعی^۲، علامه ابن خلکان^۳، علامه سبط بن جوزی^۴، علامه ابن صباغ مصری^۵، علامه ابن حجر هیتمی^۶، علامه حمزاوی^۷، علامه شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی مصری^۸، علامه قندوزی^۹، علامه نورالدین عبدالرحمان دشتی جامی حنفی^{۱۰}، علامه محمد خواجه پارسا بخاری^{۱۱}، قاضی روزبهان^{۱۲}، علامه شعرانی^{۱۳}، علامه ذهبی^{۱۴}، علامه شیخ محمد بن صباغ مالکی^{۱۵} در کتاب اسعاف الراغبین و علامه شیخ احمد فاروقی نقشبندی^{۱۶} اشاره کرد.

۱. ر.ک: الشذورات الذهبیه فی تراجم ائمة اثنی عشر علیهم السلام، ص ۱۱۷.
۲. ر.ک: مطالب السؤل، ص ۸۹.
۳. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۵۷۱.
۴. تذكرة الخواص، ص ۲۰۴.
۵. الفصول المهمة، ص ۲۷۲.
۶. الصواعق، ص ۱۲۴.
۷. مشارق الأنوار، ص ۱۵۳.
۸. الاتحاف بحبل الاشراف، ص ۶۸.
۹. ينابيع المودة، ج ۳، ص ۱۷۱.
۱۰. ر.ک: کتاب شواهد النبوة، ص ۲.
۱۱. فصل الخطاب، ص ۳۸۷.
۱۲. ر.ک: انبات الهدی، ج ۵، ص ۲۸۱.
۱۳. ر.ک: البواقیب والجواهر، ج ۳، ص ۱۴۳.
۱۴. العبر فی خبر من غیر، ج ۲، ص ۲۱.
۱۵. ر.ک: انبات الهدی، ج ۵، ص ۲۸۱.
۱۶. ر.ک: مکاتیب، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲. تاریخ تولد حضرت مهدی

اگرچه پرداختن به تاریخ تولد حضرت حجت و مشابه آن اهمیت چندانی ندارد و از جانب کسانی که در این باره به شبهه پراکنی پرداخته‌اند، به وجود آن حضرت ضرر و خللی وارد نمی‌سازد، برای آنکه پرسشی بی‌پاسخ نمانده باشد، به بیان چند دلیل در این باره می‌پردازیم:

الف) اختلاف در سال تولد یا وفات بیشتر بزرگان دین و دانش در سه قرن اول هجری، امری مسلم است؛ چنان‌که این اختلاف درباره تولد یا وفات رسول خدا نیز وجود دارد. در پاسخ به این شبهه باید پرسید: آیا در تاریخ ولادت پیامبر اکرم و شهادت حضرت زهرا اختلاف نبوده است؟ آیا تاریخ ولادت خلفای پس از پیامبر اکرم مشخص است؟! با نگاهی دقیق و منصفانه به چنین موضوع‌هایی، درمی‌یابیم که هرگز نمی‌توان با چنین اختلاف‌های جزئی، اصلی را رد یا حقیقتی را انکار کرد. حال با توجه به شخصیت حضرت مهدی که مورد توجه حاکمان ستمگر بوده و آنان در پی آن بودند که پیش از تولد، وی را به قتل برسانند، بی‌شک باید خانواده و بستگان آن حضرت، تولد وی را پنهان نگاه می‌داشتند. اختلاف جزئی در روز تولد آن حضرت امری طبیعی است.

در کتاب‌های تاریخ آمده است: بنی‌عباس شنیده بودند و می‌دانستند در خاندان پیامبر و از نسل حضرت علی و فاطمه فرزندی به دنیا خواهد آمد که حکومت جباران و مستبدان به دست او بر چیده می‌شود و وی فرزند حضرت امام حسن عسکری است. از این رو تصمیم به

کشتن این فرزند گرفتند؛ همان گونه که فرعون قصد کشتن حضرت موسی علیه السلام را پیش از تولدش داشت.

بنی عباس برای آنکه از ولادت آن حضرت آگاه شوند، نخست جاسوسان و مأمورانی اجیر کردند. سپس تصمیم گرفتند آن حضرت را بیابند و دستگیر کنند. ولی خدا آن حضرت را حفظ و دشمنان او را ناامید کرد. به ظاهر نیز جنگ‌های داخلی بزرگ و ابتلای بنی عباس به شورش و انقلاب «صاحب الزنج»، آنها را از پی گیری این هدف شوم بازداشت. بی شک، اگر بنی عباس به آن حضرت دست می یافتند، بی درنگ ایشان را شهید می کردند. از این رو، ولادت امام از آنان پنهان ماند، چنان که ولادت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - از فرعونیان مخفی ماند. پس از ولادت نیز آن حضرت از دیدگان پنهان شد و هر چه کوشیدند، او را نیافتند.

از دیگر سو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه علیهم السلام درباره آن حضرت، تولد پنهانی را از ویژگی های مهدی موعود علیه السلام بیان کرده اند که موجب حوادثی از جمله ضبط نکردن دقیق تاریخ ولادت می شود. امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: «القائم من تخفی ولادته علی الناس»؛ «حضرت قائم علیه السلام کسی است که ولادتش بر مردم مخفی می ماند».

در روایتی دیگر آمده است که «عبدالله بن عطا» می گوید:

از واسط برای انجام حج خارج شدم و پیش از حج نزد امام باقر علیه السلام رفتم. از من درباره وضعیت مردم و گرانی قیمت ها پرسید. گفتم:

۱. اثبات الوصیة، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

«من در حالی مردم را ترک کردم که [از وضعیت موجود ناراحت بودند و] همگی به تعریف و تمجید از شما می‌پرداختند (به عنوان کسی که خروج کند و وضعیت را دگرگون کند). اگر خروج کنی مردم همگی تابع تو خواهند بود». امام باقر علیه السلام فرمود: «ای عبدالله بن عطا پرده‌های گوشت را خاک گرفته است. به خدا سوگند! من آن صاحب‌الامری که تو می‌پنداری نیستم. امروزه به سوی هیچ یک از ما [خاندان رسالت] با انگشت یا ابرو اشاره نشود، مگر آنکه کشته یا [در خانه زندانی] می‌شود تا در تنهایی خویش در رختخواب جان دهد. بنگرید هر کس از ما که ولادتش بر مردم مخفی باشد، پس او صاحب‌الامر است»^۱.

ب) آنچه نویسنده کتاب بزرگ‌ترین دروغ تاریخ، با غرض‌ورزی بیان کرده و تاریخ تولد حضرت مهدی را محل اختلاف دانسته است، صحیح نیست. عالمان شیعه، تاریخ تولد حضرت را نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق ثبت کرده‌اند و برخی از عالمان اهل سنت نیز این نظر را پذیرفته‌اند و در کتاب‌های خویش بیان کرده‌اند؛ برای مثال، مرحوم «شیخ نجم‌الدین عسکری» در جلد اول کتاب خویش^۲، نام چهل تن از دانشمندان اهل سنت را آورده است که همگی آنان در کتاب‌های خویش، با ایمان به روایات رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله، به ولادت حضرت مهدی علیه السلام اعتراف کرده‌اند.

«آیت الله صافی» از مراجع تقلید معاصر نیز در کتاب ارزشمند خود

۱. غیبه، نعمانی، ص ۱۶۷.

۲. المهدي الموعود المنتظر عند اهل السنة، ج ۱، ص ۲۲۰.

«منتخب الاثر»، نام و نشان گروهی دیگر از آنان را که تعدادشان به ۲۶ نفر می‌رسد، آورده است که همگی به ولادت دوازدهمین امام تصریح می‌کنند. در ادامه با استفاده از این دو کتاب، سخنان برخی اندیشمندان اهل سنت را بیان می‌کنیم که تولد و نام پدر یا روز و سال تولد مهدی موعود را تصریح کرده‌اند.

«محمد بن طلحه حلبی شافعی» در کتاب خود، در بحثی گسترده می‌نویسد: «باب دوازدهم درباره حضرت مهدی علیه السلام است...». و آن‌گاه با برشمردن نام‌ها و القاب آن حضرت می‌گوید: «او در شهر تاریخی سامرا دیده به جهان گشود...»^۱.

«محمد بن یوسف کنجی شافعی» از دیگر علمای اهل سنت است. او در کتاب خویش می‌نویسد:

حضرت مهدی علیه السلام، فرزند جناب حسن عسکری علیه السلام است. آن وجود گرانمایه، زنده و در اوج سلامت و طراوت از زمان غیبت خویش تاکنون در این جهان زندگی می‌کند...^۲.

«محمد بن احمد مالکی» معروف به «ابن صباغ» نیز در کتاب خویش در باب دوازدهم می‌نویسد: «ابوالقاسم، محمد، حجت، فرزند حضرت حسن عسکری علیه السلام است. او در شهر سامرا و در نیمه شعبان ۲۵۵هـ ق دیده به جهان گشود».^۳

۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۸۸.

۲. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۳۳۶.

۳. الفصول المهمه، ص ۲۷۳.

سبط بن جوزی حنفی در کتاب خویش در بخشی با عنوان «فصل فی ذکر الحجة المهدی» می نویسد:

نام بلندآوازه او محمد، فرزند حسن عسکری علیه السلام و کنیه اش ابوالقاسم است. او را خلف الحجة، صاحب الزمان و القائم المنتظر نیز خوانده اند و آن حضرت آخرین امامان است...^۱

«احمد بن حجر هیتمی»، عالم دیگری از اهل سنت است. او در کتاب خویش به هنگام بحث درباره شخصیت حضرت عسکری علیه السلام می نویسد: او جز فرزندش ابوالقاسم محمد الحجة، فرزندی به یادگار نهداد و فرزند گرانمایه اش، به هنگام شهادت پدر، پنج ساله بود، اما خداوند حکمت و بینشی ژرف و اعجاز آمیز به او ارزانی کرد...^۲

از علمای دیگر اهل سنت، «شبراوی شافعی» است. او درباره ولادت دوازدهمین امام نور در کتاب خویش می نویسد: «امام یازدهم، «حسن خالص»^۳ به لقب عسکری معروف است و او را شرافت همین بس که امام مهدی علیه السلام از فرزندان گرانمایه اوست...»^۴

آن گاه می افزاید: «امام مهدی علیه السلام فرزند حضرت عسکری علیه السلام است و در شهر تاریخی سامرا در پانزدهم شعبان ۲۵۵ هـ. ق دیده به جهان گشود». «عبدالوهاب شعرانی»، دانشمند دیگر اهل سنت، در کتاب خویش با عنوان «نشانه های نزدیک شدن رستاخیز»، به قیام و ظهور حضرت

۱. تذکرة الخواص، ص ۳۶۳.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۷.

۳. خالص، از القاب ناشناخته حضرت عسکری علیه السلام است.

۴. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۷۸.

مهدی علیه السلام اشاره می کند و می نویسد:

امام مهدی علیه السلام، از فرزندان امام عسکری علیه السلام است و در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ ه.ق به دنیا آمده و او زنده و باقی است تا براساس روایات رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت عیسی علیه السلام که به هنگام ظهور او از آسمانها فرود می آید، دیدار کند...^۱

از علمای دیگر اهل سنت، «عبدالله بن محمد مطیری شافعی» است. او در کتاب خویش پس از یادآوری نام بلندآوازه امامان معصوم علیهم السلام تا حضرت عسکری می نویسد: «فرزند حضرت عسکری علیه السلام امام مهدی، دوازدهمین امامان است. نام او محمد و قائم است و به مهدی علیه السلام نیز شهرت دارد...».

«سراج الدین رفاعی» از دیگر دانشمندان اسلامی است. او در کتاب خویش «صحاح الأخبار» در این باره می نگارد:

یازدهمین امام، حضرت حسن عسکری علیه السلام پس از خویش، فرزندش حضرت مهدی را بر جای نهاد و او جانشین پدر و دوازدهمین امام است.^۲

استاد «بهجت افندی» نیز در کتاب خویش^۳ می نویسد: «امام مهدی علیه السلام در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ ه.ق دیده به جهان گشود و مادرش نرجس بود...».^۴

۱. الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. منتخب الأثر، ص ۳۳۶؛ به نقل: از صحاح الأخبار.

۳. رک: محاکمه، در تاریخ آل محمد که از ترکی به فارسی ترجمه شده است.

۴. منتخب الاثر، ص ۳۳۷؛ دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۸۷.

عالم دیگر اهل سنت «حافظ محمد بن محمد حنفی نقشبندی» در کتاب خویش^۱ در این باره می‌نویسد:

حضرت عسکری علیه السلام یازدهمین امام است و فرزند گرانمایه‌اش «محمد» نزد یاران و دوستان راستین خاندان وحی و رسالت مشخص و معلوم بود. او در سال ۲۵۵ ه. ق در پانزدهم شعبان دیده به جهان گشود.^۲

این مطلب را از بانوی بزرگ و مورد اعتماد، «حکیمه»، دختر امام جواد علیه السلام نیز نقل کرده است.

«سلیمان قندوزی حنفی» از دیگر دانشمندان اسلامی است. او در کتاب خویش ضمن ترسیم ولادت حضرت مهدی علیه السلام، به نقل از بانو حکیمه، دختر گرانقدر حضرت جواد علیه السلام به همان گونه که در کتاب‌های معتبر شیعه آمده است، می‌افزاید:

این روایت و این گزارش از دیدگاه علما و شخصیت‌های مورد اعتماد اسلامی، محقق و مسلم است که ولادت «قائم آل محمد» پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ ه. ق رخ داد و آن حضرت در شهر تاریخی سامرا و در حیات پدرش دیده به جهان گشود.^۳

«شبلنجی شافعی»، دانشمند دیگر اهل سنت در کتاب خویش در این باره می‌نویسد: «رحلت حضرت عسکری علیه السلام روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ ه. ق بود و از خود، فرزندی گرانمایه بر جای نهاد که

۱. فصل الخطاب.

۲. منتخب الاثر، ص ۳۳۲، به نقل از: فصل الخطاب.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۷۱.

نام او را محمد نهاده بود»^۱.

دانشمند دیگر اهل سنت «ابن خلکان» است. او در کتاب خود درباره امام عصر علیه السلام می نویسد:

ولادت آن گرانمایه، پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق بود و هنگامی که پدرش جهان را بدرود گفت، آن حضرت پنج ساله بود و مادرش نرجس نام داشت...^۲

عالم دیگر اهل سنت «ابن الخشاب» در این باره می نویسد:

فرزند و جانشین شایسته کردار حضرت عسکری علیه السلام حضرت مهدی علیه السلام بود که او را «الخلف الصالح» نیز می گفتند. او همان صاحب الزمان است و به نام مقدس «مهدی» نیز شهرت دارد.^۳

«عبدالحق دهلوی» نیز از دانشمندان اسلامی است. او در کتاب خود، درباره زندگی امامان نور علیهم السلام در این باره می نویسد:

«ابومحمد حضرت حسن عسکری علیه السلام یازدهمین امام نور است و فرزند گرانمایه اش محمد علیه السلام، نزد یاران و دوستان مورد اعتماد، شناخته شده است.

وی می افزاید: «خلف صالح، از فرزندان حضرت عسکری علیه السلام، همان صاحب الزمان است».^۴

۱. نور الابصار، ص ۱۸۵.

۲. وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. مهدی منتظر در نهج البلاغه، ص ۲۳؛ دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۵۷۱، به نقل از تاریخ موالیالائمہ.

۴. رساله ویژه مناقب ائمه و احوال آنها به نقل کشف الاستار علامه نوری، ش ۱۲.

مورخ بزرگ اهل سنت «ابن الوردی» در تاریخ خود^۱ آورده است: «محمد، فرزند حضرت عسکری علیه السلام در سال ۲۵۵ هـ ق به دنیا آمد...».

به شماری از منابع و کتاب‌های علما و دانشمندان اهل سنت اشاره شد که همگی آنان به ولادت پربرکت دوازدهمین امام نور، حضرت مهدی علیه السلام، تصریح کرده و پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هـ ق را به‌طور مشخص، سالروز ولادت نور شناخته‌اند و همگی، پدر گرانمایه او را حضرت عسکری علیه السلام دانسته‌اند. روشن است که اگر بخواهیم اعتراف‌ها و تصریحات همه دانشمندان اهل سنت را در این باره، نقل کنیم، کتاب، طولانی و بحث، خسته‌کننده می‌شود.^۲

۱. نور الابصار، ص ۱۵۳؛ به نقل از: تاریخ ابن الوردی.

۲. فقیه عالی‌قدر حضرت آیت الله صافی در کتاب خویش، «منتخب الاثر»، ص ۳۲۰، نام ۶۵ نفر و محقق گرامی، فقیه ایمانی در کتاب خود «مهدی منتظر در نهج البلاغه»، ص ۲۳، نام ۱۰۲ نفر از بزرگان اهل سنت را نقل کرده‌اند که به ولادت حضرت ولی عصر علیه السلام اشاره کرده‌اند. همچنین آقای جناب عمیدی نام ۱۲۸ نفر از علما و بزرگان اهل سنت را آورده است که در کتاب‌های خود به ولادت حضرت ولی عصر علیه السلام تصریح کرده‌اند. ر.ک: دفاع عن الکافی، ج ۱، صص ۵۶۹ - ۵۹۲.

فصل هفتم:



شاهد ولادت آن حضرت

یکی از شبهه‌هایی که عثمان الخمیسی برخلاف عادت اجتماعی و سیره عملی مسلمانان درباره مهدی موعود مطرح می‌کند، درباره شاهد تولد آن حضرت است. وی در این باره می‌نویسد: «ولادت مهدی را یک زن روایت کرده و کسی غیر از او، از غیبت مهدی اطلاع نداشته و فقط این زن از غیبت او باخبر بوده است. چگونه شیعیان، سخن زنی را که معصوم نیست، درباره یکی از اصول دینشان پذیرفته‌اند؟!»^۱

در این گونه امور که از مسائل داخلی خانواده است، نمی‌توان انتظار داشت ولادت در برابر دیدگان توده‌های مردم اتفاق افتد تا برای کج‌اندیشان و منحرفان، شک و شبهه‌ای باقی نماند. در جوامع اسلامی همواره چنین بوده که زن قابله از نوزاد و جنسیت او به دیگران اطلاعات

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۸۸.

می داده است و امروزه نیز در جوامع اسلامی، این دکتر قابله و برخی دستیاران او هستند که شاهدان اصلی تولد نوزاد هستند و کسی در خبر آنها شک نمی کند که آیا آنان حقیقت گفته اند یا بچه شخص دیگری را جا زده اند. در این گونه امور داخلی مربوط به زنان، وثوق و اطمینان به گوینده خبر کفایت می کند و برخلاف ادعای نویسنده، در خبردهنده عصمت شرط نیست و لازم نیست وی معصوم باشد. از این رو فقط باید مطمئن شد آیا حکیمه خاتون موثق بوده است یا نه؟

حکیمه خاتون کیست؟

در خاندان رسالت، دو نفر به نام حکیمه خاتون وجود دارند: یکی حکیمه، دختر امام موسی بن جعفر علیه السلام است که هنگام تولد امام جواد علیه السلام حضور داشته و چگونگی ولادت آن حضرت را بیان می کند. وی از زنان محترم بوده که محضر سه امام را درک کرده است و امروزه در کوه های اطراف بهبهان، مزاری منسوب به وی وجود دارد. دیگری، حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام است. وی از بزرگان خاندان رسالت و زنان با شخصیت دودمان ولایت است که نام شریفش در ماجرای ولادت امام زمان علیه السلام فراوان به میان می آید. بسیاری از حقایق درباره تولد حضرت مهدی علیه السلام به نقل از این بانوی محترم به ما رسیده است. از این رو، مناسب است قدری با او آشنا شویم و درباره این بانوی ارجمند معرفتی اجمالی پیدا کنیم.

نقل است حضرت جواد علیه السلام پنج فرزند داشته است: حضرت امام علی

نقی علیه السلام، موسی، فاطمه، امامه و حکیمه.^۱

مرحوم محدث قمی از قول صاحب «تحفة الازهار» درباره نام مادر حکیمه چنین نقل می‌کند:

حضرت جواد علیه السلام چهار پسر داشت: ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام و ابواحمد موسی مبرقع و ابواحمد حسین و ابوموسی عمران و دختران آن حضرت فاطمه، خدیجه، ام کلثوم و حکیمه بودند. مادر آنها کنیزی بود که به وی سمانه مغریه می‌گفتند و امام جواد علیه السلام از ام‌الفضل، دختر مأمون فرزندی نداشت.^۲

هرچند تاریخ ولادت حکیمه در دست نیست، ولی با توجه به آنچه در کتاب‌های حدیثی و متون تاریخی درباره وفات وی نقل شده است، می‌توان به مطالبی دست یافت و مجهولاتی را معلوم کرد. براساس اسناد، وی در سال ۲۷۴ هـ. ق از دنیا رفته است.^۳

با توجه به اینکه شهادت پدر بزرگوار حکیمه خاتون در سال ۲۲۰ هـ. ق بوده، این بانو ۵۴ سال پس از پدرگرمی‌اش در قید حیات بوده است. از دیگر سو، مرحوم سید بن طاووس درباره حرز حضرت جواد علیه السلام از حکیمه خاتون نقل کرده است:

پس از رحلت پدرم امام جواد علیه السلام، برای عرض تعزیت و تسلیت نزد ام‌الفضل رفتم، او را سخت در جزع و اضطراب دیدم. او مطالبی

۱. انیس المؤمنین، ص ۲۱۵.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۱۵۰.

برای من نقل کرد تا سخن را به حرزی رساند که پدرم،
 جوادالائمه علیه السلام، برای پدر او، مأمون عباسی، مرقوم فرموده بود.^۱
 از این ماجرای تاریخی درمی یابیم هنگام شهادت حضرت جواد علیه السلام،
 جناب حکیمه خاتون در سن رشد و کمال بوده که برای تسلیت گویی
 نزد ام الفضل رفته است. بنابراین احتمال می رود، ولادت آن بانو حدود
 سال ۲۱۰ هـ.ق، دوران زندگی اش حدود ۶۴ سال، هنگام ولادت حضرت
 مهدی علیه السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق بانویی ۴۵ ساله، و نوزده سال
 پس از میلاد آن حضرت زندگی کرده باشد. ابوالحسن محدث که نسبش
 با پنج واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام می رسد، حکیمه
 خاتون را به همسری برگزید و از او صاحب سه فرزند پسر شد.^۲ مرقد
 این بانوی بزرگوار در سامرا در حرم مطهر عسکریین، پایین پا، چسبیده
 به ضریح مقدس است.^۳

مرحوم مجلسی درباره محل دفن حکیمه خاتون می نویسد:

بدان که در قبه شریفه عسکریین علیه السلام قبری است منسوب به نجیه
 کریمه، عالمه فاضله، تقیه رضیه، حکیمه دختر حضرت ابوجعفر
 جواد علیه السلام و نمی دانم چرا کسی متعرض زیارتی برای آن بانو نشده،
 با آن فضیلت و جلالتی که داشته و با آن اختصاصی که به حضرات
 معصومین علیه السلام دارا بوده است؛ تا آنجا که اسرارشان را نزد او به
 ودیعه می نهادند و والده ماجده حضرت قائم علیه السلام نزد او بوده و

۱. مهج الدعوات، ص ۳۶.

۲. ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۱۵۷.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۵۱۹.

[وی] در موقع ولادت حضرتش توفیق حضور داشته است و پیوسته آن حضرت را در زمان حیات حضرت عسکری علیه السلام دیدار می‌نموده و پس از وفات حضرتش از سفرا بوده، مقام سفارت و وساطت میان مردم و امام عصر علیه السلام را داشته است. لذا سزاوار است آن بانو را به آنچه بر زبان جاری می‌شود که مناسبتی با فضیلت و جلالت او دارد، زیارت نمود.^۱

حکیمه خاتون صاحب کمالات و دارنده ویژگی‌های صفاتی برجسته است؛ وی دختر امام، خواهر امام و عمه امام است. از جنبه‌های گوناگون با مقام حجیت و امامت پیوند دارد. استفاده از همان تعبیرهایی که در زیارت عمه کریمه اش، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می‌خوانیم، در حق او نیز سزاوار است: «السلام علیک یا بنت ولی الله، السلام علیک یا أخت ولی الله، السلام علیک یا عمه ولی الله». حکیمه خاتون، عصر و دوره چهار معصوم را درک کرده است و به افتخار حضور در محضر چهار امام نائل آمده و از نظر فضل و دانش و ایمان و تقوا چنان مورد وثوق بوده که به امر برادر بزرگوارش، امام هادی علیه السلام، عهده‌دار تعلیم و تربیت و پرورش و آموزش جناب نرجس خاتون شده است. نقل است امام هادی علیه السلام به او فرمود: «ای دختر رسول خدا! نرجس را به منزل ببر و فرائض و سنن و احکام شریعت را به او بیاموز که او همسر فرزندانم ابو محمد خواهد بود».^۲

به دلیل همین کمالات، وی محرم اسرار برادر شده و مسئولیتی به او

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۷۹.

۲. کمال الدین، ص ۴۲۳.

واگذار گردیده که هیچ یک از زنان بیت نبوت و ولایت، شایستگی پذیرش چنین وظیفه‌ای را نداشته‌اند.

حکیمه خاتون از آغاز فراهم آمدن مقدمات همسری پدر و مادر امام عصر علیه السلام تا دوران حمل مادرش و مقدمات ولادت آن حضرت حضور داشته است. ایشان همچنین، قابله مولود نیمه شعبان، نور آل محمد حضرت بقیة الله الاعظم، ارواحنا لتراب مقدمه الفداء بوده و به این مقام نائل آمده است. حکیمه خاتون پیش از نیمه شعبان سال ۲۵۵هـ.ق، صاحب عزت و مقام و احترام بود. ولی از آن تاریخ به بعد، این افتخار نیز نصیب او شده که نامش در صحیفه تاریخ ولادت موعود امم رقم بخورد و جاوید بماند و به عنوان قابله مهدی آل محمد علیهم السلام شناخته شود. لذا با عنایت‌ها و اعتمادی که خود امامان معصوم علیهم السلام به حکیمه خاتون داشته‌اند و نیز با اعتماد راویان و نویسندگان متون کهن به ایشان، جایی برای هیچ‌گونه شک و شبهه درباره وثاقت ایشان نمی‌گذارد. موضوع‌ها و روایت‌هایی را که از حکیمه خاتون نقل شده است، به صورت زیر می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

۱. روایات درباره مادر امام زمان علیه السلام؛

۲. روایات درباره تولد امام زمان علیه السلام؛

۳. روایات درباره حضرت مهدی علیه السلام و امامت آن حضرت.

نخست به راویان این روایت‌ها به صورت فهرست‌وار اشاره می‌کنیم

و سپس هر یک از آنها را به اقتضای بحث، بررسی خواهیم کرد:

موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیهم السلام،

محمد بن عبدالله الطهوری، محمد بن ابراهیم، محمد بن علی بن بلال، محمد بن اسماعیل حسنی، محمد بن عثمان عمری، محمد بن قاسم (قسم) علوی، ابونصر همدانی، عقبه خادم، خواهران حکیمه خاتون و برخی دیگر از بزرگان که بدون ذکر نامشان، روایت‌هایی از آن بانوی جلیل‌القدر بیان کرده‌اند.

۱. روایات درباره مادر امام زمان علیه السلام

روایات درباره مادر حضرت حجت علیه السلام متعدد است، ولی دو روایت به این بحث مربوط می‌شود. یکی از این روایات را حکیمه خاتون و دیگری را «ابوحسین محمد بن بحر شیبانی» نقل کرده است که در بخشی از آن به حکیمه خاتون اشاره می‌کند.

شیخ صدوق هر دو روایت را در کمال الدین و تمام النعمه آورده که اصل داستان در فصل دوم از بخش اول به تفصیل آمده است. در روایت اول، شیخ صدوق با پنج واسطه از حکیمه خاتون این روایت را نقل می‌کند که این پنج واسطه عبارت‌اند از:

الف) ابوعبدالله حسین بن احمد بن ادريس اشعری قمی: شیخ با لفظ «رضی الله عنه» از وی یاد می‌کند و شیخ طوسی او را استاد «تلعکبری» دانسته و گفته که تلعکبری از او اجازه روایت داشته است. علامه حلی توثیقش کرده و مرحوم مامقانی درباره‌اش گفته است:

ابوعبدالله حسین بن احمد بن ادريس به ظاهر امامی بوده و شیخ صدوق و مجلسی اول هر جا از او نام برده‌اند، بر او رحمت

فرستاده‌اند که غایت بزرگی و جلالت او را می‌نماید و کثرت روایات نقل شده از او، نشان از قدرت فکر او و نیز مقبولیتش بین علماست.

ب) ابوعلی احمد بن ادریس بن احمد اشعری قمی (م ۳۰۶ هـ.ق): نجاشی و علامه حلی، وی را فردی مورد اعتماد از اصحاب امامیه دانسته‌اند و با عناوینی چون «فقیه»، «کثیر الحدیث»، «صحیح الروایه» و «اعتمد علی روایت» او را ستوده‌اند.

ج) محمد بن اسماعیل: اعتماد اشعری قمی که به گفته شیخ نجاشی و علامه حلی فردی صحیح الروایه و مورد اعتماد است، به محمد بن اسماعیل، با وجود تعرض نکردن علمای رجال به احوال و شخصیت وی، نشانه مقبولیت روایاتش میان علماست.

د) محمد بن ابراهیم کوفی: مطلبی درباره وی در منابع مقدم بیان نشده، ولی اعتماد بزرگانی چون عبدالله بن جعفر حمیری که فردی ثقه و از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود، نشانه مقبول بودن چنین فردی است. حمیری، بنا بر نقل شیخ صدوق، روایت قربانی امام عسکری علیه السلام برای فرزندش را از کوفی نقل کرده است. منابع متأخر نیز او را فردی نیکو و مقبول دانسته‌اند.

ه) محمد بن عبدالله طه‌وری: شیخ طوسی و اردبیلی، وی را از اصحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده‌اند، بدون اینکه او را در شمار اصحاب عسکرین علیهم السلام بیان کرده باشند. وجود محمد بن عبدالله در زمان آن بزرگان، بنا به متن روایت، محرز و مسلم بوده و احتمال می‌رود که

طهوری در ایام آن دو امام همام در سامرا نبوده باشد. این مطلب نیز از بخش‌های ابتدایی بیان شده در روایت دریافت می‌شود. با توجه به وجود بزرگانی چون احمد بن ادریس اشعری قمی، فرزندش حسین و نیز محمد بن ابراهیم کوفی در سند روایت، می‌توان به صحت این روایت پی برد.

۲. روایات تولد حضرت مهدی علیه السلام

شاید نخستین کسی که تفصیل واقعه ولادت حضرت را نقل کرده، مورخ معروف و مورد اعتماد، علی بن الحسین مسعودی هذلی باشد که این ماجرا را در کتاب پر ارزش و گران‌قدر اثبات الوصیه آورده است؛ کتابی که در سال ۳۳۲ هجری نگارش آن را با این جمله به پایان رسانده است:

عمر حضرت صاحب علیه السلام از وقتی که به دنیا آمده تا این زمان که سال ۳۳۲ ه. ق است، ۷۶ سال و ۱۱ ماه و نیم است که چهار سال و هشت ماه آن را با پدر بزرگوارش زندگی کرده و ۷۲ سال و چند ماه است که در امامت منفرد است.^۱

وی همچنین در این کتاب از جناب حکیمه خاتون نقل می‌کند: من فراوان به محضر برادرزاده‌ام حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب می‌شدم و پیوسته در حق او دعا می‌کردم که خدا فرزندی به او عنایت فرماید.^۲

۱. اثبات الوصیه، ص ۲۶۳.

۲. همان، ص ۲۴۹.

مرحوم کلینی (م ۳۲۹ ه.ق) در کتاب اصول کافی، باب تولد حضرت مهدی علیه السلام، به روایت نقل شده از حکیمه خاتون درباره تولد و جزئیات آن اشاره‌ای نکرده است. وی فقط در باب تسمیه «سرّ من رآه» با دو واسطه از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند که حکیمه خاتون در شب تولد و پس از آن، حضرت را دیده است.

پس از کلینی، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه.ق) در کمال الدین و تمام النعمه با چهار واسطه از حکیمه خاتون، اصل جریان تولد امام زمان علیه السلام و جزئیات آن را نقل کرده است. متن روایت در کمال الدین صدوق بدین شرح است:

حکیمه خاتون گوید: حسن بن علی علیه السلام کسی را نزد او فرستاد و فرمود: «عمه جان! امشب که نیمه شعبان است، در منزل ما افطار کن؛ زیرا خدای تبارک و تعالی امشب حجت خود را آشکار می‌کند و او حجت خدا بر روی زمین است». حکیمه گفت: «عرض کردم مادرش کیست؟» فرمود: «نرجس». آن‌گاه حکیمه عرض کرد: «قربانت شوم به خدا در او اثری از حمل نیست!» امام فرمود: «همین است که به تو می‌گویم». حکیمه گفت: «آمدم و چون سلام کردم و نشستم، نرجس آمد، کفش مرا بکند و گفت: ای سیده من و سیده خاندان من! در چه حالی هستی؟» گفتم: «تو سیده من و سیده خاندان منی». گفتار مرا ناستوده شمرد و گفت: «این چه فرمایشی است، عمه جان؟» به او گفتم: «دختر جانم! خدای تعالی امشب پسری به تو کرامت می‌کند که در دنیا و

آخرت آفاست».

حکیمه خاتون گوید: خجالت کشید و حیا کرد و چون نماز عشا را خواندم، افطار کردم و در بستر خوابیدم و خوابم برد. چون نیمه شب شد، برخاستم، نماز خواندم و فارغ شدم. نرجس در خواب بود و هیچ اثری در او نبود. من نشستم و تعقیبات نماز را خواندم و دراز کشیدم و هراسان بیدار شدم و او باز هم خواب بود. او برخاست، نماز خواند و خوابید.

حکیمه در ادامه گوید: در شک افتادم که ابومحمد از محل خود صدا زد: «عمه جان! شتاب نکن. اینجاست که مطلب نزدیک است». آن گاه نشستم و مشغول قرائت سوره الم سجده و یس شدم. در این میان بود که هراسان بیدار شد. به بالین او رفتم و گفتم: «بسم الله علیک، چیزی درک می کنی؟» گفت: آری، ای عمه! به او گفتم: «خود را جمع کن و دل آسوده دار! همانی است که به تو گفتم».

حکیمه در ادامه گوید: حالتی برای نرجس و من پیش آمد که لحظاتی به حال خود نبودیم و من با صدای مولا به خود آمدم و جامه را از روی نرجس عقب زدم و مولای خود را دیدم که در حال سجده و مواضع سجودش بر زمین است. او را برگرفتم. دیدم پاک و نظیف است. آن گاه ابومحمد صدا زد: «عمه جان! پسر را نزدم بیاور!» نوزاد را نزد وی بردم. دستش را به پشتش گذاشت و دو پایش را روی سینه خود جا داد و زبانش را در دهان او نهاد و دو دستش را بر دو چشم و دو گوش و بندهای او کشید. آن گاه خطاب به فرزندش فرمود: «ای پسر جانم، سخن

بگو! گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً رسول الله». حکیمه می‌افزاید: آن‌گاه او بر امیرالمؤمنین و هر یک از امامان صلوات فرستاد تا بر پدرش توقف کرد و زبان درکشید. آن‌گاه ابو محمد علیه السلام فرمود: «عمه جان! او را نزد مادرش ببر تا بر او سلام بدهد و نزد من بیاور!» او را نزد مادرش بردم، سلام داد و برگردانیدم و در محضر امام گذاشتم. فرمود: «عمه جان، روز هفتم که شد نزد ما بیا!»

حکیمه گوید: چون صبح آمدم تا به ابو محمد علیه السلام سلام بدهم، پرده را بالا زدم تا از سید خود تفقد کنم. او را ندیدم. گفتم: «قربانت شوم، سید و مولایم چه شد؟» فرمود: «عمه جان! او را سپردیم به آنکه مادر موسی علیه السلام پسرش را به او سپرد.»

حکیمه گوید: روز هفتم آمدم، سلام کردم و نشستم. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «فرزندم را نزد من بیاور!» سید خود را نزد وی بردم. در پارچه‌ای بود، همان کاری را که اول بار با او کرد، تکرار کرد و زبانش را در دهان او گذاشت؛ گویا شیر و عسل به وی می‌خوراند. سپس فرمود: «سخن بگو، پسر جانم!» گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله» و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین فرستاد تا به پدرش رسید و توقف کرد و سپس این آیه را خواند:

﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾

راوی می‌گوید: «از عقبه خادم درباره این موضوع پرسیدم، گفت: حکیمه راست گفته است»^۱.

راویان در سند این حدیث چهار نفرند که به بررسی آنان می‌پردازیم: الف) ابوجعفر محمد بن حسن بن ولید: شیخ طوسی نام وی را این‌گونه آورده است: «ابوجعفر محمد بن حسن بن احمد بن ولید» و سپس نوشته: «وی قمی و فردی جلیل‌القدر، عالم به علم رجال و مورد اعتماد است». نجاشی او را با تعبیری چون «شیخ القمیین و فقیههم و وجههم»، «ثقة ثقة» و «عین» یاد کرده و وفات او را در سال ۳۴۳ ه.ق. بیان کرده است و نیز ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ ه.ق) در معالم العلماء وی را به بزرگی یاد می‌کند.

ب) ابوجعفر محمد بن یحیی عطار: شیخ طوسی در فهرست، عطار را از اخص اصحاب ابوجعفر احمد بن موسی اشعری که از بزرگان قم بوده، بیان کرده و در رجال، وی را در بخش «من لم یرو عن الأئمة» آورده و نوشته است: «محمد بن یحیی، قمی و فردی کثیرالروایه بود و مرحوم کلینی از او روایت کرده است». همچنین نجاشی، عطار را شیخ

۱. این روایت در کتاب‌های بسیاری با کمی اختلاف در متن حدیث و با اسنادهای مختلف نقل شده است؛ مانند کتاب‌های اثبات الوصیه نوشته مسعودی (م ۳۴۶ ه.ق)؛ دلائل الإمامه نوشته طبری (م ۳۵۸ ه.ق)؛ الغیبه نوشته شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.ق)؛ الخرائج و الجرائح نوشته راوندی (م ۵۷۳ ه.ق)؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة نوشته اربلی (م ۶۹۲ ه.ق)؛ مدینه المعاجز نوشته سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ ه.ق)؛ بحارالانوار نوشته مجلسی (م ۱۱۱۱ ه.ق)؛ ینابیع الموده نوشته قندوزی حنفی (م ۱۲۹۴ ه.ق) و بسیاری از کتاب‌های روایی دیگر که به شرح این واقعه پرداخته‌اند.

اصحاب امامیه در زمان خودش معرفی می‌کند و در ادامه می‌آورد: «او فردی مورد اعتماد و کثیرالحدیث بوده است».

ج) ابو عبدالله حسین بن رزق الله: علامه شیخ شوشتری در قاموس الرجال و آیت الله خویی در ذیل نام وی در معجم الرجال، درباره این شخص (که با یک واسطه حکیمه خاتون را از جمله کسانی یاد می‌کند که حضرت مهدی علیه السلام را دیده است) چیزی بیان نکرده‌اند، ولی اعتماد محمد بن یحیی عطار، استاد مرحوم کلینی، به روایت او نشان از مقبولیت اوست؛ چنان‌که بیان شد، نجاشی و شیخ طوسی، عطار را در نقل حدیث موثق و مورد اعتماد بیان کرده‌اند.

د) موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام: وی فردی «حسن» در نقل روایت بوده و بیشتر منابع روایی، چگونگی تولد حضرت مهدی علیه السلام را از طریق او و به نقل حکیمه خاتون روایت کرده‌اند که دلیل بر موثق بودن این شخص است.

۳. روایات درباره امامت آن حضرت

محمد بن عبدالله طهوری می‌گوید: پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، خدمت حکیمه دختر امام محمد بن علی علیه السلام رفتیم تا از او درباره امام بپرسم. مرا اذن نشستن داد و فرمود: «ای محمد! به درستی که خدای تبارک و تعالی، زمین را از حججی گویا و یا خاموش خالی نگذارد. امامت را بعد از حسن و حسین علیه السلام در دو برادر ننهاد و این شرافت را مخصوص حسن و حسین علیه السلام ساخته و آنها را از عدیل و

نظیری بر روی زمین به این فضیلت برکنار داشته و به درستی که خداوند تبارک و تعالی، فضل امامت را خاص فرزندان حسین نموده و نه حسن؛ چنانکه فرزندان هارون را به فضل نبوت بر فرزندان موسی ترجیح داد و اگرچه خود موسی حجّت بر هارون بوده، فضل نبوت تا روز قیامت در اولاد هارون است و به ناچار باید امت، سرگردانی و امتحانی بکشند تا مبطلان از مخلصان جدا گردند و از برای مردم بر خدا حجتی نباشد. اکنون بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام دوره حیرت رسیده است».

محمد بن عبدالله گوید: عرض کردم: «ای خانم! مگر از برای امام حسن عسکری علیه السلام پسری بود؟» تبسمی کرد و فرمود: «اگر امام حسن عسکری علیه السلام پسر نداشت، امام پس از او چه کسی بود؟ من که به تو خبر دادم که بعد از حسن و حسین علیه السلام امامت در دو برادر نیست؟»

حکیمه خاتون پس از این سخنان به تفصیل درباره مادر حضرت مهدی علیه السلام و از چگونگی تولد آن حضرت برای محمد بن عبدالله سخن گفت. سپس افزود: «پس از وفات امام عسکری علیه السلام، من هر صبح و شام او را می‌بینم و از هر چه شما می‌پرسید، به من خبر می‌دهد و من به شما خبر می‌دهم. به خدا گاهی می‌خواهم چیزی از او بپرسم، او نپرسیده به من می‌گوید. امری پیش می‌آید و پرسش نکرده، همان ساعت جوابش را می‌دهد. شب گذشته از آمدن تو به من خبر داد و دستور داد که تو را به حق مطلع سازم».

محمد بن عبدالله می‌گوید: «به خدا حکیمه از چیزهایی به من خبر داد که جز خدا کسی آنها را نمی‌دانست و دانستم که این امر از طرف

خدای تبارک و تعالی و درست و راست است؛ زیرا خداوند آنها را بر آنچه آگاه کرده، احدی از خلق خود را از آن آگاه نکرده است.^۱

در روایتی دیگر احمد بن ابراهیم می‌گوید: من در سال ۲۶۲ ه. ق. به حضور حکیمه دختر محمد بن علی علیه السلام خواهر ابوالحسن عسکری علیه السلام در مدینه رفتم و از پشت پرده با او سخن می‌گفتم. از دین وی پرسیدم و کسی را که باید امام بدانم. به من گفت: «فلان، پسر حسن عسکری علیه السلام است». نام او را گفت؛ گفتم: «قربانت شوم او را دیده‌ای یا خبر او را شنیده‌ای؟» گفت: «خبر او را از امام یازدهم شنیده‌ام که به مادرش نوشته بود». گفتم: «آن مولود کجاست؟» گفت: «پنهان است». گفتم: «شیعه به که مراجعه کند؟» گفت: «به جده او، مادر امام یازدهم». گفتم: «به کسی اقتدا کنم که به زنی وصیت کرده است؟» گفت: «پیروی از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام کرده است؛ زیرا حسین بن علی علیه السلام به ظاهر، وصیای خود را به خواهرش زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد تا امامت پسرش علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام پنهان بماند».

سپس فرمود: «شما مردمی مطلع از اخبار هستید. آیا در روایات به شما نرسیده است که نهمین فرزند حسین علیه السلام در حالی که زنده است، میراثش تقسیم می‌شود».^۲

این دو روایت، نمونه‌ای از آگاهی حکیمه خاتون به موضوع‌ها و مباحث روز خود، به ویژه درباره مسئله امامت است. روایات بسیار

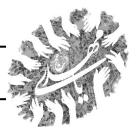
۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. همان، ص ۷۰۵.

دیگری نیز نشان‌دهنده این امر است. سید بن طاووس نیز در «مهج الدعوات»، حرز امام جواد علیه السلام را از حکیمه خاتون نقل کرده و سپس به جریان نقل حرز از امام جواد علیه السلام و متن آن پرداخته است.

در پایان باید گفت درباره کودکی و چگونگی زندگی این بانوی عظیم‌الشان در منابع، مطالب چندانی بیان نشده، ولی با توجه به روش و منش این بانو در برخورد با برادر، برادرزاده، نرجس خاتون و حضرت مهدی علیه السلام که از میان منابع روایی به دست می‌آید، می‌توان به میزان جلالت، عظمت و جایگاه رفیع وی در خاندان امامت پی‌برد. حکیمه خاتون، فرزند امام، خواهر امام، عمه امام و معلم نرجس خاتون و قابله حضرت مهدی علیه السلام و نیز فردی مورد اعتماد در این خاندان به شمار می‌رفته و درباره ولادت حضرت مهدی علیه السلام و پس از آن، نقش مهمی ایفا کرده است و بارها امامان او را تأیید کرده‌اند.

حکیمه خاتون تا پایان عمر شریفش (یعنی تا سال ۲۷۴ هـ.ق) به عنوان سفیر و نماینده حضرت ولی عصر علیه السلام رابط میان آن حضرت و شیعیان بوده است. با توجه به آنچه درباره حکیمه خاتون بیان شد و تأیید عالمان گذشته در این باره، نمی‌توان به بهانه وجود اشخاصی مجهول در سندها، چنین حقیقتی را انکار کرد؛ به‌ویژه اینکه برخی اصحاب برجسته امام عسکری علیه السلام نیز امام زمان علیه السلام را نزد پدرش بارها دیده و گزارش کرده‌اند.



فصل هشتم: غیبت آن حضرت

از بحث‌های مهم در موضوع مهدویت، بحث غیبت است. روایات بسیاری درباره غیبت امام زمان علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که در این روایات، به اصل غیبت و انواع آن و ویژگی‌های این دوران اشاره شده است. ولی عثمان الخمیس همه این روایات را نادیده گرفته و برای تشکیک در مسئله امام زمان علیه السلام، به قول خودش به دروغ‌های عجیبی دست یافته است.

وی در این باره می‌گوید: در زمان غیبت صغری، نزدیک بیست نفر ادعای نایب بودن کرده‌اند که شیعیان فقط چهار نفر از آنها را پذیرفته‌اند^۱؛ چرا یکی از این نایبان چهارگانه که ادعای ارتباط با امام مهدی را داشته‌اند، کشته نشدند؟ چرا کسانی که می‌خواستند امام را بکشند، در کمین نشستند تا وقتی این نایبان نزد امام می‌روند، با آنها بروند و امام را بکشند؟

وی شبهه‌های دیگری نیز در این باره مطرح کرده است. از این‌رو،

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۷۸.

نخست به اصل مسئله غیبت پرداخته و در خلال آن به شبیهات آن نیز پاسخ گفته است.

مفهوم غیبت

غیبت به معنای پنهان‌زیستی است. با مراجعه به مجموعه‌های حدیثی روشن می‌شود بسیاری از روایات و احادیثی که درباره وجود گران‌مایه حضرت مهدی ﷺ موجود است و از خورشید جهان‌افروز او نوید می‌دهد، از غیبت او نیز خبر می‌دهد و مسئله «غیبت» در این روایات به روشنی بیان شده است. غیبت را می‌توان در اینجا به سه معنا تفسیر کرد:

۱. آن حضرت در درون جوامع بشری زندگی نمی‌کند و در دسترس مردم نیست که مانند دیگر انسان‌های عادی، هرکس خواست، او را ببیند.
۲. حضرت مهدی ﷺ در میان جامعه و انسان‌ها بوده، ولی به قدرت خدا، هرگاه اراده کند، از برابر چشم‌ها ناپدید می‌شود و دیدگان مردم - با اینکه آن حضرت موجود و حاضر است - او را نمی‌بینند؛ همان‌گونه که موجودات دیگری چون فرشتگان، ارواح و جن را نمی‌بینند؛ برای مثال، در این باره می‌توان به دیدن و سخن گفتن فرشتگان با پیامبر اکرم ﷺ و انسان‌های وارسته و شایسته‌ای مانند مادر گرامی حضرت عیسیٰ ﷺ و «ساره» همسر حضرت ابراهیم اشاره کرد.

با توجه به قرآن کریم نیز می‌توان درستی امکان استتار و اختفای انسان از برابر دیدگان را - چه به صورت کوتاه‌مدت و چه به صورت درازمدت - دریافت. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (یس: ۹)

و ما در برابر آنان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان [نیز] دیواری و بر دیدگانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند بنگرند و ببینند.

همچنین در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قُرَأَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ (اسراء: ۴۵)

[ای پیامبر!] هنگامی که تو قرآن تلاوت کنی، ما میان تو و آنانی که به قیامت ایمان ندارند، پرده‌ای ستر قرار می‌دهیم.

در داستان سامری نیز می‌خوانیم:

﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا...﴾ (طه: ۹۶)

سامری گفت: من چیزی دیدم که آنان نمی‌دیدند. مستی از خاکی که نقش پای آن فرستاده خدا بر آن بود، برگرفتم و در آن پیکر افکندم...

این سه آیه از قرآن، نشان‌دهنده این حقیقت است که امکان دارد موجودی یا انسانی، حاضر و زنده و دارای اثرات و فیوضاتی باشد و در همان حال دیده نشود؛ چرا که این مطلب از نظر علوم ماوراء الطبیعه امری بدیهی است.

۳. سومین معنای غیبت این است که حضرت مهدی در میان جامعه و انسان‌ها حضور داشته باشد، ولی به قدرت خداوند، مردم قادر به شناخت ایشان نباشند؛ مگر در مواردی که اراده ایشان بر این امر تعلق بگیرد که شخصی ایشان را ببیند و بشناسد؛ به عبارت دیگر، غیبت ایشان

در حقیقت، پنهان بودن از نگاه تشخیص انسان‌هاست؛ به این معنا که آن حضرت را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

با توجه به آنچه گفته شد، تعریفی که درباره غیبت حضرت مه‌دی علیه السلام صدق می‌کند، تعریف سوم است؛ هرچند تعریف دوم نیز می‌تواند صادق باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

يَقْدُ النَّاسُ اِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ.^۱

مردم امام خویش را گم می‌کنند، پس آن امام در موسم حج حضور می‌یابد [و] مردم را می‌بینند، ولی مردم او را نمی‌بینند.

در تأیید معنای سوم، روایت‌های بی‌شماری وارد شده است و قراینی نیز در موارد مشابه وجود دارد. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرشته وحی به صورت یکی از یاران پیامبر به نام «دحیه کلبی» پدیدار می‌شد و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌کرد که برخی او را می‌دیدند و می‌پنداشتند دحیه کلبی است و او را نمی‌شناختند که فرشته وحی است. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده است:

... فَمَا تَنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلًّا وَعَزًّا بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بَسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذِنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا آذَنَ لِيُوسُفَ.^۲

این امت چه چیز را انکار می‌کنند که خدای عزوجل در یک زمانی با حجت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد که یوسف در میان

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. همان.

مردم در بازارشان قدم می‌زد و در میانشان راه می‌رفت [و او را نمی‌شناختند] تا اینکه خدا خواست شناخته شود.
براین اساس، مردم حجت را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

انواع غیبت

در روایت‌های بسیاری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام اشاره شده است که غیبت حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام به دو بخش کوتاه‌مدت (صغری) و درازمدت (کبری) تقسیم می‌شود.

حضرت علی عَلِيٌّ در روایتی به دو نوع غیبت اشاره می‌کند و می‌فرماید:
 إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى، فَلَا يَثْبُتُ عَلَى
 إِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ، وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ.^۱
 همانا برای قائم ما دو غیبت وجود دارد که یکی از آنها طولانی‌تر
 از دیگری است. کسی بر امامت او باقی نمی‌ماند، مگر کسی که
 یقینی قوی و معرفتی صحیح داشته باشد.

آن حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ
 بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا
 خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ.^۲

برای قائم دو غیبت است: یکی از آنها کوتاه‌مدت و دیگری

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. الغيبة، نعمانی، ص ۱۷۵.

درازمدت است. در غیبت صغرا مکانش را جز برخی شیعیان خاص نمی‌دانند و در غیبت کبرا نیز جز اندک دوستداران نزدیک از مکانش خبر ندارد.

حضرت علی علیه السلام درباره غیبت طولانی مدت امام زمان علیه السلام نیز می‌فرماید:

لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةٌ أَمْدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْخَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ السَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرْعىَ فَلَا يَجِدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ نَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لَطُولِ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^۱

قائم ما را غیبتی است که زمانش طولانی خواهد بود. گویی شیعه را می‌بینم که در زمان غیبت او، به این سو و آن سو می‌روند؛ مانند گوسفندانی که چوپان خویش را گم کرده باشند، به دنبال چراگاه می‌روند و آن را نمی‌یابند. بدانید هر کس که در زمان غیبت او، بر دین خویش ثابت‌قدم بماند و در طول مدت غیبت، قلبش را قساوت نگیرد، روز قیامت با من در یک درجه قرار خواهیم داشت.

۱. غیبت صغری

غیبت صغری، پنهان‌زیستی کوتاه‌مدت حضرت مهدی علیه السلام است. آغاز این غیبت را برخی از همان ابتدای ولادت دانسته‌اند. براین اساس، مدت غیبت صغری ۷۴ سال می‌شود. برخی نیز شروع آن را از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند. بنابراین، پنج سال از ۷۴ سال کاسته می‌شود. البته نظریه دوم بیشتر مورد تأیید است.

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۹.

غیبت صغری، مرحله نخست امامت حضرت مهدی علیه السلام بوده است. از آغاز چنین مقدر بوده است که آن حضرت پس از رسیدن به امامت، از دید عمومی پنهان شود و در ظاهر، از آنچه در جامعه رخ می‌دهد، فاصله بگیرد. ولی در حقیقت، او از نزدیک همه وقایع را احساس و ادراک می‌کرد. گفتنی است اگر غیبت، یکباره رخ می‌داد، ضربه سنگینی به عقاید مردم و طرفداران امامت وارد می‌شد؛ زیرا مردم پیش از آن، با امام خود ارتباط داشتند و در مشکلات به او رجوع می‌کردند. بنابراین، اگر ناگهان امام غایب می‌شد و مردم احساس می‌کردند که دیگر به رهبر فکری و معنوی خود دسترسی ندارند، ممکن بود عقاید درباره وجود امام سست شود و جمع مسلمانان دچار تفرقه شود. بنابراین لازم بود برای «غیبت تامه» زمینه‌سازی شود تا مردم به تدریج با آن خو بگیرند و عقاید خود را بر اساس آن بسازند.

با غیبت صغری در حقیقت، این زمینه‌سازی صورت گرفت. در این زمان امام مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان بود. ولی از راه نمایندگان، وکیلان و یاران مورد وثوق، با شیعیان خود ارتباط داشت. به تدریج، با به وجود آمدن آمادگی در مردم، پس از گذشت ۶۹ سال، به دستور خداوند، حضرت مهدی علیه السلام در پرده پنهان‌زیستی کامل قرار گرفت.

ویژگی‌های غیبت صغری

الف) زمان غیبت صغری محدود بود و از نظر زمانی ۶۹ سال طول کشید و به دلیل کوتاه بودن مدت آن، «غیبت صغری» نامیده شد؛

برخلاف غیبت کبری که غیر از خدا کسی از مدت آن آگاه نیست.
 ب) در دوران غیبت صغری، پنهان زیستی امام علیه السلام همه جانبه و عمومی نبود. بلکه کسانی مانند نواب خاص و برخی وکلای آن حضرت می توانستند با آن حضرت در تماس باشند و پرسش ها و نامه های مردم را خدمت امام ببرند و پاسخ را به مردم برسانند. ولی در غیبت کبری، حضرت مهدی علیه السلام به طور کلی از نگاه ها پنهان است و مکاتبه و نامه نگاری با ایشان نیز امکان ندارد.

ج) در غیبت صغری، حضرت مهدی علیه السلام چهار نماینده داشت که آنها را خود آن حضرت تعیین کرده بود. ولی در دوره غیبت کبری این نایبان با وصف عام تعیین شدند؛ یعنی اگر فردی آن اوصاف را داشته باشد، مردم باید به سراغ او بروند و وی را نایب عام حضرت بدانند. بر این اساس، در عصر غیبت صغری چون نواب به طور معین مشخص شده بودند، مردم ادعای هر کسی را نمی پذیرفتند و سره را از ناسره تشخیص می دادند؛ چه تعداد آنها بیست نفر باشد، چه صد نفر، و ادعاهای دروغین تأثیری در خدشه دار کردن این مطلب نداشت.

با این توضیح این شبهه عثمان الخمیس که می گوید: «در زمان غیبت صغری حدود بیست نفر ادعای نایب بودن کرده اند که شیعیان فقط چهار نفر از آنها را پذیرفته اند»^۱، بی ربط است؛ زیرا مردم، به ویژه عالمان شیعه، به دلخواه خویش نیابت کسی را نمی پذیرفتند یا رد نمی کردند. بلکه به انتخاب و انتصاب امام زمان علیه السلام توجه داشتند.

۱. عجیب ترین دروغ تاریخ، ص ۷۸.

در پاسخ به این پرسش‌های عثمان الخمیس که می‌پرسد: «چرا یکی از این نایبان چهارگانه که ادعای ارتباط با امام مهدی را داشته‌اند، کشته نشدند؟ چرا کسی که می‌خواسته امام را بکشد، در کمین نشسته تا وقتی این نایبان نزد امام می‌روند، با آنها برود و امام را بکشد؟» باید گفت: دسترسی دشمنان امام زمان به نایبان آن حضرت، مشکل آنان را حل نمی‌کرد؛ زیرا نایبان خطر اصلی برای حاکمان به شمار نمی‌آمدند.

حاکمان جور از کسی که بساط فساد و ستم آنان را برچیند، احساس خطر می‌کردند. همچنین، این چهار نفر، همزمان نایب حضرت نبودند. بلکه یکی پس از دیگری منصوب می‌شد و در صورت دستگیری و قتل یکی، حضرت می‌توانست فردی دیگر را برگزیند. آنان موظف بودند میان امام علیه السلام و مردم ارتباط برقرار کنند.

از دیگر سو آنان به‌طور مشخص از اقامتگاه و مکان حضرت باخبر نبودند. بلکه هرگاه امام می‌خواست، آنان به دیدارش نایل می‌شدند یا خود امام با آنان ارتباط برقرار می‌کرد. از این رو در کمین نشستن حاکمان، آن هم به مدت بیش از شصت سال برای دستیابی به امام، برای آنان کار ساده‌ای نبود. به همین دلیل آنان پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام بسیار در پی آن بودند که از تولد ایشان جلوگیری کنند.

آنها به همین منظور پدر و مادر حضرت را در لشکرگاه تحت نظر داشتند و پس از تولد نیز به دنبالش بودند. ولی به خواست خدا به

مقصود خود نرسیدند. بنابراین، به تدریج ناامید شدند و از مراقبت و پی‌گیری دست کشیدند. ولی دست از سر نایبان نیز بر نداشتند. بلکه به تعقیب آنان پرداختند و گاه آنان را نیز زندانی کردند؛ چنان‌که حسین بن روح نوبختی، نایب سوم حضرت به مدت پنج سال در زندان مقتدر عباسی به سر برد.

۲. غیبت کبری

غیبت کبری با به پایان رسیدن غیبت صغری در سال ۳۲۹ هـ ق و رحلت چهارمین نایب امام علیه السلام آغاز شد و تا فرا رسیدن روز ظهور آن حضرت ادامه خواهد یافت.

ویژگی‌های غیبت کبری

الف) مدت غیبت کبری طولانی و پایان آن نامشخص است.
 ب) ارتباط کلی با امام زمان علیه السلام قطع است؛ چنان‌که ارتباط موجود در زمان غیبت صغری در این دوران وجود نخواهد داشت.
 ج) نیابت در این دوران به صورت عام است. بر خلاف دوران غیبت صغری که ارتباط مردم با آن حضرت از طریق نواب خاص صورت می‌گرفت، در این دوران دیگر نیابت خاص وجود ندارد و تنها مرجع مردم، نایبان عام آن حضرت هستند که با ملاک‌هایی که در روایت‌ها بیان شده، قابل تشخیص است.

د) ظلم و جور در زمین، پیش از ظهور، حاکم و فراگیر می‌شود.

ه) امتحانات الهی شدیدتر می‌شود.

امکان دیدار با حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت

همچنان که در آغاز بحث بیان شد و در روایات نیز آمده، یکی از ویژگی‌های عصر غیبت کبری، ممکن نبودن رؤیت آن حضرت یا شناخته نشدن حضرت در صورت دیده شدن است. ولی در توقیعی که به امام زمان منسوب است، دیده شدن آن حضرت به طور کلی نفی شده و کسانی که ادعای دیدن ایشان را کنند، دروغگو نامیده شده‌اند. برخی مغرضان و منحرفان که به مسائل حدیثی شیعه آشنایی کافی ندارند، به این موضوع تمسک کرده و خواسته‌اند با ایجاد شبهه، اصل وجود امام زمان را انکار کنند. از این رو گفته‌اند: «مگر مهدی بر ممکن نبودن رؤیت خودش در زمان غیبت کبری تأکید نکرده است؟». ایشان در نامه‌ای به نایب چهارم، علی بن محمد سیمری آورده است: «کسانی از شیعیان من می‌آیند که ادعای دیدن مرا می‌کنند، بدان که، آن که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای دیدن مرا داشته باشد، دروغگوست»^۱.
پیش از پرداختن به پاسخ شبهه، لازم است به اصل توقیع پرداخته شود. طبرسی در کتاب احتجاج خویش نقل می‌کند:

هنگامی که مرگ آخرین نایب امام زمان علیه السلام، یعنی علی بن محمد سمری نزدیک شد، عده‌ای از شیعیان نزدش رفتند و گفتند پس از خود چه کسی را به عنوان نایب معرفی می‌کنی. او گفت: «معرفی نایب دست من نیست. بلکه صاحب‌الامر باید تعیین کند». پس از آن از جانب حضرت مهدی علیه السلام توقیعی خطاب به آخرین نایب

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۳۵.

آمد که در آن نوشته بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ، أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ
إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا
تُوصِلْ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ؛ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ،
فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ، وَقَسْوَةِ
الْقُلُوبِ، وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا. وَسَيَأْتِي إِلَيَّ شِيعَتِي مِنْ يَدْعِي
الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّبِيحَةِ فَهُوَ
كَذَّابٌ مُفْتَرٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.^۱

ای علی بن محمد سمری! خدا اجر برادران [دینی] تو را در [غم از دست دادن] تو افزون گرداند؛ زیرا تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. خود را آماده رفتن کن و به جای خویش کسی را به نیابت معرفی نکن؛ زیرا غیبت کامل [من] صورت گرفته است و آشکار شدن در کار نیست. مگر هنگامی که خدا بخواهد و این ظهور، پس از مدت‌ها و قساوت قلب‌ها و پر شدن زمین از ظلم و جور خواهد بود و به زودی افرادی ادعای دین من را خواهند کرد. از این پس اگر پیش از خروج سفیانی و صبحه آسمانی کسی ادعای دیدن مرا کند، دروغگو و افترا زنده خواهد بود و نیرو و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست.

با توجه به روایت بیان شده، در پاسخ به شبهه پیش می‌توان گفت:

۱. توقیع مذکور در نقل طبرسی، خبر مرسل است. بنابراین از حیث

سند ضعیف است.

۲. بر فرض صحت سند، حدیث نفی مشاهده، خطاب به علی بن

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸.

محمد سمري آخرين نايب خاص است و با توجه به آغاز روايت، شأن صدورش مشخص است و درباره ادعای رؤیتی است که مستلزم نیابت باشد؛ زیرا قرینه‌ای در کلام وجود دارد که موضوع دیدار را به سوی نیابت منحرف می‌کند؛ زیرا شیعیان در پی شناخت نایب پس از علی بن محمد سمري بودند و حضرت نیابت را نفی کردند و فرمودند: «اگر پس از این، کسی ادعای دیدار (نیابی) کند، دروغگو و افترا زننده است» و معلوم است که این دو وصف (دروغگو و افترا زننده) برای کسی است که دو ادعا را با هم داشته باشد؛ اینکه ادعای دیدار داشته و این دیدار از روی نیابت بوده است. از این رو چنین فردی، در ادعای دیدار، کاذب و در ادعای دیدار از روی نیابت، افترا زننده است؛ زیرا بر امام افترا بسته که خود را نایب او معرفی کرده است. با توجه به این نکته، بزرگانی که ادعای رؤیت دارند، چون هرگز ادعای نیابت نکرده‌اند، مشمول روایت نیستند. بنابراین با این تویح نمی‌توان در آن همه وقایع و حکایت‌های مشهور و متواتر که دانشمندان برجسته و مورد اطمینان درباره دیدار با حضرت بیان کرده‌اند، خدشه وارد کرد.

۳. اینکه برخی افراد آن حضرت را دیده‌اند، با فلسفه غیبت منافات ندارد؛ زیرا مقتضای غیبت و بنای غیبت بر این است که دیده نشود. ولی نه اینکه نباید دیده شود یا ممکن نیست که دیده شود. بلکه چه بسا دیده شود، ولی این دیدار با برنامه‌ای از پیش تعیین شده و آگاهانه برای دیدارکننده نباشد. بلکه چنان‌که پیش از این گفته شد و در روایات آمده که او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند. از این رو چه بسا او را دیده باشند و

در آن لحظه ندانند با چه کسی در سخن بوده‌اند. بسیاری از برجستگان شیعه وقتی ماجرای دیدار حضرت را نقل کرده‌اند، به این نکته اشاره دارند که دیدار، ناگهانی و با غفلت از اصل موضوع دیدار بوده است.

امکان بهره‌برداری از امام زمان علیه السلام در مسائل دینی

نویسنده کتاب عجیب‌ترین دروغ تاریخ، برای اینکه در وجود داشتن امام زمان تشکیک کند، به مسئله ممکن نبودن استفاده از امام زمان در مسائل شرعی تمسک می‌کند و می‌گوید: «امکان بهره‌گرفتن ما در مسائل دینی از امام زمان در زمان غیبت، چیزی است که جز فرد بی‌عقل آن را نمی‌پذیرد. پس چه فرقی میان قتل و مرگ و غیبت او برای شیعه وجود دارد؟! چرا که آنها حتی در زمان غیبت صغری، بهره‌ای دینی از او نمی‌برند؛ جز مقدار کمی که با رجوع به علما نیز امکان‌پذیر است. پس از بیان این اسباب چگونه ممکن است که میان غائب بودن او و حجت خداوند بودن او برای مردم، در آن واحد موافقت حاصل کرد؟ چون مهم‌ترین شرط اینکه امام، حجت خدا باشد، این است که باید ظاهر باشد، عادل باشد، زنده باشد و معروف باشد».

در پاسخ وی باید گفت: اگر بتوان ممکن نبودن بهره‌مندی از صاحب مکتبی را دلیل بر بطلان راه و روش مکتب گرفت، پس باید به‌طور کلی همه مذاهب چهارگانه اهل سنت را باطل دانست؛ زیرا آنان پس از سال یازده هجری و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، از پرسش مسائل دینی از آن حضرت محروم شدند و حال آنکه پیروان اهل بیت، تا سال ۲۶۰ هـ ق

توانستند به برکت اهل بیت علیهم السلام، از مسائل دینی خود که رسول خدا فرموده بود، به تفصیل آگاه گردند و پس از این مدت طولانی، چون خودکفا شده بودند، به تدریج، خداوند زمینه غیبت امام زمان را فراهم آورد. از این رو، امام زمان علیه السلام در آستانه شروع غیبت کبری، چون دید زمینه بی‌نیازی فراهم آمده است، پیروان مکتب اهل بیت را به مجتهدان مذهب ارجاع داد و فرمود:

أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاةَ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ.^۱

اما در پیشآمدها به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم.

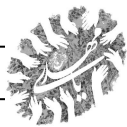
همچنین، در روایتی دیگر به برخی ویژگی‌های نایبان عام اشاره کرده و پیروان اهل بیت را به آنان ارجاع داده است. بنابراین بهره‌گرفتن از حضرت مهدی علیه السلام در مسائل دینی در عصر غیبت وجود ندارد، چرا که لازمه غیبت کبری آن است که جلوی نفوذ ادعاهای واهی در مسائل دینی گرفته شود و مردم نیز موظف شده‌اند به فقهای مذهب رجوع کنند و فقیهان نیز باید برای اثبات فتوای خود، مدارک و ملاک‌هایی را بیان کنند که در قرآن و سنت موجود است. از این رو، چنانچه شخصی یا فقیهی پیدا شود که فتوای خود را به امام زمان مستند کند، از او پذیرفته نخواهد شد و این مطلب به معنای آن نیست که علما و فقها و حتی مردم عادی از یاری و مدد آن حضرت بی‌بهره بوده‌اند. بلکه شواهد بسیاری در زمینه بهره‌مندی از الطاف حضرت موجود است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

همچنین، اینکه مدعی شده‌اند امام برای حجت خدا بودن، باید شرایطی داشته باشد، از جمله ظاهر بودن و مشهور بودن، امری است که نزد شیعه پذیرفته شده نیست و عثمان الخمیس از خود چنین مطلبی را به شیعه نسبت داده و هیچ رابطه‌ای بین این شرایط و حجت خدا بودن وجود ندارد. به بیان حضرت علی علیه السلام حجت یا ظاهر است و مشهور یا پنهان است و مستور. شاهد بر این مدعا داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام در سوره کهف است. هر دو حجت خدایند، ولی حضرت موسی حجت ظاهر خدا بر بنی اسرائیل بوده و حضرت خضر حجت مستور است که به دیدگان همه در نمی‌آید و شخصیت‌هایی چون موسی موفق به دیدار وی می‌شوند.

بر این اساس شبهه دیگر نویسنده کتاب مذکور که می‌گوید: «آیا امام دوازدهم از دیدگان همه غایب است یا برای برخی مردم ظاهر می‌شود؟»^۱ و سپس نتیجه گرفته است: «اگر برای برخی ظاهر می‌شود، پس کسانی که وی را نمی‌بینند، گناهکارند» نیز پاسخ داده می‌شود. برای دیدن حضرت در دوران غیبت شرایطی لازم است که شرط اصلی آن پاکی ظاهری و باطنی است و نمی‌توان انتظار داشت که هر شخصی بتواند حضرت را دیدار کند؛ زیرا ندیدن آن حضرت ممکن است دلایل گوناگونی داشته باشد. چه بسا این مانع به دلیل گناهکار بودن باشد یا ممکن است پس از دیدن حضرت برای او مفسده حاصل شود. از این رو، از دیدن آن حضرت بی‌نصیب می‌گردد.

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۷۲.



فصل نهم: فلسفه غیبت

علت اصلی غیبت آخرین ذخیره الهی، بر ما آشکار نیست و از اسرار خداوندی است. ولی در روایات به برخی دلایل اشاره شده که عبارت است از:

۱. تحت بیعت هیچ حاکمی نبودن امام علیه السلام؛
 ۲. تکامل انسان‌ها از نظر عقلی و معرفتی و به‌طور کلی فراهم شدن زمینه ظهور؛
 ۳. خالی شدن صلب‌های کافران از مؤمنان؛
 ۴. اجرای سنن پیامبران علیهم السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام؛
 ۵. نبودن امام، میان قوم ستمگر؛
 ۶. برنامه الهی برای حفظ جان امام تا روزی که وعده الهی در زمین تحقق یابد.
- مهم‌ترین دلایل غیبت که در روایات به آن اشاره شده، امتحان و آزمودن میزان ایمان مردم است.
- یکی از امور مسلم و سنت الهی، آزمودن انسان‌ها برای نشان دادن

میزان ایمان آنان به خود آنان است؛ چرا که بسیاری از مردم در صحنه‌های عادی زندگی ادعاهای زیادی دارند. ولی هنگامی که امتحانی پیش می‌آید، برای دیگران و خود او آشکار می‌شود که چه میزان در ادعای خود صادق بوده است. در اسلام نیز این اصل و قاعده عمومی و سنت الهی جریان داشته و دارد. خداوند در این باره می‌فرماید:

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم [و اینها را نیز امتحان می‌کنیم]. باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند، تحقق یابد.^۱

مسلمانان نیز بر این اساس بارها آزمایش شده‌اند و خواهند شد و یکی از موارد امتحان الهی که در روایت‌های رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام به آن تصریح شده، مربوط به غیبت امام مهدی علیه‌السلام است. عثمان الخمیس در این باره تشکیک کرده و نوشته است: «حکمت غیبت او مجهول است. او فقط غایب است، چرا؟ کسی نمی‌داند. عصمت امام مهدی مقتضی تسلیم شدن به وجود حکمت مجهولی در ورای غیبت است.»^۲ وی همچنین می‌نویسد: «... خداوند متعال می‌فرماید: بی‌شک، همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان».^۳

۱. عنکبوت: ۱ - ۳.

۲. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۱۳.

۳. بقره: ۱۵۵.

بنابراین، امتحان و آزمایش، به غیبت یا ظهور کسی تعلق ندارد و امتحان ممکن است پیش از ظهور امامان و هنگام ظهورشان و پس از مرگشان باشد و این سنت خداوند در مورد بندگان است.^۱

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اینکه وی می‌گوید عصمت امام مهدی علیه السلام، اقتضا می‌کند تسلیم شدن به وجود حکمت مجهولی در ورای غیبت را بی‌اساس است؛ زیرا هیچ اندیشمند شیعه‌ای نگفته است چون مهدی موعود معصوم است، به همین دلیل مخفی شده و حکمت این غیبت را فقط خود او می‌داند. بلکه شیعه می‌گوید: «علت و راز اصلی غیبت را فقط خدایی می‌داند که غیبت را برای آن حضرت مقرر کرده، ولی فلسفه غیبت را امامان معصوم دیگر بیان کرده‌اند و فلسفه غیبت غیر از علت آن است».

از مهم‌ترین فلسفه‌هایی که برای غیبت مطرح شده و بر اساس سنت الهی است، امتحان مردم است؛ سنتی که برای امت‌های پیشین و مسلمانان نیز جاری شد. از این رو، ما با این سخن عثمان الخمیس که می‌گوید: «امتحان ممکن است پیش از ظهور امامان و هنگام ظهورشان و پس از مرگشان باشد و این سنت خداوند درباره بندگان است، موافقیم و جز این چیزی نمی‌گوییم. پیش از ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم به آنچه از پیامبران گذشته به دستشان رسیده بود، امتحان شدند. پس از ظهور و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از مرگ آن حضرت نیز همچنان امتحان شدند. عده‌ای پیش از ظهور پیامبر به او کافر شدند و برخی پس از

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۱۰.

ظهورش و برخی نیز پس از وفاتش با ترک آموزه‌های الهی به او کافر شدند. ولی اینکه موارد امتحان، در موارد اشاره شده در این آیه محصور باشد و اینکه عثمان الخمیس نتیجه گرفته است که غیبت مهدی موعود از موارد امتحان در آیه نیست، مورد قبول ما نیست؛ زیرا همه صحنه زندگی و دلبستگی‌های آن برای انسان، می‌تواند زمینه امتحان را فراهم کند.

این آیه موارد امتحان را محدود و محصور نمی‌کند؛ زیرا فقط موارد سلبی آزمایش که به ظاهر شر است، در این آیه بیان شده است. درحالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾؛ «ما شما را به وسیله بدی‌ها و خوبی‌ها امتحان می‌کنیم». (انبیاء: ۳۵)

به همین دلیل در قرآن موارد متعدد دیگری به عنوان آزمایش و امتحان بیان شده است. برای نمونه خداوند درباره صید در حال احرام می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (مائده: ۹۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که [به نزدیکی شما می‌آید، به طوری که] دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن می‌رسد، می‌آزماید تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب، از خدا می‌ترسد و هر کس پس از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

با استناد به اینکه امتحان به وسیله صید، مصداق هیچ یک از موارد مورد استناد ایشان نیست، غیبت حضرت مهدی علیه السلام نیز می‌تواند از موارد امتحان و آزمایش الهی مردم باشد و قرآن نیز امتحان به وسیله غیبت رهبر را تأیید می‌کند. در قرآن می‌خوانیم وقتی حضرت موسی به کوه طور رفت، در غیبت وی بنی‌اسرائیل آزمایش شدند و عده‌ای به گوساله‌پرستی رو آوردند. خداوند به موسی گفت: «ما قوم تو را پس از تو آزمودیم و سامری، آنها را گمراه ساخت»^۱.

از آنجا که این نوع آزمایش به دلیل نبود ظاهری رهبر، بسیار مشکل و طاقت‌فرساست، در تکامل انسان‌ها نقش بسیار مهمی دارد و با این آزمایش سره از ناسره جدا می‌گردد و یاران راستین حق مشخص می‌شوند.

با توجه به این مطلب که قرآن نیز آن را تأیید کرده، مسلمانان در عصر غیبت نیز مورد امتحان بوده‌اند و این آزمایش به دو دلیل از شدیدترین امتحانات است:

۱. چون وقتی اصل غیبت بسیار طولانی می‌شود، بیشتر مردم دچار شک و تردید می‌شوند و برخی در اصل ولادت و برخی در بقای آن حضرت شک می‌کنند و جز اشخاص مخلص و با معرفت و آزموده، کسی بر ایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقی نخواهد ماند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در روایت معروفی که جابر روایت کرده است، فرمود:

ذَلِك الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ

بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.^۱

او همان کسی است که از پیروان و دوستدارانش غایب می‌گردد؛ غیبتی که در آن در عقیده به امامتش باقی نمی‌ماند جز کسی که خداوند با ایمان قلبش را آزموده باشد.

حضرت می‌فرماید تنها کسانی به امامت حضرت مهدی علیه السلام ثابت و استوار باقی می‌مانند که خداوند آنها را با امتحان‌های قلبی آزموده است و معلوم است که ایمان به بقا و حیات و عمر و غیبت طولانی و انتظار ظهور در دوران بسیار طولانی غیبت، ایمان به غیب و دلیل حسن اعتقاد و اعتماد به خبرهای غیبی پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام بوده و نشانه ایمان به قدرت الهی و علامت قوت، تسلیم و تمکین از برنامه‌های دینی است. ایمان کامل و صادق به امور غیبی حاصل نمی‌شود مگر برای اهل یقین و پرهیزکاران و کسانی که از تاریکی و سوسه‌ها نجات یافته و به سر منزل اطمینان نفس و ثبات عقیده رسیده و دلشان از انوار هدایت منور و روشن شده باشد؛ کسانی که به استبعادات و شبهات واهی اعتنا نکرده و در راه دینداری و ولایت، لغزش قدم و تزلزل نیافته باشند.

۲. پیشامدهای ناگوار و تحول‌هایی است که در دوره غیبت، روی می‌دهد و مردم را دگرگون می‌کند؛ چنان‌که حفظ ایمان و استقامت، بسیار دشوار می‌شود و ایمان افراد به خطر می‌افتد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ ثُمَّ

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

قال: هكذا بيده. ثم قال: إن لصاحب هذا الأمر غيبة فليتنق الله عبداً
وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.^۱

برای صاحب این امر غیبتی است. آنکه بخواهد در عصر غیبت به
دینش متمسک و ملتزم باشد، مثل کسی است که شاخه درخت
خار را با دست بزند تا خارهایش قطع شود. سپس امام با دست خود
به این کار اشاره کرده و آن‌گاه فرمود: «به درستی که برای صاحب
این امر غیبتی است. پس باید هر بنده خدایی پرهیزد و باید به
دینش متمسک گردد».

علت این سختی و دشواری دین‌داری نیز در روایات آمده است.
براساس روایات، در دوران غیبت، زیبایی دنیا هر چه بیشتر و بهتر
جلوه‌گر و دل‌فریب می‌شود؛ اسباب معاصی و گناهان و لذایذ حیوانی
بیشتر فراهم می‌شود و در دسترس عموم قرار می‌گیرد. بساط لهو و لعب
و غنا و خوانندگی و طرب همه جا گسترده می‌شود. زن‌ها و مردهای
بیگانه با هم ارتباط و اختلاط‌های نامشروع و خلاف عفت و نجابت پیدا
می‌کنند. کسب‌های حرام، متداول و رسمی می‌شود و معاش بیشتر مردم
از راه‌های حرام است و برای مؤمن، ضربت شمشیر از به دست آوردن
یک درهم حلال آسان‌تر است. مادیات و دنیاپرستی بر مردم غالب
می‌شود و مقامات و مناصب به دست کسانی می‌افتد که به احکام خدا
پاییند و ملتزم نیستند. زنان را در رتق و فتق امور و کارهایی که به عهده
مردهاست، دخالت می‌دهند. ربا و می‌گساری و فروش شراب و قمار و

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

بی‌عفتی و فحشا علنی می‌شود. اهل دین و امانت و ایمان، ذلیل و نابکاران و اراذل و بی‌دینان، به ظاهر عزیز می‌شوند. امر به معروف و نهی از منکر، ترک و عکس آن، رایج می‌شود. معروف را منکر و منکر را معروف می‌دانند. مردم به معصیت و گناه و همکاری با ستمگران افتخار می‌کنند. امانت را غنیمت و صدقه را غرامت می‌شمارند. آموزه‌ها و آداب اسلام را ترک و آداب و شعائر کفار را رسمی می‌کنند. اهل حق، خانه‌نشین می‌شوند و ناپاکان و خدانشناسان در صدر امور قرار می‌گیرند. زن‌ها با گستاخی، آداب و سنن اسلامی را ترک می‌کنند و به وضع دوران جاهلیت بازمی‌گردند. به دلیل تسلط و غلبه کفار و استبداد اشرار، مؤمنان چنان در فشار قرار می‌گیرند و از آزادی محروم می‌شوند که کسی جرئت نمی‌کند نام خدا را ببرد مگر در نهان. حفظ ایمان سخت می‌شود؛ چنان‌که شخص صبح می‌کند، در حالی که در شمار مؤمنان و مسلمانان است و شب می‌کند، در حالی که از اسلام بیرون رفته و کافر شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

این امر (فرج) برای شما واقع نخواهد شد مگر پس از ناامیدی. نه، به خدا نمی‌آید تا شما (مؤمن و منافق) از هم جدا شوید! نه، به خدا نخواهد آمد تا شقی شود هرکس شقی می‌شود و سعید گردد، هرکس سعید می‌گردد.^۱

ابن عباس نیز روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که در زمان غیبت او بر عقیده به امامت او ثابت باشند، از کبریت

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

احمر کمیاب ترند».^۱ پس جابر به پا خاست و عرض کرد: «ای رسول خدا! برای قائم از فرزندان تو غیبت است؟»

پیامبر ﷺ فرمود:

آری، سوگند به پروردگرم و باید خدا گروندگان را تخلیص کند و کفار را محو سازد. ای جابر! این امری است (کار بزرگی است) از کارهای خدا و سرّی است از اسرار خدا که از بندگان خدا پوشیده است. پس برحذر باش از شک در آن. به درستی که شک در کار خداوند عزوجل کفر است.^۲

عبدالرحمان بن سلیط نیز از حضرت امام حسین علیه السلام نقل کرده است: از ما دوازده نفر، مهدی (هدایت شده) باشند که نخستین ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر ایشان، نهمین از فرزندان من است. اوست امام قائم به حق که خدا زمین را پس از مردگی به او زنده سازد و دین را به او ظاهر و بر هر دین پیروز گرداند؛ اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند. برای او غیبتی است که جمعی در آن، از دین مرتد و بیگانه می شوند و دیگران بر دین خود ثابت می مانند و اذیت می شوند. به آنها گفته می شود: «چه زمان این وعده انجام می شود (چه وقت قائم قیام می کند) اگر راست می گویند؟» آگاه باش که صبرکننده در عصر غیبت او بر اذیت و تکذیب، مانند جهادکننده با شمشیر در پیش روی پیامبر خداست.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۲۶.

۲. همان، ج ۵۱، ص ۷۳.

۳. همان، ج ۳۶، ص ۳۸۵.

پیشوای هفتم شیعیان، امام کاظم علیه السلام نیز فرموده است:

إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَأَلَّهِ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُرِيكُمُ عَنْهَا أَحَدٌ
يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ
مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ...^۱

هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود، پس خدا را خدا را [مواظب باشید] در دینتان، شما را احدی از آن دور نسازد! فرزندم! صاحب این امر ناگزیر از غیبتی خواهد بود، تا کسی که به این امر قائل است، از آن باز گردد. همانا آن آزمایشی از جانب خداست که خداوند، خلق خود را به آن وسیله می‌آزماید.

روشن است کسانی در این امتحان بزرگ سربلند خواهند بود که مرتبه‌ای والا از ایمان و عمل صالح داشته باشند و کسانی که در این امور دچار نقصان باشند، در معرض لغزش و سقوط هستند. امام صادق علیه السلام تبلور این حقیقت را چنین بیان کرده است:

... فَإِنَّهُ مَمْتَدُّ أَيَّامٍ غَيْبِيَّةٍ لِيُصْرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَيُضْفُو الْإِيمَانَ مِنْ
الْكَدْرِ بَارْتِدَادٍ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَبِيبَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُحْسِنُ
عَلَيْهِمُ النَّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمَكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي
عَهْدِ الْقَائِمِ علیه السلام ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ
ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾.^۲ (یوسف: ۱۱۰)

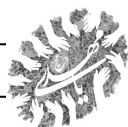
غیبت قائم علیه السلام به طول می‌انجامد تا حق روشن گردد و ایمان

۱. علل الشرایع، ص ۱۹۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۰۸.

محض از تیرگی خالص شود و هر که از شیعیان سرشت ناپاک دارد و بیم آن است که اگر از امکانات وسیع و امن و امان گسترده در عهد قائم علیه السلام آگاه شود، از درِ نفاق درآید، به ارتداد گراید و با ارتداد وی، خالص و ناخالص از یکدیگر جدا شود. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: «هنگامی که پیامبران نومید شدند و مردم خیال کردند که آنها را به دروغ وعده عذاب داده‌اند، یاری ما فرا رسید».

فصل دهم: دلیل ظهور نکردن



حضرت مهدی

بی شک، غیبت آخرین حجت الهی، حضرت مهدی علیه السلام، پدیده‌ای بی نظیر است که هرگز در تاریخ اتفاق نیفتاده و طبیعی است که ذهن جست‌وجوگر انسان، همواره این پرسش را مطرح کند که چرا چنین رخدادی به وجود آمده است؟ عثمان الخمیس نیز از این نکته غافل نبوده و برای زیر سؤال بردن اصل وجود امام زمان علیه السلام می‌پرسد: عمر مهدی الان ۱۱۷۲ سال است. پس چرا تا به حال خروج نکرده است؟^۱ آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که آن حضرت از ترس جانش ظهور نکرده است. وی می‌گوید: علت قانع‌کننده‌ای که امام مهدی از ترس آن غایب شده است، وجود ندارد. معلوم نیست که آنها می‌خواهند او را بکشند یا نه. او می‌ترسد و این چیزی است که بیشتر آنها بر آن هستند. بنابراین، یکی از اسامی و القاب او ترسوست. وی همچنین می‌گوید: «خروج برای او جایز است؛ چون بیعتی بر

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۰۳.

عهده او نیست». نعمت الله جزائری می گوید:

چون هر يك از اجداد پاكش، بیعت یکی از ظالمان زمان خودشان را بر گردن داشتند. از جمله علتی که علی نمی خواست خلیفه شود، این بود که برای بیعت با آن سه نفر مجبور شده بود.^۱

وی در ادامه می گوید:

دولت های شیعه زیادی مثل فاطمیه، آل بویه، قرامطه، صفویه و اخیراً جمهوری شیعی ایران تشکیل شده، پس چرا ظهور نکرد که از صدق وعده او مطمئن شوند و از علمش استفاده کنند. سپس وقتی دولشان سقوط کرد یا ضعیف شد، بار دیگر غایب شود. ولی وقتی دولت قوی است، چرا ظهور نمی کند تا در هنگام ضعف غایب شود؟!^۲

پاسخ اجمالی به این شبهه این است که علت اصلی پنهان زیستی آخرین ذخیره الهی، حضرت مهدی علیه السلام، بر ما آشکار نیست و از اسرار خداوندی است. ولی در روایات دلایل بسیاری برای آن بیان شده است که در فصل پیش به آن اشاره شد. شبهه هایی که عثمان الخمیسی مطرح کرده است، در چند بند پاسخ داده می شود.

حکمت الهی و لزوم غیبت

نظریه ترسی که شبهه کننده مطرح کرده، مربوط به اصل ضرورت غیبت و حکمت و برنامه الهی برای حفظ جان امام تا روزی است که وعده الهی در زمین تحقق یابد که وی با سوء برداشت، آن را به شیعه نسبت می دهد.

۱. عجیب ترین دروغ تاریخ، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۰۵.

حال آنکه ترس از پیامبران و اهل بیت علیهم السلام به دور است. آنها دوست داشتند در راه خدا به شهادت برسند؛ به ویژه مهدی علیه السلام که می‌داند تا نزول حضرت عیسی علیه السلام زندگی می‌کند و کسی نمی‌تواند او را بکشد تا زمین را پر از عدل کند. پس چنین فردی نمی‌تواند ترسو باشد. بلکه دشمنان فاسد و دولت‌های متزلزل و عالمان درباری از ظهور او هراس دارند. بنابراین، به یقین، این سخن باطلی است و اساسی ندارد و ترس با ویژگی امام که شجاع بودن است، منافات دارد. شاهد این ادعا، اجداد مطهر آن حضرت‌اند که همگی با شجاعت در مقابل حاکمان ستمگر ایستادند و هیچ‌یک به مرگ طبیعی از دنیا نرفتند. بلکه همگی آنان به شهادت رسیدند.

از دیگر سو در روایت آمده است: «امامان می‌دانند که چه وقت می‌میرند و جز با اختیار خود نمی‌میرند»^۱. بنابراین، چگونه کسی را که از زمان مرگ خویش آگاه و همواره آماده جانبازی در راه حق است، می‌توان به ترسو بودن متهم کرد؟! چگونه چنین فردی می‌ترسد، درحالی‌که از امام رضا علیه السلام روایت شده است:

قائم کسی است که وقتی خروج می‌کند، هم‌سن پیران و در شکل جوانان است و بدنی قوی دارد؛ چنان‌که اگر دستش را دراز کند و درخت بزرگی را بگیرد، آن را از ریشه می‌کند و اگر میان کوه‌ها فریاد بزند، سنگ‌های آن متلاشی می‌شوند. او عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد.^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲؛ كشف الغمة، اربلی، ج ۳، ص ۳۳۱.

اگر ترس از قتل، مانع ظهور حضرت مهدی علیه السلام شده باشد، پس باید آن حضرت هیچ وقت ظهور نکند؛ زیرا دشمنی و کینه توزی جزو طبیعت بشر است. هرگاه امامی ظهور کرده، دشمنانی داشته است. بنابراین، نباید هرگز ظهور کند.

بنابراین می‌گوییم علت و ضرورت غایب شدن حضرت امام زمان علیه السلام به خواست و مشیت خدا، حفظ جان حضرت مهدی علیه السلام از راه زندگانی مخفیانه است. خداوند با پنهان ساختن آن حضرت، ایشان را از شر دشمنان حفظ کرد و زمینه این محرومیت را خود مردم فراهم آوردند. حضرت مهدی علیه السلام در زمانی به مشیت الهی از دیده‌ها غایب شد که هنوز در سن کودکی بود و عامل غیبت او خود خدا بود؛ نه برنامه‌ای که آن حضرت برای خود طراحی کرده باشد. از این رو، اصل غیبت، برای حفظ جان آخرین ذخیره الهی بود. ولی ظهور نکردن آن حضرت پس از سالیان متمادی، دلایل بسیاری دارد که به اجمال به آن اشاره شد.

علت غایب شدن حضرت مهدی علیه السلام از آغاز امر امامت، بیم از قتل و تمکین نکردن مردم بود؛ یعنی اگر از اول، آن حضرت در جامعه اسلامی ظاهر می‌شد، به یقین دعوتش را نمی‌پذیرفتند او را می‌کشتند؛ چنان‌که اجداد مطهرش را کشتند. از این رو خدا صلاح دید در پس پرده غیبت باشد تا روزی که این وعده الهی محقق گردد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي

شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۵۵﴾ (نور: ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که بی‌شک، آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ چنان‌که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده است. پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند؛ چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقان‌اند.

در روایت نیز آمده اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند چنان آن روز را طولانی می‌کند تا مهدی عج، زمین را پر از عدل و داد کند؛ پس از آنکه پر از ستم و جور شده باشد.

از دیگر سو اگر از چنین احتیاطی به ترس تعبیر شود، به معنای ترسو بودن نیست؛ زیرا در این صورت، خداوند چنین تعبیری را برای پیامبرانش به کار نمی‌برد. در داستان موسی ع می‌خوانیم:

به مادر موسی وحی کردیم که طفل خود را شیرده و چون (از آسیب فرعونیان) بر او ترسان شوی، به دریایش افکن و دیگر هرگز مترس و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم از پیامبران مرسلش گردانیم...^۱

در آیه‌ای دیگر، خداوند گفته موسی به فرعون را نقل می‌کند که به صراحت گفت: «و آن‌گاه که از ترس شما گریختم تا آنکه خدای من مرا

علم و حکمت عطا فرمود و از پیامبران خود قرار داد.^۱ بنابراین، فرار از چیزی و احتیاط کردن به امر پروردگار، از امور ناپسند نیست؛ زیرا اگر ناپسند بود، پیامبران هرگز مرتکب آن نمی‌شدند و رسول خدا ﷺ به امر پروردگار در لیلۃ المبیت از دست قریش فرار نمی‌کرد. آیا نخواهید پیامبر ﷺ در شب لیلۃ المبیت به دلیل ترس از شهادت بوده است؟ آیا فرار ایشان از مکه به مدینه از ترس بوده است؟ آیا پنهان شدن ایشان در غار از ترس بوده است یا نه، دلیل اصلی آن این بوده که با این شهادت، وظیفه و رسالتی که داشت، ناقص می‌ماند.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم شهادت، اگرچه برای آن حضرت کمال بود، ولی در آن زمان برای جامعه انسانی ثمره و نتیجه‌ای سودمند در بر نداشت. خدا چنین مقرر کرد که حضرت از مکه خارج شود تا رسالتش را در مدینه به انجام برساند. اگر چنین احتیاطی را دلیل بر ترس بگیریم، در این صورت از نظر عثمان الخمیسی، رسول خدا ﷺ نیز به ترسو بودن متهم است.

افزون بر این، براساس روایات فرجام قیام امام زمان ﷺ شهادت است و در راه تشکیل حکومت واحد جهانی با قدرت‌های بزرگ روزگار خویش مبارزه خواهد کرد. بنابراین، در این راه با انواع کینه‌ورزی‌ها و دشمنی‌ها روبه‌رو خواهد شد. پس هرگز از ترس مرگ فرار نخواهد کرد. کلینی و شیخ طوسی در کتاب «کافی» و «غیبت» به سند خود از زراره روایت کرده‌اند:

۱. شعراء: ۲۱.

شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: «برای قائم علیه السلام پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است». عرض کردم: «برای چه؟» فرمود: «برای آنکه از کشته شدن بیم دارد».^۱

بنی عباس شنیده بودند و می دانستند در خاندان پیامبر و از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام شخصیتی پیدا خواهد شد که حکومت جباران و مستبدان به دست او بر چیده می شود و وی فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است. از این رو، تصمیم به قتل او گرفتند؛ همان گونه که فرعون نسبت به حضرت موسی علیه السلام رفتار کرد.

حاکمان جور برای آنکه از ولادت آن حضرت باخبر شوند، نخست جاسوسان و کارآگاهانی گماشتند. سپس خواستند شخص او را بیابند و دستگیر کنند. ولی خدا آن حضرت را حفظ و دشمنان او را ناامید کرد. از این رو، حدوث غیبت با خوف از قتل ارتباط دارد و دستگاه حکومت، ولادت آن حضرت را به عنوان خطری جدی برای خود شمرده است. بنابراین، ولادت امام از دشمنان پنهان ماند، چنان که ولادت موسی — علی نبینا و آله و علیه السلام — از فرعونیان پنهان ماند. پس از ولادت نیز آن حضرت از دیده ها مخفی ماند و دشمنان هر چه کوشیدند، او را نیافتند. بنابراین، ارتباطی که میان غیبت با خوف از قتل وجود دارد، به این دلیل است.

خداوند متعال می تواند، در هر زمان و هر ساعت، حضرت مهدی علیه السلام را ظاهر و به طور قهر و غلبه بر تمام ملل و حکومت ها پیش از فراهم

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ منتخب الاثر، ص ۲۶۶.

شدن اسباب، غالب سازد. ولی چون خداوند جریان این جهان را بر مجرای اسباب و مسببات قرار داده، تا اسباب چنان ظهوری فراهم نشود، قیام آن حضرت به تأخیر خواهد افتاد و اگر پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات، آن حضرت ظاهر شود، از خطر قتل مصون نخواهد ماند. بنابراین، آن حضرت چون آخرین ذخیره الهی در زمین است، حاکمیت جهانی و فراگیری که در تمامی ادیان وعده داده شده است، فقط به دست او تحقق می‌یابد؛ چرا که ظهور آن حضرت، برای اتمام رسالت پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام و ایجاد صلح و صفا و عدل و داد و امنیت عمومی زیر پرچم اسلام و یکتاپرستی و اجرای احکام قرآن مجید در سراسر گیتی است. بنابراین، خداوند باید او را تا روز موعود حفظ کند و واضح است که مجری این برنامه باید در شرایطی قیام کند که موفقیت و پیروزی او صددرصد حتمی باشد و مانعی از نظر حکمت الهی در میان نباشد؛ چرا که امور باید از مجرای طبیعی خود صورت بگیرد.

رهایی مهدی موعود از بیعت‌ها

نویسنده کتاب عجیب‌ترین دروغ تاریخ با استهزا می‌نویسد: «خروج برای او جایز است، چون بیعتی بر عهده او نیست...». بیعت نداشتن امام زمان علیه‌السلام از امور مسلم نزد شیعه است و در روایات متعدد اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده است. در «کمال الدین»، باب ۴۸، باب علت غیبت، و در «عیون» و «علل» و دیگر کتاب‌ها روایاتی در

این باره آمده است. در حدیث هشام بن سالم آمده است: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «يقوم القائم وليس في عنقه بيعة لأحد»^۱؛ «قائم علیه السلام قیام می کند، در حالی که در گردن او بیعت برای احدی نیست».

در روایت حسن بن علی بن فضال نیز آمده است:

امام رضا علیه السلام خبر از غیبت حضرت مهدی علیه السلام پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام داد، پرسیدند: «برای چه؟» حضرت فرمود: «برای آنکه بیعت کسی به گردن او نباشد؛ هنگامی که با شمشیر قیام کند»^۲.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ الْقَائِمَ مِمَّا إِذَا قَامَ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تُخْفَى وَلَا دُتُّهُ
وَيَغِيبُ شَخْصُهُ.^۳

همانا قائم از ما اهل بیت، هنگامی که قیام می کند، بیعت احدی بر گردن او نیست و به همین علت است که ولادتش مخفی نگه داشته می شود و شخص او غایب است.

همین معنا در کلامی از امام حسن علیه السلام نیز دیده می شود. هنگامی که آن حضرت به دلیل مصالح اسلام و مسلمانان تن به مصالحه با معاویه داد، مردم زبان به ملامت آن حضرت گشودند. حضرت فرمود:

آیا ندانستید که هیچ یک از ما ائمه نیست، مگر اینکه بیعت با ستمگری بر گردن او قرار می گیرد، به جز قائم که عیسی بن مریم

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. علل الشرایع، ص ۱۹۲؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳. اعلام الوری، ص ۴۲۶.

پشت سرش نماز می‌گزارد. پس به درستی که خداوند تبارک و تعالی ولادتش را مخفی و شخصش را پنهان می‌کند تا هنگامی که قیام می‌کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد.^۱

حضرت مهدی علیه السلام در توقیعی شریف در پاسخ به برخی پرسش‌ها

می‌فرماید:

... وَأَمَّا عَلَّةُ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمُ﴾^۲ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنْ آبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِّنَ الطَّوَاغِيَتِ فِي عُنُقِي.^۳

درباره علت غیبت [پرسیده بودید] خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ای اهل ایمان! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما روشن شود، ناراحت می‌شوید». بدانید که هرکدام از پدران من بیعت یکی از طاغوت‌های زمان خویش را برگردن داشتند. ولی من وقتی قیام می‌کنم، بیعت هیچ یک از گردنکشان و طاغوت‌های زمان را بر گردن ندارم.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت راز بودن این امر را چنین بیان کرده

است:

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۴۹.

۲. مائده: ۱۰۱.

۳. کمال الدین، ج ۲، صص ۴۸۳ - ۴۸۵؛ غیبة الشیخ، صص ۲۹۰ - ۲۹۳؛ اعلام الوری، ص ۴۵۲؛ کشف الغمة، ج ۲، صص ۵۳۰ - ۵۳۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، صص ۱۱۱۳ - ۱۱۱۷؛ الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۸۱ - ۲۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۳، صص ۱۸۰ - ۱۸۲ و ج ۷۵، ص ۳۸۰.

يا جَابِرُ! إِنَّ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيٌّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ،
فَإِيَّاكَ وَالشَّكَّ؛ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي اللَّهِ كُفْرٌ.^۱

ای جابر! همانا این امر، امری است از امر خداوندی و رازی است از رازهای خدا که بر بندگان او پوشیده است. پس بر حذر باش که دچار تردید نشوی. همانا شک درباره خدا کفر است.

امام صادق عج نیز این حقیقت را چنین تبیین کرده است:

این امر، امری از امر خدا و سرّی از سرّ خدا و غیبی از غیب خداست و زمانی که می‌دانیم خداوند بزرگ‌مرتبه، حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است.^۲

با توجه به آنچه گفته شد، یکی از نشانه‌ها و ویژگی‌های امام منتظر و مهدی آخرالزمان عج این است که بیعت هیچ‌کس و هیچ حکومت غاصب و ستمگری، حتی به عنوان تقیه، بر گردن او نیست و ظهور می‌کند، در حالی که نسبت به احدی از جباران و حکومت‌های مختلف، تمکین و تسلیمی ندارد و از راه تقیه نیز حکومت‌های غیر اسلامی و حکومت‌هایی را که تمام اسلامی نیستند، تأیید نمی‌کند. او اکمل مظاهر اسم «العدل» و «السلطان» و «الغالب» و «الحاکم» است و زیر سلطه غیر خدا نمی‌رود و در برابر حکومتی از حکومت‌های جائز تقیه نمی‌کند. از اخبار بسیار درمی‌یابیم، حضرت مهدی عج به تقیه عمل نخواهد کرد و حق را آشکار و باطل را از صفحه روزگار محو خواهد کرد. بنابراین،

۱. بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۲۶.

۲. همان.

یکی از حکم و مصالح غیبت این است که حضرت مهدی علیه السلام پیش از رسیدن وقت ظهور و مأمور شدن به قیام، ناچار نمی‌شود مانند پدران بزرگوارش، از راه تقیه، با خلفا و زمامداران و سیاستمداران وقت بیعت کند.

نبودن زمینه ظهور

عثمان الخمیس در بخشی از شبهه‌اش درباره امام زمان علیه السلام می‌پرسد: «با وجود دولت‌های شیعه چرا وی ظهور نمی‌کند؟» در پاسخ به این شبهه باید گفت:

۱. امر ظهور آن حضرت به دست خود ایشان نیست که بخواهند در زمانی ظهور داشته باشند و در زمانی غیبت کنند. بلکه ظهور، تابع مصلحت خداوند است. حضرت مهدی علیه السلام براساس روایت مورد اتفاق شیعه و سنی، مجری گسترش عدالت و برچیدن بساط ظلم و جور و تحقق بخشیدن به آرمان پیامبران در کل جهان به امر الهی است. از این رو، هرگاه خدا اراده کند و لطف او شامل جهانیان شود، دستور قیام و ظهور را به وی خواهد داد.

۲. یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال یافتن استعداد بشر و بلوغ فکری برای ظهور آن حضرت است؛ زیرا روش و سیره حضرت مهدی علیه السلام مبنی بر رعایت امور ظاهری و حکم به ظواهر نیست. بلکه بر رعایت حقایق و حکم به واقعیات و ترک تقیه و مسامحه نکردن در امور دینی، احقاق حقوق و رد مظالم، برقراری عدالت حقیقی و اجرای تمام

احکام اسلامی است.

حضرت مهدی عج آنچه را دشمنان اسلام و مخالفان اصلاحات و سیاستمداران ریاست طلب سازمان داده‌اند، باطل و خراب می‌کند و همه آنچه را انسان‌ها از احکام اسلام متروک و ضایع کرده‌اند، اجرا و زنده می‌سازد. همچنین، اسلامی را که جدش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آورده و بر اثر مظالم صاحبان نفوذ و زمامداران خودسر و دنیاطلبان، مهجور شده و از رسمیت افتاده، از نو رسمیت جهانی می‌بخشد و خلق را به اسلام و قرآن باز می‌گرداند. آن حضرت کارفرمایان، صاحب‌منصبان، متصدیان و به دست گیرندگان امور مردم را به شدت مؤاخذه می‌کند و با اهل معصیت و ستم هرگز سازش و مدارا نمی‌کند و حکومت جهانی اسلام را تشکیل می‌دهد.

به یقین، اجرای این برنامه و این انقلاب همه جانبه، به پیشرفت بشر در علوم، معارف، فکر، اخلاق و آمادگی جامعه برای پذیرش و استقبال از این نهضت و لیاقت زمامداری آن رهبر عظیم‌الشأن نیازمند است. باید اصحاب خاص که در اعتقاد و قیام آن حضرت ثابت قدم و در معرفت و بصیرت کامل باشند، به عدد معین در احادیث پیدا شوند و جهان آماده چنان ظهوری شود.

وقتی آن حضرت ظهور می‌کند که جامعه بشری و ملت‌ها بفهمند که هیئت‌های حاکم در رژیم‌های گوناگون، از عهده اداره امور بر نمی‌آیند و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مختلف، دردی از انسان درمان نمی‌کنند و اجتماع‌ها و کنفرانس‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و طرح‌ها و کوشش‌های

آنها برای حفظ حقوق بشر نقشی را ایفا نخواهد کرد و آن‌گاه که در اصلاحات و اجرای طرح‌ها، ناامید شوند و فساد و طغیان شهوت‌ها و ظلم و ستم همه را در رنج و فشار گذارد؛ چنان‌که می‌بینیم همه طرح‌ها و پی‌ریزی‌ها، در مسیری مخالف تمدن حقیقی و مروج ظلم و فساد و سبب اضطراب و نگرانی و عقده‌های روحی و ارتداد و ارتجاع است و در آنها بیشتر به تأمین جنبه‌های حیوانی و جسمی توجه شده و جنبه‌های انسانی و روحی نادیده گرفته شده است.^۱

در چنین شرایطی، هرچند منتظران حقیقی برای زمینه‌سازی ظهور کارهایی انجام می‌دهند، ولی به سبب موانع بسیار و مقابله ستمگران و استکبار جهانی، این کارها پاسخ‌گوی همه نیازها نخواهد بود و توان اجرای عدل حقیقی و قسط بر کل جهان را نخواهد داشت. از این‌رو، وقتی همه از تمدن (منهای انسانیت) به ستوه می‌آیند و تاریکی جهان را فرا می‌گیرد، ظهور مردی الهی در پرتو عنایت‌های غیبی با استقبال روبه‌رو خواهد شد و منجی با ظهورش تاریکی‌ها را از بین می‌برد و به تشنگان حقیقت و عدالت، آب زلال معرفت و سعادت می‌دهد و در کالبد این انسان دل‌مرده، روح نو می‌دمد که خداوند خود فرموده است: «بدانید که خداوند، زمین را پس از مردن، زنده می‌گرداند».^۲

۱. البته نباید این شبهه نیز ایجاد شود که باید دست روی دست گذاشت تا خود امام زمان (عج) بیاید. بلکه باید برای اصلاح امور کوشید و در این زمینه امام زمان نیز یاری خواهد کرد؛ برای مثال، در عصر حاضر، نظام جمهوری اسلامی ایران که با یاری امام زمان به پیروزی رسید، زمینه‌ساز ظهور خواهد بود.

۲. حدید: ۱۷.

در این شرایط، استقبال جامعه از ندای روحانی یک منادی آسمانی بی‌نظیر خواهد بود؛ زیرا در شدت تاریکی، درخشندگی نور ظاهرتر و ارج و اثر آن آشکارتر است. حال اگر شرایط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و در ظهور آن حضرت تأخیری که حکمت الهی است، صورت نگیرد، نتایج و فوایدی که از این ظهور منظور است، حاصل نمی‌شود. بنابراین باید این ظهور تا وقت معلوم به تأخیر افتد و هنگامی که شرایط آن حاصل و حکمت الهی مقتضی شد و منادی آسمانی آن را اعلام کرد، انجام شود.

کسی از وقت ظهور آگاهی ندارد و هر کس، وقتی برای آن معین کند، دروغ گفته است. از این رو با وجود نبودن شرایط ظهور در کل جهان و فراهم نبودن زمینه چنین امری میان مردم جهان برای پذیرش آن امام عدل‌گستر، وجود و استعداد زمینه در برخی کشورهای شیعه نمی‌تواند دلیلی بر لزوم ظهور گردد؛ زیرا حاکمیت استکبار جهانی بر جهان، وجود چنین کسی را که داعیه‌دار برچیدن فساد و ستم از کل جهان است، بر نمی‌تابد؛ چنان‌که پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، همه استکبار و طاغوتیان حاکم بر سرزمین‌های اسلامی به جای یاری مردم مظلوم ایران، به اتحاد با کفر جهانی روی آوردند و برای نابودی حکومت تازه تأسیس اسلامی با هم متحد شدند. آیا چنین حکومت‌هایی در برابر امام عدل‌گستر کوتاه می‌آیند و تسلیم امر او می‌شوند. بنابراین صرف آمادگی یک ملت و دولت کافی نیست، بلکه فراگیری ظلم بر همه جهان و به ستوه آمدن مردم از این ظلم و ستم‌ها و آمادگی جهانی برای ظهور آن

حضرت لازم است.

اما پاسخ شبهه دیگر عثمان الخمیس که می‌گوید: «چرا مهدی به هزاران، بلکه میلیون‌ها نفری که شبانه‌روز از او کمک می‌خواهند، رحم نمی‌کند»^۱ نیز این است که این شبهه بر سخیف و هتاکانه بودن، نه تنها نشانه نبود معرفت و شناخت درباره امام زمان است، بلکه نشانه نداشتن معرفت و شناخت درباره خداوند نیز هست؛ زیرا میلیون‌ها مسلمان شبانه‌روز از خداوند کمک می‌خواهند؛ آیا همه دعاهای آنان اجابت می‌شود؟! نه! برخی اجابت می‌شود و برخی به دلایل مختلف، از جمله امتحان مردم، اجابت نمی‌شود.

بنابراین، آیا می‌توان گفت چرا خداوند به مردم بیچاره که شب و روز او را می‌خوانند، پاسخ نمی‌دهد و دعای آنان را اجابت نمی‌کند؟! آیا از این امر می‌توان نتیجه گرفت که خدایی در کار نیست. از دیگر سو اعتقاد عثمان الخمیس درباره مهدی موعود که وی را در امور عامه شیعه بی‌تأثیر می‌داند، نادرست است؛ زیرا ما معتقدیم امام زمان علیه السلام در تمام عرصه‌های سخت، شیعیان خود رایاری می‌کند و شاهد آن کارها، رفتار و اتفاق‌هایی است که در تاریخ از یاری حضرت ثبت و ضبط شده است. ولی ظهور حضرت، چنان‌که گفته شد، به خواست خدا بستگی دارد.

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۰۶.

فصل یازدهم: مکان و چگونگی



زندگی حضرت مهدی

یکی از پرسش‌هایی که درباره حضرت مطرح است، مکان و زندگی حضرت در دوران غیبت است؛ اینکه آن حضرت در کجا زندگی می‌کند و زندگی ایشان چگونه اداره می‌شود؟ آیا ایشان خانواده‌ای دارد یا خیر؟ این پرسش‌ها در ذهن هر انسانی خطور می‌کند، ولی در اصل موضوع که ضرورت وجود آن حضرت است، نقشی ندارد. ضرورت وجود مصلح و حجت الهی و اصل عقیده به وجود مهدی موعود علیه السلام، جزو ضروریات اسلامی است و بحث از چگونگی زندگی حضرت از مسائل فرعی است که نقشی در رسالت آن حضرت ندارد.

از این رو در روایات به آن پرداخته نشده است؛ چنان‌که عقیده به وجود حضرت خضر در میان مسلمانان رواج دارد و کارهایی را نیز به او نسبت می‌دهند، ولی کسی نگفته‌وی کجا و چگونه زندگی می‌کند، چه می‌خورد، آیا زن و فرزندی دارد یا نه؟ درباره امام مهدی نیز چنین است.

نویسنده وهابی مسلک، عثمان الخمیس، برای انکار اصل مسئله مهدویت و وجود امام زمان، این گونه امور را اصل قرار داده و در این باره نوشته است: «مهدی منتظر در حال حاضر چگونه زندگی می کند و آیا زن و بچه دارد یا نه؟ گفتیم که عمر مهدی اکنون ۱۱۷۲ سال است. سؤال این است که آیا تا به حال ازدواج کرده یا همچنان مجرد است؟ آیا برای او جایز است تا این سن (۱۱۷۲ سال) مجرد بماند؟ اگر ازدواج کرده، آیا همسرش نیز هم سن اوست یا هر سی سال یک بار، زن دیگری اختیار می کند؟ آیا فرزندی دارد؟ برخی گفته اند که وی در مدینه زندگی می کند و برخی نیز گفته اند که در جبل رضوی است و برخی گفته اند که در مکه و ذی طوی است و نیز گفته اند وی در سرداب سامرا زندگی می کند»^۱.

طرح چنین پرسش هایی ضرورت چندانی ندارد و یافتن پاسخ این پرسش ها در شناخت حضرت تأثیر بسزایی ندارد. ولی از آنجا که عثمان الخمیس از این سؤال ها برای انکار وجود مقدس امام عصر ﷺ استفاده کرده است، ما در دو بخش به آن پاسخ می دهیم.

مکان زندگی حضرت

همان گونه که گفته شد، یکی از مهم ترین دلایل غیبت حضرت مهدی ﷺ خطرهایی بود که از طرف حکومت وقت، ایشان را تهدید می کرد. این خطر همچنان وجود دارد. از این رو، این غیبت و معلوم نبودن مکان زندگی امام تا هنگامی که خداوند به آن عالم است، ادامه خواهد

۱. عجیب ترین دروغ تاریخ، ص ۱۲۶.

یافت. بنابراین، پنهان بودن مکان ایشان در عصر غیبت و آگاهی نداشتن از آن مکان، امری عادی و منطقی است و این مسئله، لازمه غیبت آن حضرت است تا خطری احتمالی وی را تهدید نکند تا آن حضرت در وقت مقرر مأموریت الهی خویش را انجام دهد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خطر احتمالی قریش به سوی مدینه گریخت تا بتواند مأموریت الهی خویش را به انجام برساند. حضرت مهدی علیه السلام همچنان از دیدگان پنهان است، ولی مانند خضر به وظایف خود مشغول است.

مسئله زن و فرزند داشتن حضرت، از اهمیت چندانی برخوردار نیست و در مأموریت الهی وی نقشی ندارد؛ زیرا حضرت یحیی که از پیامبران الهی بود، زن و فرزند نداشت یا حضرت عیسی با آنکه از پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت بود، زن و فرزندی نداشت. به همین دلیل در روایات به زن و فرزند حضرت اشاره نشده است. چند روایتی که درباره مکان حضرت و داشتن زن و فرزند وی وجود دارد، از چند حالت بیرون نیست:

۱. برخی ضعف سند دارند؛ مانند آنچه علامه مجلسی در بحارالانوار آورده و به مکانی به نام جزیره خضرا که امام در آنجا زندگی می‌کند، اشاره کرده است.^۱ البته خود علامه بیان می‌کند که این ماجرا را در کتاب‌های موثق موجود نیافته است. بزرگان و علمای معاصر نیز هیچ یک این ماجرا را نقل و حتی اشاره‌ای نیز به آن نکرده‌اند. مهم‌ترین دلیل در رد این روایت، این است که داستان نقل شده، از نظر محتوا تعارض‌ها و

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

تناقض‌های فراوانی دارد. از جمله تعارض‌های موجود در این داستان، اشاره به تحریف قرآن است. از این رو، علما آن را صحیح نشمرده و به آن توجهی نداشته و آن را افسانه دانسته‌اند. اگرچه برخی خواسته‌اند با برقراری ارتباط میان جزیره خضرا و مثلث برمودا، به نوعی آن را محل سکونت حضرت معرفی کنند، با کمی دقت و تأمل در برخی جنبه‌های ماجرا می‌توان به سستی این گفته پی‌برد.

۲. برخی روایات نیز، هرچند به مکانی خاص اشاره دارند، ولی بیانگر نکته‌ای دیگر نیز هستند. برای مثال، در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌پرسند: «کجا او را بخوانیم؟» حضرت می‌فرماید: «در مدینه». این به آن معنا نیست که ایشان در مدینه زندگی می‌کند. بلکه مراد این است که اگر کسی خواست با آن حضرت درد دل کند و برای دل‌پیشانش تسلا بجوید، هنگامی که به مدینه رفت، همان‌گونه که به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه بقیع است، به یاد آن عزیز دور از نظر نیز باشد.

۳. آنچه وهابیان، از جمله عثمان الخمیس درباره سرداب سامرا بیان کرده‌اند، بی‌سند است. وی می‌گوید: «شیعیان^۱ عقیده دارند امام زمان ساکن سرداب است و بدون آب و غذا در آنجا زندگی می‌کند تا هنگام ظهورش فرا رسد. این عقیده نه تنها در هیچ یک از کتاب‌های شیعه نیامده، بلکه علمای شیعه به شدت آن را رد و نقد کرده‌اند. علامه امینی در این باره می‌نویسد:

۱. از آن جمله افراد می‌توان به ابن حجر هیتمی به نقل از ابن خلکان در الصواعق المحرقة، ص ۱۰۰؛ ابن تیمیه در منهاج السنه و سویی در سبائك الذهب، ص ۷۸ اشاره کرد.

ای کاش این دروغ پردازان موضوع سرداب، بر یک دروغ اتفاق می کردند تا اینکه جعل کردن اینها، بیش از این آنان را رسوا نکند و «ابن بطوطه» نمی گفت که این سرداب در حله است و «قرمانی» نمی گفت که در بغداد است و دیگران نمی گفتند که در سامراست و سپس «قصیمی» بعد از اینان سرگردان و متحیر نمی ماند و لفظ «سرداب» را - بدون آنکه شهر و مکان آن را ذکر کند - به صورت مطلق بیاورد تا آنکه بدی آن را بیوشاند.^۱

۴. برخی نیز کوه رضوی و ذی طوی را محل سکونت حضرت می دانند.^۲ کوه رضوی محلی است که برخی معتقدند محمد بن حنفیه در آنجا زندگی می کند و ذی طوی مکانی در مکه است. این استفهام در دعا استفهام حقیقی نیست. بلکه برای بیان فراق و سوز و گداز دوری از امام مطرح شده است. در بیانات ادبی نیز از این قبیل گفتارها بسیار موجود است و به این نکته اشاره دارد که دیگر فرقه‌ها در مکانی به دنبال آن حضرت می گردند. ولی شیعیان در فراق حضرت از این موهبت (اطلاع از مکان او) نیز محروم‌اند. از این رو، نمی دانند آیا در کوه رضوی به دنبال او باشند یا در ذی طوی یا در مکانی دیگر. براساس روایت‌های صحیح، شیعیان مطمئن هستند که حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبری، در مکان خاص و در شهری معین مستقر نیست و در میان جمع و جامعه است، با

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲. در فرازهایی از دعای ندبه آمده است: «لیت شعری این استقوت بک النوی أبرضوی أم ذی طوی».

مردم حشر و نشر دارد، زندگی طبیعی و معمولی را می‌گذرانند، در مراسم مذهبی و مناسک حج شرکت می‌کند و در حال انجام تکالیفش در شهرهای مختلف است، ولی ناشناخته است.

این امر سابقه داشته و دارد، چنان‌که خداوند در سوره کهف درباره حضرت خضر مطالبی بیان کرده و سه کار غیر معمولی را به او نسبت داده است. خضر در میان مردم و حتی برای موسی ناشناخته بود. ولی خدا موسی را مأمور کرد برای آموختن نزد او برود. مهدی موعود نیز چنین است. نمی‌توان وی را در مکانی معین جست‌وجو کرد. فقط می‌توان گفت وی در میان مردم زندگی می‌کند، اما مردم او را نمی‌شناسند؛ چنان‌که امکان دارد فردی سال‌ها در محلی زندگی کند و با مردم نشست و برخاست و رفت و آمد داشته باشد، ولی او را آن‌گونه که هست، شناسند و هیچ مشکلی نیز به وجود نیاید.

با توجه به آنچه گفته شد، اگرچه در برخی روایات مکان‌هایی به عنوان محل سکونت حضرت مهدی علیه السلام بیان شده، ولی با توجه به بیشتر روایات باید گفت حضور حضرت در آن مکان‌ها به صورت موقت و کوتاه‌مدت است.

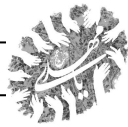
شرح زندگی آن حضرت

درباره زندگی خصوصی حضرت نیز مانند محل زندگی اش، روایات متقن و مطمئنی در دسترس نیست.^۱ گاه از محتوای روایتی می‌توان به

۱. در افسانه جزیره خضراء آمده که حضرت دارای خانواده است.

ابعادی از این مسئله پی برد. ولی این مطلب آنچنان قابل اطمینان و تأکید و تأیید نیست. از دیگر سو روایاتی نیز در این زمینه وجود دارد که سند آن ضعیف است و نمی توان به آن توجه کرد. در هر صورت سه احتمال درباره زندگی ایشان وجود دارد: یکی اینکه ایشان ازدواج نکرده باشد؛ چرا که ازدواج امری استحبابی است و در مقابل تکالیف الهی از اهمیت پایین تری برخوردار است و پیامبری اولوالعزم مانند حضرت عیسی علیه السلام هرگز ازدواج نکرد. دیگر اینکه ازدواج کرده است، ولی فرزندی ندارد و سوم اینکه ازدواج کرده و فرزندی نیز دارد.

البته همان گونه که اشاره شد، در هر یک از این احتمالات اشکالاتی وجود دارد. در هر صورت، این موضوع بر کسی روشن نیست و هر چه گفته شود، فقط احتمال است. گفتنی است دانستن یا ندانستن این موضوع به اصل موضوع، یعنی وجود حضرت مهدی خدشه ای وارد نمی کند و نمی توان با توجه به آن استدلال کرد که چون این مسئله نزد شیعه شناخته شده نیست، پس مهدی وجود ندارد.



فصل دوازدهم: حولات پس از ظهور

از روزی که انسان ناملايمات روزگار را چشيد و آتش اختلافها در جامعه انسانی شعله‌ور شد، همواره امیدوار بود روزی این سختی‌ها برطرف شود و در جامعه‌ای امن و آرام زندگی کند. از آرمان شهر و مدینه فاضله افلاطون تا مدینه فاضله فارابی، همه به دنبال رسیدن به نوعی آرامش بودند.

دین اسلام نیز با آرمان‌هایی کمال‌گرایانه برای انسان، روزی را نوید داده است که در آن روز، انسان در آسایش و امنیت، پله‌های کمال را طی می‌کند و به کمال حقیقی می‌رسد. خداوند آن روز را در قرآن به مسلمانان وعده داده و فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۵۵)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند

وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند، چنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد. و دیشان را که خود برایشان پسندیده است، استوار سازد و وحشتشان را به ایمنی بدل کند. مرا می پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی کنند، و آنها که از این پس ناسپاسی کنند، نافرمانند.

بر اساس احادیث و روایاتی که از پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام به دست ما رسیده، این مدینه فاضله و آسایش و امنیتی که برای رسیدن انسان به کمال نیاز است، زمانی اتفاق می افتد که انسان در بن بست بزرگ گرفتار شده باشد و راه خروجی از آن نیابد. این حادثه با توجه به روایت های مشهور و متواتر میان شیعه و اهل سنت، زمانی اتفاق می افتد که زمین مملو از ظلم و ستم شده باشد. در چنین شرایطی، آخرین حجت خداوند قیام و اوامر خداوند را در زمین اجرا می کند؛ «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً»^۱.

پس از این قیام، حضرت مهدی علیه السلام حکومتی بر پایه اسلام به پا خواهد کرد؛ مرامش مرام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و راه و رسمش عمل به سیره و سنت او و کتاب خداوند است. او مانند جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با همه مهربان و رحمت عالمیان است. وی امامی رؤف است که خلق و خوی جدش رسول خدا را دارد. او بر طاغیان و ستمگران، مظهر خشم الهی است. از این رو، قیام وی و تحقق عدالت به دست او با موانعی همراه است. به یقین، زورمداران و ظالمان در مقابل او صف آرای خواهند کرد.

۱. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مستدرک الوسائل، حاکم، ج ۴، ص ۴۶۵.

از این رو آن حضرت به امر الهی با آنان مقابله خواهد کرد.

همچنین بر اساس روایات موثق، حضرت مهدی علیه السلام برخی کژی‌ها را که در طول تاریخ در معارف اسلام و آداب و سنن آن رخ داده، اصلاح می‌کند و طاغیانی که در طول تاریخ اسلام سبب گمراهی امت شده‌اند نیز در زمان ظهور حضرت به دنیا رجعت می‌کنند و سزای برخی اعمال خود را در دنیا خواهند دید. همچنین مؤمنان و محرومان به حق خود خواهند رسید.

این امور برخی از ویژگی‌های عصر ظهور است که در روایات شیعه و اهل سنت به آن اشاره شده است. ولی عثمان الخمیس در نوشته خود این امور را به سخره گرفته و از روی انکار می‌نویسد: مهدی شیعه در روایات این ویژگی‌ها را دارد: پس از دوران ظهور، قرآن جدیدی می‌آورد که افراد تکذیب می‌کنند. مساجد را نابود و کعبه و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله را نیز ویران می‌کند. از ابوجعفر نقل شده که گفت: «وقتی قائم ظهور کند، به کوفه می‌رود و چهار مسجد را نابود می‌کند». خداوند او را برای انتقام مبعوث می‌کند و او بر قتل عرب‌ها، به‌ویژه قریش اصرار و پافشاری می‌کند و نوادگان قاتلان حسین علیه السلام را می‌کشد. برخی را از قبر خارج و زنده می‌گرداند (رجعت) و حد شرعی را بر آنان جاری می‌کند.^۱

در این فصل برای پاسخ به این شبهه‌ها هر یک را به‌طور جداگانه

بررسی می‌کنیم.

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۱۴۲.

۱. امام مهدی و قرآن جدید

در چند روایت آمده است که حضرت مهدی علیه السلام با کتاب و امری جدید با مردم بیعت می‌کند. آنچه از این روایات برداشت می‌شود، چند احتمال است که یکی از آنها می‌تواند قرآنی جدید باشد که عده‌ای این برداشت را به شیعه نسبت می‌دهند.^۱ برخی مغرضان این گونه روایات را دلیل بر عقیده شیعه به تحریف قرآن دانسته‌اند. ولی روشن و مشخص است که شیعیان هیچ‌گاه به تحریف قرآن یا ناقص بودن آن قائل نبوده‌اند.^۲ عالمان شیعه دو توجیه برای این گونه روایات بیان کرده‌اند:

اول: مراد از قرآنی جدید، تفسیری جدید از دین با استفاده از قرآن است؛ زیرا امام زمان علیه السلام در عصری ظهور می‌کند که به آخرالزمان مشهور است؛ عصری که انسان‌ها تمام تلاش خود را کرده و به نهایت رشد و پیشرفت رسیده‌اند و بر اساس پیشرفت، نیازمند پاسخ به نیازهای خود هستند. حال برخی می‌پرسند: چگونه امام زمان علیه السلام با ثابت بودن قوانین اسلام می‌تواند به پرسش‌های عصر پاسخ دهد. در حالی که علم بشر همواره در حال تکامل است؟

۱. این توجیها با روایاتی که می‌گوید حضرت به شیوه حضرت داوود حکم می‌کند، همراه می‌شود. در حالی که منظور از حکم و قضاوتی شبیه به حکم و قضاوت داوود این است که حضرت با علم خود حکم خواهد کرد. این امر نه تغییر مسلک و دین است و نه تغییر شیوه در قضاوت و از بین بردن. جایگاه شاهد در دادگاه؛ اینکه قاضی با علم خود رأی صادر کند، در شرع وارد شده است. ولی چون حکم باید از روی یقین باشد و معمولاً انسان غیر معصوم از بینه و دلیل پی به واقع می‌برد، این گونه حکم کردن منسوخ شد.

۲. ر.ک: تحریف‌ناپذیری قرآن، نجارزادگان.

استاد شهید مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان می‌نویسد:
 جاودانگی قوانین اسلام و نسخ‌ناپذیری آن که امری قطعی و از
 ضروریات اسلام است، با قابلیت انعطاف که امری است مربوط به
 سیستم قانون‌گذاری اسلام (و اسلام خود به خود با مکانیسم
 مخصوصی که از مختصات سیستم قانون‌گذاری اسلام است، به
 وجود می‌آورد)، یکی فرض شده است و حال اینکه این دو کاملاً
 از یکدیگر جدا هستند.

در سیستم قانون‌گذاری اسلام، قابلیت انعطاف وجود دارد و این
 مسئله در طول تاریخ، اگرچه با تغییر ظاهری حکم موضوعی همراه بوده،
 ولی هیچ‌گاه پایبندی به اصل را از دست نداده است؛ برای مثال، روزی
 خرید و فروش خون انسان به این دلیل که از نجاسات است، حرام بوده،
 ولی امروز برای نجات جان انسان‌ها جایز است.

به این ترتیب، اسلام دینی جاودانه است که با مقتضای زمان خود
 همخوانی دارد و امام زمان علیه السلام چون وارث میراث نبوی و علوی است،
 براساس آن برداشتی جدید از اسلام عرضه می‌دارد؛ زیرا آنچه مذاهب
 اسلامی تاکنون بیان کرده‌اند، همه براساس روایت‌هایی است که چه بسا
 متعارض یا جعلی و دروغ^۱ یا ادله‌ای ظنی بوده است. از این‌رو، اختلاف
 فتوا در همه مذاهب دیده می‌شود. از دیگر سوءانحراف‌هایی که از
 واپسین لحظات عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد، در عقب‌ماندگی و

۱. برای مثال روایات جعلی و منع از نقل حدیث در دوره‌ای، برخی از این مشکلات است که کار
 فقها را در اعصار دور از زمان ائمه سخت و مشکل کرده است.

تفسیرهای غلط دخیل بود؛ چنان که کار را برای مسلمانان سده‌های پس از پیامبر اسلام دشوار کرد.

ائمه اطهار علیهم السلام پس از پیامبر برای جلوگیری از این انحراف‌ها بسیار کوشیدند، ولی متأسفانه نفاق و تفرقه میان مسلمانان آغاز شده بود و این تلاش‌ها چندان نتیجه‌ای برای معرفی و عرضه اسلام به معنای حقیقی نداشت. این انحراف‌ها به قدری در باورهای مردم ریشه دواند که حتی تفسیر قرآن به دست عالمان واپس‌گرا و دنیا دوست و درباری، وسیله‌ای برای توجیه کار دنیا داران و زورمندان شد و این گونه به انحراف‌ها دامن زده شده و مردم سر از بیراهه‌ها درآوردند.^۱

آن گاه که امام زمان علیه السلام ظهور کند، حکم صحیح قرآن و ادله قطعی را اجرا می‌کند. از این رو، عالمانی که عمری با فتوای مذهب خود خو گرفته‌اند و از اسلام و معارف آن برداشتی تاریخی دارند، حکم جدید حضرت را بر نمی‌تابند و به مقابله با حضرت می‌پردازند و می‌گویند وی دین جدیدی آورده است. در حالی که چنین نیست. حضرت برای پاسخ به نیاز زمان، حکم جدید آن را بر اساس اصول ثابت اسلام و بر اساس ادله قطعی از قرآن بیان می‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تشریح تفسیر جدیدی که حضرت مهدی علیه السلام

۱. فرقی ندارد که کدام فرقه یا مذهب و ملیت، این تفاسیر غلط را از دین بیان می‌کنند، ولی اینکه در روایت‌های ما آمده: اینکه این تفسیر حضرت بر عرب سخت می‌آید، بی‌شک یکی از آینده‌نگری‌های ائمه است. ولی باید توجه کرد که این دسته از روایات، موجه جزئی است، نه موجه کلیه. به عبارتی منظور تمام اعراب نیست؛ چنان که این گروه در روایات دیگر تخصیص هم خورده است.

برای مسلمانان می آورد، می فرماید: «گویا نگاه می کنم به شیعیانی که در خیامی که در مسجد کوفه بنا کرده اند، حلقه زده اند و قرآنی جدید می آموزند».^۱

دوم: برخی عقیده دارند که مقصود از قرآن جدید، قرآنی است که حضرت علی علیه السلام آن را جمع آوری و بر خلیفه دوم عرضه کرد. ولی وی جلوی آن را گرفت و هم اکنون این قرآن نزد مهدی موعود است. تفاوت قرآن حضرت علی علیه السلام با قرآن کنونی در این است که در آن، تفاسیر و شأن نزولها بیان شده و تقدم و تأخر آیات بر مبنای ترتیب نزول است. از این رو با قرآن موجود تفاوت دارد، همان گونه که مصحف و قرآنی که اکنون در دست ماست، با مصحف های افرادی مانند ابن-مسعود تفاوت داشت. ولی به آن معنا نیست که چیزی از قرآن کم یا زیاد شده، بلکه عقیده شیعه همواره این بوده که حرفی از قرآن تحریف نشده است.

۲. امام زمان علیه السلام و تخریب برخی مساجد

در برخی روایات شیعی آمده است که حضرت مهدی علیه السلام چند مسجد را در کوفه ویران می کند یا مساجدی را که تزئینات پر زرق برق دارند، ویران می کند. این موضوع شاید در نگاه اول امری نادرست باشد و هتک حرمت مکانی دانسته شود که خانه خدا شناخته می شود. ولی نباید فراموش کرد وقتی پیامبر اسلام از جانب وحی از تأسیس مسجدی آگاه

۱. الانوار النعمانیه، ج ۲، ص ۳۸۵.

شد که هدف آن غیر خدایی بود، دستور تخریب آن را صادر کرد که آن مسجد به مسجد ضرار معروف شد؛ زیرا بنیان آن بر پایه تقوا نبود و نتیجه‌ای جز کفر و پراکندگی میان مؤمنان نداشت.^۱

بنابراین تخریب مساجد در عصر ظهور، نخستین تخریب بنای مساجد نبوده و همان‌گونه که پیامبر ﷺ از اهداف شوم منافقان آگاه شد، حضرت حجت نیز از نیت سازندگان مساجد آگاه است. از این‌رو، تخریب برخی قسمت‌های کعبه و مسجدالنبی نیز به همین مسئله اشاره دارد، کاری که بنا به گفته عایشه، پیامبر ﷺ نیز قصد انجام آن را داشت. مسلم در صحیح خود از عایشه نقل می‌کند که پیامبر ﷺ به او فرمود:

يَا عَائِشَةُ لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُو عَهْدِ بَشْرِكٍ لَهَدَمْتُ الْكَعْبَةَ فَأَلْزَقْتُهَا
بِالْأَرْضِ وَجَعَلْتُ لَهَا بَابَيْنِ بَاباً شَرْقِيًّا وَبَاباً غَرْبِيًّا وَزِدْتُ فِيهَا سِتَّةَ
أَذْرُعٍ مِنَ الْحِجْرِ فَإِنَّ قُرَيْشاً اقْتَصَرَتْهَا حَيْثُ بَنَتْ الْكَعْبَةَ.^۲

ای عایشه! اگر ترس از بازگشت قومت به دوره شرک نبود، خانه کعبه را خراب و هم سطح زمین می‌کردم برای آن دو در شرقی و غربی قرار می‌دادم و از طرف حجرالأسود شش ذراع می‌افزودم؛ زیرا قریش هنگام تجدید بنا از آن کاسته است.

بر این اساس، اگر امام عصر چنین کند، آرزوی جدش رسول خدا ﷺ را عمل کرده است و اشکالی بر او وارد نیست.

۱. ر.ک: توبه: ۱۰۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۸.

۳. امام زمان علیه السلام و قتل و خونریزی

از مهم‌ترین و مشهورترین حوادث قیام مهدی علیه السلام، جنگ‌های ایشان است. به یقین، حضرت از خاندان لطف و مهربانی و از نسل پیامبر رحمت است و خلق و خوی نبوی دارد. از این رو، قیام وی برای نجات انسان از شر ظالمان و طاغیان است. افزون بر این، آن حضرت معصوم بوده و از هرگونه لغزش و خطایی به دور است. ولی در برخی روایات به جنگ و خونریزی در عصر ظهور اشاره شده است. این مسئله در برهه‌های مختلف، با کج‌فهمی‌هایی همراه بوده و به گونه‌ای اغراق‌آمیز در ذهن افراد قرار گرفته است. درباره روایاتی که در این موضوع به ما رسیده است، باید به چند نکته توجه کرد:

الف) گاهی جنگ‌ها و غارت‌های پیش از ظهور که از نشانه‌های آخرالزمان شناخته شده است، به عمد یا سهوی، از حوادث قیام حضرت شمرده می‌شود؛ از جمله جنایت‌های سفیانی و دجال که ظهور آنها از نشانه‌های پیش از ظهور مهدی علیه السلام است و آنان‌اند که به خونریزی مشغول‌اند، نه امام زمان.

ب) برخی از این روایت‌ها درباره جنگ و خونریزی در عصر ظهور و به دست حضرت مهدی علیه السلام، یا روایت‌هایی ضعیف است و روایانی آنها را نقل کرده‌اند که هیچ یک از علمای رجال، آنان را تأیید نکرده و آنان را افرادی مجهول دانسته‌اند یا روایاتی است که سلسله راویان آنها در جایی قطع شده است (که در اصطلاح عالمان درایه شیعه به آن مرفوعه می‌گویند) یا هرگز راویان آن بیان نشده است (که به این‌گونه

روایت‌ها مرسله می‌گویند؛ برای مثال، در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «هنگامی که قائم آل محمد قیام کند، پانصد نفر از قریش را می‌کشد و سپس پانصد نفر دیگر را می‌کشد و این کار را تا شش بار انجام می‌دهد».^۱ این روایت، روایتی مرفوعه است و از سلسله روایان آن فقط نام یک نفر بیان شده است.

ج) برخی روایات نیز که درباره جنگ آن حضرت و کشتن برخی قبایل یا افراد است، صحیح و با توجه به مأموریت حضرت اجتناب‌ناپذیر است. برتراند راسل، فیلسوف غربی، در مطلبی که درباره امپراطوری وسیع جهانی مطرح می‌کند، آینده بشر را در سه راه منحصر می‌داند. وی می‌گوید:

یا باید حکومت واحدی را قبول کنیم یا به عهد بربریت برگردیم و یا به نابودی نژاد انسانی راضی شویم. تاریخ زندگی بشر نشان داده است همواره افرادی مانع رسیدن جامعه به کمال هستند. این افراد با اغراض منفعت‌طلبانه و خودخواهانه از رسیدن انسان به جایگاه حقیقی‌اش جلوگیری می‌کنند و در حقیقت، زبانی برای گفت‌وگو با این افراد نیست، مگر زبان شمشیر.

بر این اساس، مصلح جهانی و منجی کل، شمشیر عدالت و عذاب الهی است. پس از دوران مدید ارشاد و راهنمایی بشر، حضرت وظیفه خواهد داشت آنچه را خداوند وعده کرده است، در زمین اجرا کند. گفتنی است شمشیری که حضرت برگردن این افراد می‌نهد، شمشیر

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

قدرت نیست، بلکه شمشیر عدالت است و خداوند عدالت را در آن روز به دست حضرت مهدی علیه السلام محقق خواهد کرد. این مسئله با لطف و رحمت آن حضرت منافات ندارد؛ همان‌گونه که خداوند در عین حال که به رحمانیت و رحیمیت شناخته می‌شود، به صفت جباریت نیز مشهور است و این دو با یکدیگر منافاتی ندارند.

(د) اینکه در چند روایت به کشته شدن اعراب و قریش به دست حضرت ولی عصر اشاره شده، به دلیل پیشینه آنان در دشمنی با اهل بیت و همچنین (آن‌گونه که در روایات آمده) قتل نفس زکیه (که مأمور حضرت خواهد بود) به دست آنان در میان رکن و مقام است. البته در روایت‌های دیگری نیز آمده است که قریش به تهدید و تطمیع سفیانی، به مبارزه با حضرت می‌پردازند.^۱ حضرت حتی از کسانی که در جنگ با امام حسین علیه السلام حضور نداشته‌اند، ولی با رضایت قلبی خود در شهادت امام حسین علیه السلام مباشرت و همکاری داشته‌اند نیز انتقام می‌گیرد؛ زیرا آنان با رضایت خود، از کار پدرانشان حمایت و پشتیبانی کرده‌اند. نقل است فردی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: «چرا این افراد به جرم پدرانشان کشته می‌شوند؟» حضرت با تشبیهی زیبا پاسخ می‌دهد و این آیه را تلاوت می‌کند:

﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِیْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰی یَاْتِنَا بِقُرْبٰنٍ
تَاْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِی بِالْبَیِّنٰتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸. (البته باید توجه داشت که اعراب یا قریش یا هر قوم و قبیله دیگر، سالبه جزییه هستند، نه سالبه کلیه).

فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۸۳﴾ (آل عمران: ۱۸۳)

اینان کسانی هستند که می‌گفتند خداوند به ما سفارش کرده است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم مگر آنکه برای ما قربانی‌ای عرضه بدارید که آتش آن را پاک بسوزاند. بگو پیش از من پیامبرانی بودند که برای شما معجزاتی آوردند و همین را که گفتید، عرضه داشتند. اگر راست می‌گویید، پس چرا آنان را کشتید؟

سپس می‌فرماید:

آیا کسانی که حضرت محمد ﷺ در بینشان بود، از پیامبران پیشین کسی را کشته بودند؟ روشن است که نه، بلکه خدا می‌گوید: «گرچه شما خود در میان آنان نبودید، ولی چون به آن کار راضی هستید، گویا خود شریک و مباشر قتل هستید»^۱.

افزون بر این، مضمون برخی دیگر از روایات این است که در چند سال اول قیام، درگیری‌هایی وجود دارد و این مسائل به دوران ابتدایی حکومت حضرت مربوط است و پس از آن، زمین به صلح و آرامش خواهد رسید و پس از تشکیل حکومت، آرامش و امنیت همه جا را فرا خواهد گرفت.

۴. امام زمان ﷺ و رجعت

یکی از عقاید مسلم و ضروری شیعه، اعتقاد به رجعت است. رجعت در حقیقت بازگشت عده‌ای به دنیا، پیش از حسابرسی در آخرت است.

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۰.

بنابراین عقیده، دو دسته پاکان خالص و ناپاکان خالص پس از ظهور حضرت حجت علیه السلام زنده می‌شوند. این امر به قدری مسلم و مورد قبول علماست که علامه مجلسی می‌گوید: «اگر احادیث رجعت متواتر نباشد، در هیچ موردی نمی‌توان ادعای تواتر کرد». وی در ادامه می‌گوید:

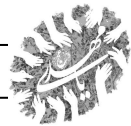
چگونه ممکن است شخص با ایمانی که حقانیت اهل بیت را باور کرده، در مورد رجعت تردید کند، در صورتی که نزدیک به دوست حدیث صریح از امامان اهل بیت علیهم السلام به طور متواتر به دست ما رسیده و بیش از چهل تن از بزرگان شیعه از قبیل شیخ طوسی، شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، شیخ صدوق، کلینی و امثال آنها، [این احادیث را] در آثار پراچ خود گرد آورده‌اند.^۱

همچنین مفسران شیعی با توجه به روایات ائمه و دلایل محکم و مستدل، آیاتی از قرآن را نیز دال بر این عقیده دانسته و در تفاسیر خود آنها را بیان کرده‌اند.^۲ بنابراین، با توجه به روایات، پس از ظهور، برخی افراد که در طول تاریخ اسلام ظلم بیش از حد داشته یا زمینه انحراف امت اسلامی را فراهم آورده‌اند، به دنیا رجعت می‌کنند و به سزای برخی اعمال خود در دنیا می‌رسند.

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۴۹.

فصل سیزدهم: مدت حکومت



وقلمبرو حضرت مهدی

ظهور منجی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرالزمان و حکومت او در میان شیعه و اهل سنت، از امور مسلم است و در روایت‌های متعدد به آن اشاره شده است و در میان عالمان شیعه و سنی در این باره اختلافی نیست. حتی روایات متعددی درباره مدت حکومت آن حضرت در منابع اهل سنت وجود دارد. ولی عثمان الخمیس برخلاف نظر بزرگان مذهب خود، همه این روایات را نادیده گرفته و اختلاف در مدت حکومت آن حضرت را دلیل بر دروغ بودن چنین باوری دانسته است. وی برای زیر سؤال بردن اصل اعتقاد به وجود حضرت مهدی علیه السلام می‌گوید: او چقدر حکومت می‌کند؟ در این مورد روایات زیاد و ضد و نقیضی وجود دارد تا جایی که بسیاری از مؤلفان را دچار حیرت کرده است. در روایتی آمده که دوره حکومت او نوزده سال است و در روایتی آمده که طول حکومت او هفت سال است که خداوند طول روزها و شب‌های آن را

زیاد می‌کند؛ یعنی هر سال آن به اندازه ده سال است. پس مدت حکومت او هفتاد سال مثل این سال‌هاست و در روایت دیگر چهل سال و در روایتی ۱۲۰ سال آمده است. در روایت دیگری آمده که مهدی قائم ۳۰۹ سال حکومت می‌کند؛ مثل اصحاب کهف که ۳۰۹ سال در غار ماندند.^۱

در پاسخ باید گفت: اختلاف در مدت حکومتی که بعدها اتفاق خواهد افتاد، هیچ نقشی در اثبات یا نفی اصل موضوع مهدی موعود ندارد؛ زیرا ظهور منجی آخرالزمان که از اهل بیت پیامبر است، جزو عقاید مسلم مسلمانان است و ایجاد شبهه در آن، ایجاد شبهه در عقیده همه مسلمانان است و به شیعه منحصر نیست تا به آن پاسخ گوید.

اختلاف میان شیعه و عده‌ای از عالمان اهل سنت در اصل موضوع مهدی موعود نیست. بلکه در این است که آیا چنین شخصی به دنیا آمده است یا نه؟ به همین دلیل، روایات مربوط به مدت زمان حکومت آن حضرت، در منابع حدیثی اهل سنت نیز آمده است، ولی عثمان الخمیس، با وجود ادعای پیروی از سنت، این روایات را نادیده گرفته و آنها را دلیل بر انکار مهدی موعود قرار داده است. حال آنکه چه مهدی موعود بنا بر نظر پیروان امامان معصوم علیهم‌السلام به دنیا آمده باشد و چه بنا بر نظر پیروان اهل سنت به دنیا نیامده باشد، در اصل موضوع فرقی نمی‌کند و هر دو مکتب باید مشکل تعارض روایات مربوط به مدت حکومت مهدی موعود را حل کنند. از این رو، ما در ادامه به پرسش‌ها و شبهه‌های بیان شده، در چند مرحله پاسخ می‌دهیم.

۱. عجیب‌ترین دروغ تاریخ، ص ۴۹.

۱. مدت حکومت حضرت مهدی عج بر پایه مقتضای قاعده عمومی

برای پاسخ به این پرسش، باید آیات و روایاتی که درباره فلسفه قیام آن حضرت است، بررسی شود. برخی آیات در قرآن به ظهور حضرت اشاره دارد. از این رو باید آنها را بررسی کرد؛ برای مثال، خداوند در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵)

در زبور پس از ذکر [تورات] نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث [حکومت] زمین خواهند شد.

یا در آیه‌ای دیگر از قرآن می‌خوانیم:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ

نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص: ۵)

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

همچنین خداوند در آیه‌ای دیگر وعده داده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي

الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيَبْغَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي

ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي

شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۵۵)

خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که به یقین، آنان را حکمران روی زمین

خواهد کرد؛ همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقان‌اند.

با توجه به این آیات، باید به چند نکته اشاره کرد:

(الف) هدف از آفرینش انسان، فقط تحقق و تشکیل حکومت جهانی نیست تا با وجود آن، ولو در برهه‌ای از زمان، مقصود حاصل شده باشد. بلکه هدف مهم و والا از تشکیل این نوع حکومت، تحقق عبودیت به معنای گسترده آن در تمام ابعاد جامعه است که این به نوبه خود، عمری طولانی را برای نوع بشر در عصر ظهور اقتضا می‌کند.

(ب) آنچه در این آیات وعده داده شده است، هنوز در روی زمین تحقق نیافته و هنوز بندگان صالح، وارث زمین نشده‌اند. بلکه این امور با ظهور منجی کل و مه‌دی موعود تحقق خواهد یافت.

(ج) سال‌های سال است که انسان خود را برای روز موعود آماده کرده و به انتظار تحقق عدالت روی زمین و برکنده‌شدن ریشه ظلم و ستم نشسته است؛ مدت زمانی که می‌توان آن را به درازای عمر انسان دانست و چه فداکاری‌هایی که برای تحقق این هدف صورت نگرفته است. از این‌رو، بعید به نظر می‌رسد که زمان نتیجه‌گیری، خیلی کوتاه‌تر از زمان مقدمات آن باشد. حال آیا می‌توان هدف این مقدمات طولانی را رسیدن به مدتی بسیار کوتاه در نتیجه‌گیری دانست؟ این امر چنان است که

انسانی همه عمرش را در رنج و عذاب در زندان به سر ببرد و در آخرین لحظات عمرش به او وعده رهایی دهند. بنابراین، با توجه به انتظار انسان در این مدت طولانی، قاعده اقتضاء می‌کند که وجود دوره‌ای نسبتاً طولانی برای حکومت آن حضرت ضروری است.

۲. مدت حکومت حضرت مهدی عج

در این زمینه در منابع حدیثی شیعه و سنی، دو دسته روایت نقل شده است:

الف) روایت‌هایی که مدت بقای حکومت حضرت را ده سال یا کمتر بیان کرده‌اند که بیشتر این روایات در مصادر اهل سنت یافت می‌شود؛ برای مثال ابوداؤد از ابوسعید خدری، از رسول خدا ص نقل کرده است که فرمود: «مهدی از من است... و هفت سال حکومت خواهد کرد».^۱ ترمذی به سند خود از ابوسعید خدری، از پیامبر اکرم ص نقل کرده است که فرمود: «همانا در میان امتم مهدی است که خروج خواهد کرد و مدت پنج یا هفت یا نه سال حکومت خواهد کرد».^۲

ب) روایاتی دیگر که مدت حکومت حضرت مهدی عج را بیش از ده سال بیان کرده‌اند؛ برای مثال قندوزی حنفی از حذیفه بن یمان نقل کرده است که رسول خدا ص فرمود: «مهدی، مردی از اولاد من است... وی بیست سال حکومت خواهد کرد».^۳

۱. سنن ابی‌داؤد، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۳.

۳. ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۰۴.

سیوطی از امام علی علیه السلام نقل کرده است: «مه‌دی، در مدت سی یا چهل سال متوالی امر مردم خواهد شد».^۱

شیخ طوسی از جابر از امام باقر علیه السلام در حدیثی نقل می‌کند که به حضرت عرض کردم: «چه مدت قیام حضرت در جهان طول خواهد کشید؟» حضرت فرمود: «نوزده سال».^۲ و نیز شیخ طوسی به سندش از ابن ابی‌یعفور نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «حکومت قائم از ما نوزده سال و چند ماه خواهد بود».^۳

شیخ طوسی از عبدالکریم خثعمی نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مدت حکومت قائم علیه السلام چه مقدار است؟ حضرت فرمود: هفت سال، خداوند روزها و شب‌ها را طولانی خواهد کرد، به حدی که یک سال از سال‌های او به مقدار ده سال از سال‌های شماست. بنابراین، مدت حکومت آن حضرت هفتاد سال از سال‌های شما خواهد بود.^۴

شیخ طوسی از ابی‌الجارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: همانا قائم سیصد و نه سال حکومت خواهد کرد، همان‌گونه که اهل کهف در غارشان درنگ کردند و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، آن‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.^۵

۱. الحاوی للفتاوی، ص ۱۵۵.

۲. الغیبة، طوسی، ص ۲۸۶.

۳. الغیبة، ص ۱۸۱.

۴. همان، ص ۴۳۲.

۵. همان، ص ۲۸۳.

دلایل اختلاف در روایات چیست؟

اختلاف در کل منابع شیعه و سنی و تعارض در روایات، به یکی از این دلایل است:^۱

۱. ناتوانی برخی راویان در ضبط و ثبت حدیث از امامان معصوم علیهم السلام هنگام فراگیری حدیث. این ناتوانی یا به دلیل شرایط محیطی بوده یا جسمانی؛ برای مثال، راوی قدرت حفظ مناسب نداشته یا سروصدا موجب شده کلام معصوم را به خوبی متوجه نشود.

۲. اختلاف احوال برخی راویان یا زمان شنیدن حدیث و حالات کسانی که حدیث از آنها املا و تقریر شده است.

۳. روایات نقل به مضمون شده؛ یعنی فرد هر چه را خود از کلام معصوم فهمیده، نقل کرده و روشن است که کلام از نظر مطلق و مقید بودن، عام و خاص بودن، حقیقت یا مجاز بودن و مانند اینها به فهم ناقل وابسته است.

۴. در صدر اسلام، احادیث سینه به سینه منتقل می‌شده نه به صورت مکتوب. افزون بر اینکه گروه غالب (بنی‌امیه) پس از پیامبر از روایت و روایتگری منع می‌کردند. پس سلسه روایات تا زمان عمر بن عبد‌العزیز از حدیث اهل سنت قطع گردید. بلکه تا انقراض حکومت بنی‌امیه ادامه داشت (البته بنابر اختلاف ارباب تواریخ درباره زمان برداشته شدن ممنوعیت روایتگری).

۵. نقل نکردن قرائن حالیه و مقالیه که در فهم مخاطب از حدیث

۱. منتخب الاثر، ص ۲۶۱ با تصرف و تلخیص.

اثرگذار است؛ چنان‌که فقدان این قرائن موجب برداشت اشتباه از روایت می‌شود.

۶. تقطیع حدیث؛ یعنی روایت کردن بخشی از حدیث که دلایل مختلفی دارد.

البته نمی‌توان گفت همه این موارد که سبب اختلاف و اشتباه در روایت شده، به عمد بوده است. ولی از موارد عمدی نیز نمی‌توان چشم پوشید؛ آن‌هم درجایی که غرضی سیاسی، گاه ناقل حدیث را به منع بیان احادیث نبوی و گاه به جعل حدیث و گاه به اضافه یا کم کردن چیزی از متن حدیث و می‌داشته و البته همگی این موارد را فقیه در حدیث و خبیر سند شناس می‌فهمد.^۱

درباره اینکه آیا این اختلاف فقط در روایات شیعه وجود دارد، می‌توان گفت: این ادعایی بی‌اساس است که از بی‌سوادی و ناآشنایی چنین اشخاصی نسبت به منابع خودشان سرچشمه می‌گیرد که این ناآشنایی با بیان احادیثی که در قسمت پیش، از منابع خود اهل سنت بیان کردیم^۲، روشن می‌شود. در ادامه نیز به توجیحات برخی از اهل سنت درباره اختلاف این احادیث اشاره می‌کنیم. افزون بر آنچه گفته شد، بنابر سخنان عالم‌گران‌قدر آیت‌الله صافی در کتاب منتخب‌الانثر، چنین اختلاف‌هایی در اخبار، هرگز به اصل موضوع ضربه نمی‌زند؛ آن‌هم در موضوعاتی که اصل آنها با اخبار متواتر یا خبرهای صحیح تأیید و

۱. منتخب‌الانثر، ص ۲۶۲.

۲. در قسمت مفاد روایات درباره مدت حکومت حضرت مهدی چیست؟

تثبیت شده است؛ هر چند وجه این اختلاف‌ها و راه برطرف کردن آن برای ما کشف نشود.^۱

راه‌حل جمع بین روایت‌های متعارض

با توجه به اینکه در برداشت از این روایات نظرهای مختلفی وجود دارد، ما سه نظر عمده را بیان می‌کنیم:

۱. ترجیح روایات حکومت کوتاه‌مدت

برخی عالمان اهل سنت می‌گویند: ترجیح با روایات هفت سال حکومت حضرت مهدی علیه السلام است؛ زیرا از شهرت در عمل برخوردار است؛ این روایات بنابر قول ابوالحسن اُبری، مستفیض یا متواتر است^۲ و قیام و حکومت حضرت مهدی علیه السلام در مدت هفت سال، فضیلتی برای آن حضرت است.

۲. ترجیح روایات طولانی‌مدت

آیت الله صافی در کتاب منتخب‌الآثر می‌نویسد: آن دسته از روایاتی که در رابطه با مدت حکومت آن حضرت است، مخصوصاً آن دسته از روایات که ناظر به حکومت قلیل آن حضرت است، نمی‌توانند با آنچه خداوند و معصومین علیهم السلام بدان وعده داده‌اند، سازگار باشد. از طرفی چون در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام خبر قطعی نداریم، چنین

۱. منتخب‌الآثر، ص ۲۶۳.

۲. صواعق‌المحرقة، ص ۱۶۲.

احتمالاتی را درباره مدت حکومت ایشان به حال خود باقی می‌گذاریم و چنانچه کسی بگوید آیا شما احادیث را رد می‌کنید، جواب می‌دهیم:

الف) ممکن است این مدت‌هایی که در روایات بیان شده‌اند را حمل بر رمز نماییم؛ آن هم به خاطر خبری که از امیرالمؤمنین علیه السلام^۱ و همچنین از ابی‌عبدالله علیه السلام نقل شده است.^۲ با وجود چنین احتمالی نمی‌توان این فرض را رد کرد.

ب) چرا مدت حکومت آن حضرت به همان اندازه نباشد که زمین پر از ظلم و جور و ناعدالتی بر جهان حکم فرما بوده است؟

ج) حضرت مهدی علیه السلام تمام دنیا را فتح خواهد کرد و چنین امری مستلزم فراهم کردن لوازم عظیمی است که تهیه آن لوازم و تحقق چنین امری، خود، مدت زمان طولانی را می‌طلبد.

د) با توجه به بشارت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام درباره وجود و ظهور قائم آل محمد، با این عنوان پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است، با کرم و لطف خداوندی سازگار نیست که چنین دورانی کمتر از دوران ظلم و جور باشد؛ چه رسد به اینکه هفت، هشت یا نه سال باشد.

ه) در روایات می‌خوانیم عمر مردم در زمان حکومت آن حضرت طولانی می‌شود و طولانی شدن عمرها مستلزم طولانی شدن حکومت آن حضرت و بهره‌مند شدن مردم از آن حضرت است.

۱. منتخب الاثر، تحت الرقم ۱۱۹۹.

۲. همان، تحت الرقم ۱۲۰۳.

۳. توجیه روایات و جمع بین آنها

برخی از عالمان به جمع‌بندی روایات پرداخته و چندین وجه‌الجمع بیان نموده‌اند:

۱. روایات هفت سال، به روایتی تقیید می‌خورد که هر سال از آن هفت سال را برابر ده سال می‌داند که مجموع آن هفتاد سال می‌شود که مدت معقولی برای برپایی حکومت عدل جهانی است. یا آنکه روایت مدت طولانی را حمل بر مبالغه در طولانی بودن مدت حکومت حضرت کرد؛ زیرا عدد هفتاد برای مبالغه به کار می‌رود.

۲. ابن حجر در «القول المختصر» این چنین می‌گوید:

بر فرض صحت تمام روایات، می‌توان همه را این گونه حمل کرد که حکومت حضرت از نظر ظهور و قوت متفاوت است. بنابراین، مدت بیشتر را حمل بر تمام مدت حکومت از اول زمان بیعت تا آخر حکومت حمل می‌کنیم. و مدت زمان کمتر را بر حدّ اقلّ ظهور و مدت حدّ وسط را نیز بر حدّ وسط ظهور و قوت حمل می‌کنیم.^۱

۳. علامه مجلسی نیز در مقام جمع بین این اخبار گفته است:

بعضی از این روایات، به تمام مدت حکومت ایشان اشاره دارد. برخی دیگر به زمان استقرار دولت ایشان و بعضی دیگر به مدت حکومت ایشان براساس سال و ماه عادی و برخی دیگر اشاره به سال و ماهی دارند که نزد ما شناخته شده نیست.^۲

۱. لوائح الانوار، ج ۲، ص ۷۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰.

۴. احتمال دیگر آن است که روایات مختلف را مربوط به یکی از مراحل زیر بدانیم:

الف) مرحله حیات امام زمان علیه السلام پس از ظهور که کمتر از ده سال است.

ب) مرحله حکومت عدل جهانی توحیدی که بیش از ده سال به طول خواهد انجامید؛ به ویژه آنکه با رجعت هر یک از امامان، پیش از برپایی قیام و پس از ظهور حضرت، حکومت عدل جهانی توحیدی ادامه خواهد یافت. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

نخستین کسی که در رجعت باز می گردد، حسین بن علی علیه السلام است. ایشان چهل هزار سال در روی زمین می ماند تا از کثرت سن، ابروانش بر روی چشم هایش می ریزد.^۱

قلمرو حکومت حضرت مهدی علیه السلام

براساس برخی دلایل، حضرت مهدی علیه السلام بر کل کره زمین حکومت می کند؛ زیرا بر اساس برخی آیات و روایات:

- هدف از آفرینش، رسیدن کل بشر به عبودیت کامل در تمام زمینه هاست.^۲

- حکومت حضرت، تمام کره زمین را فرا خواهد گرفت.^۳

- حضرت مهدی علیه السلام، تمام زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۶؛ تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. انبیاء: ۱۰۵.

۳. نور: ۵۵.

- حکومت مهدی علیه السلام از نظر گستردگی، به حکومت ذوالقرنین تشبیه شده است.

- حضرت، تمام مناطق روی زمین را فتح خواهد کرد.
 نعمانی از ابی حمزه ثمالی نقل کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم:
 «... خداوند برای او - قائم آل محمد علیه السلام - روم و چین و ترک و دیلم و
 سند و هند و کابل و خزر... را فتح خواهد کرد...»^۱

با توجه به روایات بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت که قلمرو حکومت آن حضرت، سراسر جهان و حکومتی فراگیر خواهد بود.
 در پایان گفتنی است آنچه در این کتاب به عنوان پاسخ به شبهات آمده، حرف آخر در پاسخ به این شبهات نیست. بلکه امکان دارد پاسخ‌هایی محکم و دقیق‌تر نیز وجود داشته باشد که از قلم نگارنده دور مانده باشد. به یقین، آنچه در پاسخ بیان شده است، برای ابطال شبهه‌های بیان شده در کتاب عجیب‌ترین دروغ تاریخ کافی بوده است.

همچنین گفتنی است بسیاری از مطالبی که عثمان الخمیس بیان کرده است، بدون اطلاع کافی از جوانب مسائل مطرح شده است. وی در صورت کمی آشنایی با چنین جوانبی، می‌توانست به فهم صحیح از تفکر و عقاید شیعه دست یابد. البته چون این افراد با دیدگاهی انتقادی و تخریبی و اشکال‌تراشانه به سراغ عقاید شیعه می‌آیند، هرگز نمی‌توانند به حقیقت عقاید شیعه دست یابند. در پایان به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود در رویارویی با شبهاتی که در این عصر، شدت یافته است، بدون

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۵.

تحقیق و تفحص تسلیم این هجمه‌ها نشوند؛ زیرا حقیقت عقاید شیعه با چنین شبهاتی زیر سؤال نمی‌رود و این همان دستوری است که اسلام و قرآن داده است. امیدواریم همواره در برخورد با این هجمه‌ها با بصیرت و روشن‌بینی اسلامی و قرآنی پایه‌های اعتقادی خود را مستحکم سازیم. به امید روزی که وجود حضرت مهدی علیه السلام از پرده غیبت آشکار گردد و دیدگان ما را به روی جهان‌افروزش منور گرداند.

کتابنامه

۱. الاتحاف بحب الاشراف، لعبد الله بن محمد بن الصديق الحضرمي، چاپ مصر.
۲. اثبات الهدى، شيخ حر عاملي، چاپ اول، بيروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۳. احاديث ام المؤمنين عايشه، مرتضى عسكري، چاپ تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۴. الاحتجاج، طبرسي، نشر مرتضى، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۵. احياء الميت، جلال الدين سيوطي، قاهره، دارالمعرفه، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۶. الاربعين، ابوالفتح محمد بن ابى الفوارس.
۷. الارشاد، شيخ مفيد، قم، انتشارات كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۸. اسعاف الراغبين، محمد بن صباغ مالكي، انتشارات حسيني اصل، اروميه، ۱۳۸۱ هـ.ش.
۹. الاصابه، ابن حجر عسقلاني شافعي، بيروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۰. اعلام الوري، امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تهران، انتشارات الاسلاميه.
۱۱. امالي، شيخ صدوق، تهران، انتشارات الاسلاميه، ۱۳۶۲ هـ.ش.
۱۲. انساب الأشراف، البلاذري، تحقيق: محمد حميد الله، مصر، دارالمعارف، ۱۹۵۹ م.
۱۳. الانوار النعمانيه، سيد نعمت الله جزائري، چاپ دوم، تبريز، حقيقت، ۱۳۸۱ هـ.ش.

۱۴. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، انتشارات جاویدان.
۱۵. بشارة الاسلام، سید مصطفی کاظمی، قم، مکتبه الامین.
۱۶. بصائر الدرجات، ابی جعفر محمد بن الحسن فروخ الصفار، چاپ دوم، تهران، اعلمی، ۱۳۸۱ ه.ش.
۱۷. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ابی عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی، تهران، نباء، ۱۳۸۹ ه.ش.
۱۸. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، معارف، مجید، مؤسسه ضریح، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۹. تاریخ العرب و الروم، فازیاف رومی، ترجمه: محمد عبدالهادی شعیره.
۲۰. تحریف ناپذیری قرآن، فتح الله نجارزادگان، چاپ اول، تهران، مشعر، ۱۳۸۴ ه.ش.
۲۱. تذکرة الحفاظ، ابی عبدالله شمس الدین ذهبی، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۶ ه.ش.
۲۲. تذکرة الخواص، علامه سبط ابن جوزی، قم، شریف الرضی، ۱۴۱۸ ه.ق.
۲۳. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر یوسف بن عبدالله، دارالکتب الحدیث، ۱۹۷۵ م.
۲۴. الخرائج و الجرائح، قطب الدین ابی الحسین سعید بن هبة الله الراوندی، مدرسه امام مهدي علیه السلام.
۲۵. دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، مصر، دارالتعارف.
۲۶. دفاع عن الکافی، ثامر عمیدی، مرکز الغدیر، ۱۴۱۵ ه.ق.
۲۷. سلسله احادیث الصحیحہ، محمد ناصرالدین البانی، ریاض، مکتبه المعارف.
۲۸. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه.ق.
۲۹. سنن، ابو داوود سلیمان بن اشعث، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ه.ق.
۳۰. شذورات الذهبیه در تراجم ائمه اثنی عشر علیهم السلام، شیخ شمس الدین محمد ابن طولون دمشقی حنفی، بیروت.

۳۱. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن ابی‌الحدید معتزلی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۲. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۳۳. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، دارالصادق، بیروت، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۳۴. الطبقات الکبری، محمد بن سعدی کاتب الواقدی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۳۵. العبر فی خبر من غبر، ذهیبی، التراث العربی، ۱۹۶۰ م.
۳۶. عقد الدرر، یوسف بن یحیی المقدسی شافعی.
۳۷. علل الشرایع، شیخ صدوق، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۸. عون المعبود، محمد عظیم آبادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، دوم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۳۹. غایة المرام، سید هاشم بحرانی، تهران، احیاء کتاب، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۴۰. الغیبة، شیخ طوسی، قم، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۴۱. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران، صدوق، ۱۳۹۷ هـ.ق.
۴۲. فرائد السمطین، حمونئی جوینی، بیروت، مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۴۳. الفروق اللغویة، ابی‌هلال العسکری، مکتبه بصیرتی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۴۴. فصل الخطاب، محمد خواجه پارسا بخاری، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۴۵. الفصول العشره، شیخ مفید، انتشارات کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۴۶. الفصول المهمة، ابن صباغ مصری، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۴۷. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۳۷۸ هـ.ق.
۴۸. کتاب شواهد النبوة، عبدالرحمن جامی، قم، طیب، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۴۹. کشف الغمة، ابی‌الفتح علی بن عیسی الاربلی، ملک الکتاب، بمبئی، ۱۳۰۸.

٥٠. كفاية الطالب في مناقب امير المؤمنين عليه السلام، حافظ كنجي، مطبعة العزى، ١٣٥٦هـ.ق.
٥١. كمال الدين، شيخ صدوق، انتشارات الاسلاميه، ١٣٧٨هـ.ق.
٥٢. كفاية الاثر، على خرازي، انتشارات بيدار، قم، ١٤٠١هـ.ق.
٥٣. گفتمان مهدويت، لطف الله صافي گلپايگانی، قم، بوستان كتاب، ١٣٨١هـ.ش.
٥٤. لوائح الانوار البهيه، شمس الدين محمد سفاريني نابلسي.
٥٥. المحجة فيما نزل في القائم الحجة، سيد هاشم بحراني، بيروت، موسسه النعمان، ١٤١٣هـ.ق.
٥٦. مروج الذهب، مسعودي، مصر، البهيه، ١٣٤٦هـ.ق.
٥٧. المستدرک على الصحيحين، ابى عبدالله محمد بن عبدالله المعروف بالحاكم النيسابورى، مؤسسة المختار، ١٣٨٢هـ.ق.
٥٨. مسند احمد، احمد بن حنبل، بيروت، الكتاب الثقافه، ١٤٠٨هـ.ق.
٥٩. مشارق الأنوار، قاضى عياض، قاهره، العتيقه.
٦٠. مطالب السؤل، كمال الدين محمد بن طلحه شامى شافعى، چاپ تهران.
٦١. مقياس الهداية، علامه مامقانى، مطبعة المرتضويه، ١٣٤٥هـ.ق.
٦٢. مكاتيب، شيخ احمد فاروقى نقشبندى.
٦٣. الملاحم والفتن، سيد ابن طاووس، الاسلاميه، ١٣٦٠هـ.ش.
٦٤. منتخب الاثر، آيت الله لطف الله صافي گلپايگانی، قم، مؤسسة السيدة المعصومه، ١٤١٩هـ.ق.
٦٥. المهدي الموعود المنتظر عند اهل السنة، شيخ نجم الدين عسكرى، مؤسسة الامام المهدي.
٦٦. المهديه في الاسلام، سعد محمد حسن، دارالكتب العربية، ١٩٥٣م.

۶۷. النجم الثاقب، حسین طبرسی نوری، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ه.ش.
۶۸. نور الابصار، سید مؤمن شبلنجی مصری، دارالکتب العلمیه.
۶۹. النهاية فی غریب الحدیث، ابن اثیر، مطبعة الخیریه.
۷۰. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، نشر آل البيت، ۱۴۰۹ ه.ق.
۷۱. وسیلة النجاة، مولوی محمد بن مبین هندی، لکهنو، چاپ گلشن فیض.
۷۲. وفيات الاعیان، ابن خلکان، مصر، المكتبة النهضة، ۱۳۶۷ ه.ق.
۷۳. الهدایة، حسن بن حمدان الحضینی.
۷۴. ینابیع المودة، شیخ سلیمان قندوزی حنفی، چاپ اول، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ ه.ق.
۷۵. الیواقیب والجواهر، شعرانی، بیروت، دار الاحیاء تراث العربی، ۱۴۱۸ ه.ق.